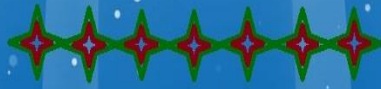


مجموعہ شعر آئینی

در آستان وصال



جلد نهم: امام جعفر صادق
علیہ السلام

جمع آوری و تدوین: ناصر زارعی

مجموعه شعر آئینی

در آستان وصال

(جلد نهم: امام جعفر صادق «ع»)

«شامل ۱۷۹ قطعه شعر در قالب های مختلف شعری»

گزینش، جمع آوری و تدوین: ناصرزارعی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به قطب عالم امکان حضرت صاحب العصر والزمان

روحی و ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء

فهرست مطالب

بخش اول اشعار ولادت امام جعفر صادق	(۳۸ قطعه شعر) صفحات ۵ الی ۵۰
بخش دوم اشعار مدح امام جعفر صادق	(۴۳ قطعه شعر) صفحات ۵۱ الی ۹۶
بخش سوم اشعار شهادت امام جعفر صادق	(۹۸ قطعه شعر) صفحات ۹۷ الی ۱۸۸
معرفی اجمالی سایت جامع آستان وصال	صفحات ۱۸۹ الی ۱۹۳

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ! بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ؛

﴿ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي. ١ ﴾

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحَجَّةُ ابْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسَكِّنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا!

حمد و سپاس خدایی را که توفیق و لیاقتمان بخشید تا در زمرهٔ محبین اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام قرار گرفته و در حد بضاعت مزجات خود قدمی هر چند کوچک برداریم، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْآئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ كَمَالَ دِينِهِ وَ تَمَامَ نِعْمَتِهِ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مدتی بود تعدادی از بازدیدکنندگان سایت آستان وصال با ارسال پیام‌های جداگانه ضمن ابراز محبت و ذره‌پروری نسبت به انجام وظایفی که در سایت داشتیم تقاضا داشتند که در قسمت کتاب سایت، در کنار کتب تاریخی، روایی و مقتل بارگذاری شده در سایت؛ کتاب‌های تخصصی شعر مربوط به هر یک از اهل بیت را تدوین و در اختیار بازدیدکنندگان سایت قرار دهیم؛ لذا در پاسخ به دستور این عزیزان بر آن شدیم که بخشی از اشعار بارگذاری شده در سایت را بصورت کتاب pdf تدوین و بر روی سایت قرار دهیم اما از آنجائیکه فضای محدود صفحات کتاب با فضای سایت متفاوت بودند نمی‌توانستیم تمام ویژگی‌های لحاظ شده در سایت را در کتاب رعایت کنیم! به عنوان مثال در توضیح یا اصلاح اشعاری که نیاز به اصلاح داشتند در سایت متن کامل روایات تاریخی با ارجاعی ساده برای خوانندگان در دسترس و قابل مشاهده بود که این امکان در کتاب مقدور نیست، در قسمت نقد و بررسی اشعار نیز بعضی از ابیات که مغایر با روایات معتبر بود؛ به آن‌ها اشاره شده و دلیل و استنادات حذف آن را بازگو می‌کردیم که این امکان نیز در کتاب ممکن نبود لذا در تدوین و جمع‌آوری این کتاب به ناچار بدون هیچ توضیحی بعضی از ابیاتی که دارای ایرادات روایی، تاریخی یا محتوایی بودند حذف شدند و تنها ابیاتی که مشکل نداشتند و یا ابیاتی که به دلیل یکی از ایرادات ذکر شده تغییر داده شده‌اند با اشارهٔ مختصری در پاورقی همان صفحه تقدیم خوانندگان کتاب گردیده است که از این بابت پیشاپیش از شعرای سراینده اینگونه اشعار پوزش می‌طلبیم؛ انشاءالله که این خدمت کوچک مورد قبول ایزدمنان و اهل بیت علیهم السلام قرار گیرد.

بخش اول:

اشعار ولادت

امام جعفر صادق
علیه السلام

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

نوشته نام زیبای تو صادق	شبِ میلادِ و بر برگِ شقایق
تو بر دل آشنا کردی حقایق	رئیس مذهب پاکِ تشیّع
ز تو تفسیر شد قرآن ناطق	در آن گمراهی سختِ زمانه
همه از زحمتت گردیده لایق	اگر اکنون علی را دوست داریم
ز پاسخ‌های خود گشتی تو فائق	به هر بزم سؤالِ فقه و علمی
کجا بود این همه عشق و علائق	اگر ای پاسدار دین نبودی
بود مدیون درسِ تو خلائق	بدان تا حشر ای شیخ‌الائمّه

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: رباعی

شاعر: سید هاشم وفایی

دلها زغم و غصه و ماتم بری است	امشب که شب خجسته دلبری است
میلاد رئیس مذهب جعفری است	شاد است دل آل محمد، زیرا

میلاد رئیس مکتب و مذهب ماست	امشب که سرود عشق زیب لب ماست
ذکر صلوات ذکر روز و شب ماست	در این شب و روز غرق نور امید

گل را ورق ز حُسن خالق دیدند	آنان که شکوه در حقایق دیدند
در آینه امام صادق دیدند	پُر نورترین ستاره دنیا را

شاعر: محسن راحت حق قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

واژه‌ها در هیجانند که سجّاده شوند پیش پاهای تو ای آینه افتاده شوند
شاعران آمده‌اند تا به نوایی برسند رخصتی گر بدهی با قلم آماده شوند
باز کن میکده را ای پسر خون خدا شیعیان آمده‌اند تا که پُر از باده شوند
جلوهای کن که ببینند تو را اهل هنر روی تو دیده و کُلاً همه دلداده شوند

حضرت عشق امام ششمین نور خدا

جلوهای کن که بتابی به دل آینه‌ها

آمدی جهلِ بشر بلکه سرافکنده شود آمدی با نَفَسْت دینِ نبی زنده شود
آمدی ای پسرِ حضرتِ باقر گلِ عشق با شکوفایی تو عطر پراکنده شود
آمدی شمسِ ولایت که به یک طرفه نگاه نور تو در دلِ هر شیفته تابنده شود
آمدی تا که تلاشی بکنی بهر خدا لبِ پیغمبرِ اسلام پُر از خنده شود

صادق آل محمد قدمت بر سر چشم

بنویس اسم مرا که قلمت بر سر چشم

چه هیاهوی عجیبی‌ست در این مکتبِ عشق سر زدی از افقِ دین و شدی کوکبِ عشق
علم تو علمِ لدّنی‌ست نه از علم زمین زان سبب شعلهوری شعله‌کشی از تبِ عشق
سخنان تو همه خطبه مولاست و یا ختم رسل سخنی تازه بگو با من افتاده ز پا از لبِ عشق
آدم تا بنشینم ز تو سیراب شوم کی به گوشم برسد از دهنِ مطلبِ عشق

عشق را مکتبت آموخته با شور کلام

پُر کن این جامِ تهی را که شوم مستِ مدام

بیرم شهر مدینه که ببینم حرمت	نکند باز که محروم شوم از کرم
مرقدِ خاکی تو می‌گشدم حضرت نور	قدمی رنجه بفرما بفدای قدمت
جای تو در دلِ شیعه‌ست خدا داند و بس	که بر افراشته است تا به قیامت علمت
دینِ تو دینِ بزرگی‌ست روی گردنِ ما	زندگی کردن خوب است ز انفاسِ دمت

هر که هستیم در این عرصه اگر که هستیم

صادق آل محمد به شما دل بستیم

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: اسماعیل تقوایی

مدینه بود غرق شادی میلاد پیغمبر	تولد یافت در آن یک پیمبرزاده دیگر
قرین شد روز میلاد رسول الله با صادق	یکی بنیانگذار و دیگری بر دینش، احیاگر
بپا جشنی شده در بیت مولا حضرت باقر	به شادی او گرفته تازه مولود خودش در بر
امام پنجمین بوسید روی جانشینش را	و بر روی پدر کرده تبسم حضرت جعفر
بیامد صادق آل رسول و عالم دینش	که باشد در زمانش بهر دین مصطفی زیور
بیامد آنکه شیعه مفتخر بر نام او گردد	رییس مذهب شیعه، امامت را ششم گوهر
بدستش تربیت یابد شاگردان بی‌مانند	شود شیخ الائمه بین اولاد بنی حیدر
بگو صد مرحبا بر او به روز خوب میلادش	که شادی مضاعف دارد اینجا حضرت کوثر
روانه مرغ دل را سوی قبر بی‌چراغش کن	چراغ دل بی‌فروزان، ببر هم عود و هم عنبر
بخواه از جد او نابودی و هابی و تکفیر	اگر افتاد چشمت بر نمای گنبد اخضر

شاعر: هستی محرابی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

پیشوای شیعیان مولا امام صادق است میوه جان پیمبر نور پاک خالق است
آفتاب رحمت و قرآن حای و ناطق است ششمین نور هدایت از تبار عاشق است

هفده ماه ربیع الاول آمد ماه عشق

تا برای شیعیان روشن نماید راه عشق

صادق آل عبا از گلشن پیغمبر است او رئیس مذهب ما شیعیان حیدر است
تاری موی او زمین و آسمان را لنگر است چشمهایش چشمه چشمه معرفت از کوثر است

عالم هستی همه در حلقه تسلیم او

خضر و داوود و سلیمان آمده تعظیم او

به چه زبینه قدم بود و چه فرخنده سحر شد فروزان از وجودش شمس و ناهید و قمر
می دهد روح الامین از عرش اعلا این خبر میوه باغ علی و فاطمه آمد ثمر

شب شب عشق و شب وجد و شب شور و شغف

آمده تندیس رحمت صاحب مجد و شرف

صادق آن گنجینه نور و علومش بی شمار او سفیر راستین حضرت پروردگار
با شکوه مذهبش بخشیده بر ما اعتبار مکتب او پایدار و شیعه او رستگار

مژده مژده که امام نور و رحمت آمده

از دم جان پرور او خیر و برکت آمده

بال گسترده ملائک گشته فرش راه او خیره مانده چشم خورشید از جمال ماه او
یوسف و عیسی و موسی هر قدم همراه او روضه رضوان جدش شد نیایشگاه او

آمده در محضرش ارض و سما سر بر سلام

نیمه ماه است ولیکن آمده ماه تمام

سینه‌اش دانشگه فقه و اصول معرفت شیعه دارد از وجود مکتب او منزلت
مقدمش بر عاشقان فرخندگی و میمنت عقل‌ها سرگشته‌اند از این مقام و منقبت
عطر جانبخش نگاهش طعم قرآن می‌دهد
هر دمش بر روح و جان عاشقان جان می‌دهد
ای چراغ دانشت رخشنده‌تر از آفتاب وارث علم نبیین معنی اُم‌الکتاب
ای زلال پاکی اندیشه‌ات اسلام ناب دادخواه شیعیان در عرصه روز حساب
با طلوع تو چه زیبا عطر افشان شد زمین
روز میلاد تو با میلاد جدت شد قرین!

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: هستی محرابی

وقتی که میلادت مُقارن با پیمبر شد
خوش آمدی ای گلشن زیبا نگار ما
با دسته گل‌های پُر از نیلوفر و یاسی
امشب که بزم عاشقان در اوج شادی است
دل می‌شود شیدا به عشق فجرت ای صادق
آئینه چشمان تو هم رنگ باران است
راز فلق در آسمان روشنست جاری‌ست
قلب جهان امشب چه زیبا می‌تراود در
شوریست در لبخند تو از جنس آئینه
دشت و بیابان‌ها و دریاها به شوق تو
یعنی که بخت و طالع‌ات زیبا مقدّر شد
دنیا ز نور تو و جَد تو منور شد
میلاد مسعود تو با خاتم برابر شد
آری که غرق شور و شادی قلب کوثر شد
آن روز که زیبایی حُسنت مُصوّر شد
امشب می‌میخانه‌ها لبریز ساغر شد
بستان زهرا از گلِ جانت معطر شد
صبحی که از شوق سرشک مژدهات تر شد
در خانه باقر پُر از صد عود و عنبر شد
لبریز شور و شادی جانانه یکسر شد!

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: محمد مبشری

به زمستان دلم فصل بهار آمده باز به پریشانی من روح قرار آمده باز
به هوای نفسم نفعه یار آمده باز به سر دادن جان دار و ندار آمده باز

به شب غمزدگان باز سحر می آید

روشنی بخش دل اهل نظر می آید

کیست این دلشده ای کز همگان دل ببرد کشتی خسته دل را سوی ساحل ببرد
کیست این کعبه منظور که حاصل ببرد او که رونق ز دو صد دلبر کامل ببرد

او خود حضرت عشق است و ز خالق آید

فجر روشنگر حق حضرت صادق آید

او که طاها برسد بر سر استقبالش او که گردیده خدایی همه احوالش
او که عشق است همیشه همه جا دنبالش او که شد محور توحید خلاق خالش

جلوه کاملی از صدق و صفا آمده است

مظهر تام خدا جانب ما آمده است

باز کن دیده دل پنجره ها را بگشا نام او نغمه کن و حنجره ها را بگشا
ساقیا جام می خاطره ها را بگشا می بزن صفحه ای از منظره ها را بگشا

تا ببینی که خدای ازلی جلوه گر است

همه هیبت زهرا و علی جلوه گر است

یک مدینه دلِ سرمست به سویش آیند یک جهان دیده در بست به کویش آیند
هر چه میخانه پی جام و سبویش آیند قدسیان هم ز پی آب وضویش آیند

در نمازش خم محراب به پایش خم شد

مست ذکر دولتش اهل همه عالم شد

کیست که دلشده این مه جانانه نشد کیست که جان به رهش بر سر شکرانه نشد

کیست که از سخنش یکسره مستانه نشد از حدیث لب او عاشق و دیوانه نشد

عاشقی جرعه‌ای از چشمه شیدایی اوست

همه ذرات جهان واله زیبایی اوست

تو همانی که خدا عشق تو را واجب کرد دین ما مهر علی بن ابیطالب کرد

مهر رخسار تو را بر همگان غالب کرد قلب ما را ز پی وصل رخت طالب کرد

به لبم نغمه دلداری دلبر دارم

مهر تو مذهب عشقی است که باور دارم

هستی‌ام را به سر عشق رخت بگذارم از همه غیر تو ای وجه خدا بیزارم

نه من از خاک ره تو سر خود بر دارم نه تو یک لحظه رهایم کنی ای دلدارم

تو که دست همه را وقت عطا می‌گیری

عاقبت روز جزا دست مرا می‌گیری

سائل کوی توأم میل زیارت دارم بر سر سینه ببین دست ارادت دارم

از غریبی تو ای دوست چه محنت دارم به دلم داغ دل از این همه غربت دارم

از غریبی مزارت به خدا دلگیرم

آخر از غربت دیوار بقیع می‌میرم

شاعر: محمدعلی بیابانی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

در گرگ و میش صبح پُر از ظلمتی که باز افکنند پرده روی سر مردم حجاز
نور حقیقت از طرف عرش سر زرد و لرزید روی فرش تن هرچه که مجاز
شیطان دوباره رانده‌تر از قبل خویش شد بت‌ها به سجده آمده با نیت نماز
آری محمد؛ آنکه رسولان قبل از او محض نیاز آمده تا او رسد به ناز
او می‌رسد که بیرق عشقی عمیق را بر بام روزگار درآرد به اهتزاز
او می‌رسد که باز خدا منجلی شود

او آمده منادی عشق علی شود

ای آخرین طلوع نبی‌ها پیام‌ها وی اولین شروع وصی‌ها امام‌ها
دریا رسیده‌ای به مصاف سراب‌ها دریا رسیده‌ای به لب تشنه کام‌ها
افتاده پای معجزه آسمانیت تیغ بیان صاحب علم و کلام‌ها
باید فقط ز وصف تو و اهل بیت گفت تا آن زمانکه هست زبانی به کام‌ها
سلمان محمدی شده چون عاشق علی‌ست مولاست کیل سنجش تو در مقام‌ها
نابرده رنج، گنج، میسر نمی‌شود

هر ثروتی محبت حیدر نمی‌شود

آوردی از بهشت، به دنیا نسیم را با خود نسیم مهر خدای رحیم را
آورده‌ای برای همه سائلان دهر پشت سر خود ایل و تباری کریم را
آه ای امین مکه! تو بابای امتی زیر پَرت امان بده مثنی یتیم را
پَر می‌کشد به گنبد سبزت دلی سیاه در حائرت مکان بده این یاکریم را
برگرد در غدیر و بگو که صراط کیست گم می‌کنیم گاه ره مستقیم را

زخم مرا رهین مداوای خویش کن

من را گدای خانه زهرای خویش کن

آرام از کنار پیمبر قدم بزن
 حالا برای حضرت صادق غزل بگو
 آن قبرهای خاکی غمبار را ببین
 بر روی هر مزار، ضریحی درست کن
 خود را کنار پنجره فولاد فرض کن
 قدری ببار و گریه کن و سلسبیل شو

بر آن مزارهای خیالی دخیل شو

شاعر! دوباره مست شو از فیض ساغری
 مردی که شیعیان ز عنایات مکتبش
 به به چه ساغری چه شرابی چه کوثری
 جان ای امام عشق! که می‌روید از لب
 مردی که شیعیان ز عنایات مکتبش
 گل‌های تازه با نفحات پیمبری
 باید که پای مکتب علمت بپروری
 صد‌ها چون ابن حیان یا چون زُرارَه را
 هر عالمی که خوانده حدیثی به منبری
 یا قال باقر است و یا قال صادق است

سرسختی مرا به نگاهی ملیح کن

من را در عشق ایل و تبارت فقیه کن

حالا منم که با دل بی‌تاب و عاشقم
 مشتاق حرف‌های توأم آیه‌ای بخوان
 سرمست بزم عشق تو و این دقایقم
 بین حدیث‌های تو تا حرف کربلاست
 محتاج حرف‌های تو و قال صادق
 حرف از حسین می‌زنی و گریه می‌کنم
 من جزو بی‌قرارترین خلایقم
 باری مرا را روانه کن امشب به کربلا
 کافی‌ست که نگاه کنی به سوابقم
 در حائری که زائر آنجاست خالقم

مارا بیا و مثل خودت روضه‌دار کن

در کشتی سعادت جدّت سوار کن

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن فعیلن

قالب شعر: مسدس

شاعر: رضا باقریان

نگاه کن جَلواتِ کتابِ ناطق را به کوه طور ببین سجده شقایق را
امام پنجم شیعه پدر شد و حالا گرفته در بغل خویش امام صادق را
ز گوشه لبش، از خنده اش عسل ریزد
به جای نقل، خدا بر سرش زُهل ریزد

مدینه بود و شبی مثل ماه، نورانی شبی که گشت زمان غرق نور افشانی
شبی که حضرت باقر لبش شکوفا شد نداشت مثل همان شب مدینه دورانی
خبر رسید ملائک به شور آمده اند
ز عرش روی زمین سمت نور آمده اند

مدینه شاهد مولود بی نظیر شده عروس حضرت زهرا به او اسیر شده
به کف گرفته علوم تمام عالم را مرید جاذبه هایش ابا بصیر شده
کرامت و حسناتش شبیه حیدر شد
بلاغتِ نفسش هم، زُراره پرور شد

تولدش خبر از نورگستری دارد شرافت قدمش ذره پروری دارد
ملائکه همه در عرش یک صدا گفتند عروس حضرت زهرا چه گوهری دارد
چه گوهری، که ربوده است قلب عاشق را
به صولتش زده حق مُهر و موم حاذق را

کرشمه های نگاهش بهشت می سازد برای دل شده ها، سرنوشت می سازد
خودش حرم که ندارد، ولی دل ما را شبیه صحن و سرا خشت خشت می سازد
شمیم عطر تنش بوی یاس را دارد
تمام زندگیش بوی ربنادارد

به یمن مقدم صادق، خزان تمام شد و رسیده موسم شادی و، غم حرام شد و
 رسیده‌اند همه بهر تهنیت از عرش مسیر خانه‌اش امروز ازدحام شد و

همینکه بوسه ز پایش فرشته می‌چیند
 ترانه روی لب جبرئیل می‌شیند

رسید و جامعه را شیعه کرد و انسان کرد مطیع امر خدا را شبیه سلمان کرد
 لطافت از نفحاتش چکید و، عالم را به خلصت نبوی یک شب مسلمان کرد

رسید و داد خدا دست او شفاعت را
 نوشته‌اند به خاک رهش هدایت را

نوشته‌اند به وصفش شفاعتش حتمی است گدا که داشته باشد کرامتش حتمی است
 به ما که شیعه‌اثنی عشر شدیم، حتماً به حشر و محشر کبری عنایتش حتمی است

مسیر خانه‌اش از آسمان گذر دارد
 بدیهی است که از عرش هم خبر دارد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: هادی ملک پور

عاشقان بگذار خوش باشند روز عید را	در صدف پنهان مکن اینقدر مروارید را
آسمان با دیدنت گم می‌کند خورشید را	با وجود تو دگر جایی برای ماه نیست
مشتري چشم هایت کرده‌ای ناهید را	می‌کشانی کهکشان‌ها را به دنبال خودت
شانه‌هایت می‌نوازد شاخه‌های بید را	می‌شکوفد چهره تو غنچه را در بوستان
بر لبانت آیه‌های محکم توحید را	کوهی و آتش فشان عشق جاری می‌کنی
آمدی تا زنده گردانی تو این امید را	در بشر یک عمر امید رهایی مرده بود
ذبح خواهم کرد پای این یقین تردید را	من به چشمانت یقین دارم، دلم یک رنگ نیست

شاعر: نجمه ملکی

قالب شعر: ترکیب بند

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

دوباره مطلع شعرم شده سلام شما
دوباره رد شده‌ای از کنار و گوشه شهر
به هر طرف که نسیم عبایتان بوزد
چقدر جاذبه داری به روی منبر نور
نمی‌شود به خدا بینتان نظر بدهم
تویی امام علی و علی امام شما

مرا برای اويس قرن شدن بخريد

برای نذر حسين و حسن شدن بخريد

بزن به شانه سلمان بگو که یار من است
برای علم ثریا به آسمان رفتن
نبی امی مکتب نرفته‌ام همه جا
فدای رحمت چشمان آسمانی‌تان
همیشه دادن اذن مدینه کار شماست
کنار دست شما بودن افتخار من است
همیشه پیشه این مردم دیار من است
سخن ز معجزه‌های تو و نگار من است
که یک نگاه شما مایه قرار من است
همیشه گریه برای مدینه کار من است

منم اسیر نگاه پیمبری شده‌ام

بروی گنبد خضرا کبوتری شده‌ام

تویی که اسم تو با هر زبان ستوده شده
جلوتر از همه عرش و فرش و لوح و قلم
زمان حضرت آدم زمان حضرت نوح
نبی خاتم من ای رسول رحمت من
فدای اسم محمد که در کتاب زبور
میان عالم هفت آسمان ستوده شده
جلوتر از همه انس و جان ستوده شده
خلاصه عشق تو در هر زمان ستوده شده
همیشه عشق تو در قلبان ستوده شده
برای تک تک پیغمبران ستوده شده

به روی کاشی فیروزه‌ای عرش خدا

نوشته اسم تو و اسم حیدر و زهرا

ز شرم روی تو یوسف خجالتی شده است	مسیح کوچه گدای محبتی شده است
میان کنگره‌های تمام کسری‌ها	به پیش پای تو امشب قیامتی شده است
چه کرده‌ای تو مگر بین نامسلمان‌ها	تمام رابطه‌هاشان رفاقتی شده است
بدون یاد تو اصلا زمان نمی‌گذرد	برایم این صلوات عبادتی شده است
ببین به برکت قرآن و اهل بیت شما	میان شیعه و سنی چه وحدتی شده است

خدا به امت مرحومه‌ات نظر دارد

دعای خاتم پیغمبران اثر دارد

فدای روح مسیحایی رسول خدا	صفای لیلۃ الاسرای رسول خدا
فدای جامه سبزش به زیر نور کسا	فدای چهره زهرایی رسول خدا
فدای خلق عظیمش به زیر بارش سنگ	فدای آن دل دریایی رسول خدا
فدای عشق خدیجه که بوده در همه دم	انیس و مونس تنهایی رسول خدا
عروس خانه حیدر شده بدون جهاز	تمام هستی و دارایی رسول خدا

اگرچه اجر رسالت ادا نشد هرگز

علی ز فاطمه تو جدا نشد هرگز

امام صادق ما شیعیان دعاگر ماست	همیشه سایه علمش به روی این سرماست
فدای آن همه ایثار و غربتش بشوم	که درد غربت او هم شبیه مادر ماست
همیشه کرده برای همه روایت عشق	حدیث سینه او افتخار منبر ماست
خوشا به حال مُفَضَّل که درس توحیدش	ز یمن و برکت استادی مفسر ماست
گمان کنم که مرا مت به مصطفی رفته	گمان کنم که نگاهت شبیه حیدر ماست

تویی که شیخ الائمة ملقبیت کردند

رئیس مذهب و استاد مکتبیت کردند

وزن شعر: مفاعن فعاتن مفاعن فعلن

قالب شعر: قصیده

شاعر: غلامرضا سازگار

مه تبرّی و ماه نشاط اهل ولاست
 مه ولادت پنجم سلاله زهراست
 که عالم از نفسش رشک جنّه الاعلاست
 که در تجلای و آفتاب، ناپیداست
 که چون ولادت احمد وجود را، آراست
 هزار دیده یعقوب را فروغ و ضیاست
 چو قطره ایست که پنهان به وسعت دریاست
 که همچنان علمند و مقامشان والا است
 یکی به لحن حدیث و یکی به ذکر دعاست
 یکی زُراه که کوه کمال سرتا پاست
 هنوز جابر حیّان ز علم چهره گشاست
 هنوز شیفته اش آسیا و افریقا است
 که نارساست به مدحش کلام هر چه رساست
 دمش حیات کلام و کلام آب بقاست
 هر آنچه در نفس روح بخش باد صباست
 اگر که سیر، تمام جهان کنند رواست
 کلام روح فزایش به درد روح دواست
 امام جنّ و بشر شهریار ارض و سماست
 مسیر خلق چو راه ابو حنیفه خطاست

مه ربیع نخستین مه سرور خداست
 مه مبارک میلاد خواجه لولاک
 شکفته در ارم باقر العلوم؛ گلی
 به امّ قروه بگویید اختری زادی
 دمید هفده ماه ربیع، خورشیدی
 هزار یوسف صدّیق را به صدق امام
 علوم مشرق و مغرب به پیش دانش او
 به پای کرسی درسش هزارها عالم
 علوم کل ز لب جان فزایشان جاری
 یکی چو جابر جُعی یکی ابو حمزه
 هنوز مؤمن طاقش به هفت طاق یکی است
 هنوز مانده اروپا به علم او محتاج
 به وصف او گهر نظم و نثر قابل نیست
 رخس چراغ جمال و جمال آیت حق
 حدیث صدق و صفا و کمال دانش اوست
 برای یافتن یک حدیث او همه خلق
 پیام سینه فروزش چراغ محفل دل
 مه سپهر کمال، آفتاب غیب و شهود
 به کلّ علم قسم بی چراغ دانش او

شروع مکتب او همچو بعثت نبوی
وجود، تشنه علم است و علم تا علم است
خلاصه ای ز مُتون کتاب تدریش
از این که مذهب من جعفری است می بالم
کلاس شیعه همیشه معلّمی دارد
به هر کجا که ز توحید می رود سخنی
هر آنکه گشت جدا از امام صادق ما
به یک مباحثه او هزار باب کمال
هزار مرتبه گفتیم و باز می گویم
زبان میثم و اوصاف حضرت صادق

قیام علمی او خون سیّدالشّهداست
هماره تشنه نطق امام صادق ماست
تواضع و ادب و علم و حکمت و تقواست
فضیلت و شرف و اقتدار ما اینجاست
که نور علم ز کرسی درس او برخاست
تو گویی آنکه هشام و مفضلش گویاست
خدا گواست زقرآن و اهل بیت جداست
به یک مکاتبه او دو صد چراغ هدی ست
که خطّ شیعه ز خطّ ابوحنیفه جداست
عنایتی است که فوق همه عنایت هاست

شاعر: ابوالفضل آسمانی

قالب شعر: چهار پاره

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

گل پاشید که عید آمده است
عشق در سینه پدید آمده است
ز عنایات خداوند غفور
باقر حلم پیمبر مسرور
هفده ماه ربیع المولود
غم ز دل های محبّان بر بود
گلی از گلشن طاها بدمید
مذهب شیعه از او گشته پدید

شیعیان عید سعید آمده است
نور خلاق مجید آمده است
شهر یثرب شده در هاله نور
خانه اش به بود از وادی طور
نیّر برج ولا چهره گشود
وجد و شادی به دل ما افزود
که شمیمش به دل ما بوزید
پرده جهل و ضلالت بدرید

وزن شعر: مفعول مفاعیلن فعولن

قالب شعر: ترجیع بند

شاعر: سید هاشم وفایی

ای شیعه شب نشاط و شور است لبخند بزن گه سرور است
 یک بار دگر مدینه عشق غرق طرب و نشاط و شور است
 زین آینه شعور و دانش آئینه روشنی ز نور است
 از جلوه نور علم و تقوا یثرب بخدا که رشک طور است
 گر آمده فصل شور و شادی گر غم ز دل همه به دور است
 احیاگر دین و مکتب آمد

ای شیعه رئیس مذهب آمد

آمد به همه سرور بخشد شیدائی و شوق و شور بخشد
 یا قامت بردباری و علم یک جان و دلی صبور بخشد
 با پرچم دانش و فضیلت بر خلق جهان شعور بخشد
 تاریکی و غم ز دل زداید تا آینه ای ز نور بخشد
 تا بر همه تشنگان دانش یک جرعه می طهور بخشد
 احیاگر دین و مکتب آمد

ای شیعه رئیس مذهب آمد

او آینه کمال علم است او جلوه ای از جلال علم است
 بر لوحه دانش و فضیلت سر چشمه بی زوال علم است
 این است شرافتش کز احمد بر سینه او مدال علم است
 گر طالب فضل و دانشی تو او رشته اتصال علم است
 با نغمه یا امام صادق گر بر سر تو خیال علم است
 احیاگر دین و مکتب آمد

ای شیعه رئیس مذهب آمد

گر عشق ورا به سینه داری	گوهر تو در این خزینه داری
با پرتویی از محبت او	انوار ولا به سینه داری
ای آن که تو را ولایت اوست	یک گوهر بی قرینه داری
گر دست زدی به دامن او	در بحر بلا سفینه داری
ای دوست اگر چنان «وفائی»	شوق سفر مدینه داری

احیاگر دین و مکتب آمد

ای شیعه رئیس مذهب آمد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: اسماعیل تقوایی

شد ششم ماه ولایت در مدینه جلوهرگر
هم ز میلاد پیمبر هم ز میلاد پسر
سبط خود را حضرت سجاد می‌گیرد به بر
تا بیندازند بر روی چوماش یک نظر
نغمه شادی رسد بر گوش از مرغ سحر
نخل علم حیدری را آمده نیکو ثمر
در احادیث فراوان باشد از مولا اثر
شیعه می‌باشد همیشه براماش مفتخر
باچنین استاد هر شاگرد گردد معتبر
از برای جمله بیماران ما بوده سپر
می‌زند در حسرت خاک بقیعش بال و پر
تا که سازد شیعه بهرش بارگه از سیم و زر

هفده ماه ربیع و آمده قرص قمر
حضرت باقر بود امروز در حال سرور
اُمّ فروه مادرش بوسه بهرویش می‌زند
ساکنان عرش بر دیدار او صف بسته‌اند
با وجود او بهاری‌تر شده ماه ربیع
روز میلاد محمد؛ صادق آتش رسید
نام او جعفر بود هر شیعه باشد جعفری
می‌شود استاد معلومات گوناگون روز
شهره گردد هر که شاگردی او را می‌کند
سالها باشد که ما مدیون طب الصادقیم
روز میلادش دل شیعه هوایی می‌شود
ای خوشا فصل ظهور حضرت صاحب زمان

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

خیزید دو آیینه توحید ببینید در مشرق یک صبح، دو خورشید ببینید
 دو مطلع الانوار درخشید، ببینید در عید نبی بار دگر عید ببینید
 عید دگری باز دل از خلق ربوده
 چون حضرت صادق به جهان چشم گشوده
 امروز گشودند ز رحمت در دیگر گردید عیان حُسنِ خدامنظر دیگر
 از جوفِ حرم گشت برون حیدر دیگر یا آمده میلاد پیام‌آور دیگر؟
 این عید جهان گستر شیعه است ببینید
 میلاد ششم رهبر شیعه است ببینید
 انوار خدا تافته بر بام مدینه پیراهن نور است بر اندام مدینه
 دل می‌برد از اهل ولا نام مدینه پیچیده به گوش همه پیغام مدینه
 کامروز دمیده است به تن روح امامت
 تبریک که آمد به جهان نوح امامت
 این آینه روی خداوند جلیل است این گمشدگان را به خط نور، دلیل است
 این بر علی و فاطمه پاکیزه سلیل است این راهبر آدم و موسا و خلیل است
 این تا ابد استاد اساتید جهان است
 با آنکه عیان است، نهان است، نهان است
 دانش ببرَد سجده به خاک قدم او تکمیل شده فیض مسیحا ز دم او
 دریای کرم بوده نمی از کرم او پیوسته بُود علم به ظلّ علم او
 بر بام سپهر شرفِ اوست ستاره
 تا عمر جهان جابر حیان و زراره

انفاس مسیحاست مسیحای نسیمش موسی «ارنی» گو شده در طور حریمش
 دل مخزن اسرار خداوند حکیمش تا حشر رسد بر همگان فیض عظیمش
 دیوار تجلای الهی است رواقش
 طاق است میان همگان مؤمن طاقش
 بی‌منطق او علم بریده است زبانش روئیده گل «عَلَمُ الْانسان» ز بیانش
 دائم گهر علم بَوَد ریگ روانش علم است و ابوحمزه و حمران و ابانش
 تا حشر امیران سخن بنده اویند
 تنها نه همین بنده او زنده اویند
 این است که قرآن شده روشن ز کلامش این است که برتر ز مقام است مقامش
 این است که دانش شده مرهون قیامش این است که داده‌است خداوند سلامش
 سر تا قدم آیینۀ خیرالبشر است این
 دردانه شش بحر و یم شش‌گهر است این
 ای ملک خداوند گلستان بقیعت دل‌ها همه زوَار بیابان بقیعت
 ارواح رسل، ساکن ایوان بقیعت جنت همه یک گوشه ز دامن بقیعت
 هر زائر دل‌داده که بشناخت شما را
 از پنجره‌های حرمت دید خدا را
 مهر تو چو روح آمده در پیکر جبریل فرش ره زوَار حریمت پَر جبریل
 هر شب حرم خلوت تو مشعر جبریل از روز ازل سایه تو بر سر جبریل
 اوصاف تو را غیر خداوند نداند
 میثم چه سراید؟ چه بگوید؟ چه بخواند؟

شاعر: سید رضا مؤید

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

مدینه غرق صفا شد ز روی حضرت صادق
 فروغ روی نبی را که مکه یافت در امشب
 شب درخشش خورشید آسمان علوم است
 ششم امام که باشد ضمیر عالم و آدم
 تمام فقه بود و امدار مکتب فضلش
 روایتی است کرامت از آن وجود مکرم
 بسان زمزم و تسنیم و سلسبیل روان است
 ز کهکشان فضیلت طنین فکنده به عالم
 قیام علمی او چون قیام سرخ حسینی
 کمر به کشتن او بست دشمنش چو نظر کرد
 فرشته جسته تقرب بهشت یافته رونق
 بود تجلی والشمس ز آن جمال مبارک
 چراغ راهنمای بشر به عالم توحید
 کتاب جابر حیان حدیث فضل مفضل
 اگر به علم درخشد، چو آفتاب، گرفته
 حُشام حشمت علمی گرفته از حشم او
 بگو فلاسفه را تا برای درک حقایق
 نماز پایه دین است و بود لحظه آخر
 بخوان دعای فرج را به آرزوی اجابت
 شب دعاست برای فرج بیا که بخوانیم

دمید عطر محمد ز بوی حضرت صادق
 مدینه دیده دوباره ز روی حضرت صادق
 که نور میدهد از چارسوی حضرت صادق
 مثال آینه‌ها روی به روی حضرت صادق
 کمال عشق بود راز گوی حضرت صادق
 حکایتی است شفاعت زخوی حضرت صادق
 علوم آل محمد ز جوی حضرت صادق
 خروش عدل علی از گلی حضرت صادق
 فکنده لرزه به کاخ عدوی حضرت صادق
 که هست غالب دلها به سوی حضرت صادق
 ز قطره قطره آب وضوی حضرت صادق
 بود مفسر و الیل موی حضرت صادق
 همیشه وقت بُود، گفتگوی حضرت صادق
 یکی است ز آن همه راز مگوی حضرت صادق
 دُراره ذره‌ای از مهر روی حضرت صادق
 که کرده تر، لب جان از سبوی حضرت صادق
 نهند رو به ره مهر پوی حضرت صادق
 نماز و حرمت آن گفتگوی حضرت صادق
 که بوده صبح فرج آرزوی حضرت صادق
 خدای را همه بر آبروی حضرت صادق

دل شکسته کند جستجوی حضرت صادق
 بجوشد از افق خاک کوی حضرت صادق
 شمیمی از حرم مُشک بوی حضرت صادق
 «سر نیاز بسایم به کوی حضرت صادق»

قلوب شیعه حریمش بود ولی به بقیعش
 نبین به قبر غریبش ببین که چشمه خورشید^۱
 خدا کند که صبا بر مشام ما برساند
 خدا کند من آلوده باز هم چو «مؤید

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حبیب الله چایچیان

گل‌گذاری که بود رشک بهار آمده است
 کز فروغش همه دلها به قرار آمده است
 از ره لطف به منزلگه خار آمده است
 عالم از یمن قدومش چو غبار آمده است
 پرده از چهره این مه به کنار آمده است
 شاخ طوبی است، دگر بار به بار آمده است
 لشکر کفر و جهالت به فرار آمده است
 ششمین اختر مسعود تبار آمده است
 لیک بیش از همه صادق به شمار آمده است
 چون که او مظهري از هفت و چهار آمده است
 که چنین موج شکن کوه وقار آمده است
 چون که سلطان کرم بهر نثار آمده است

غم بیاید که دگر موکب یار آمده است
 موج دریای کرم گوهری آورده برون
 ز گلستان بقاء، یک گل بی خار دگر
 نور او پیش تر از خلقت این عالم بود
 لیک در هفدهم ماه ربیع الاول
 نور زهر است که پرتو فکند بار دگر
 آمد آن شاه که از قدرت دانایی او
 بهر آزادی و خوشبختی ابناء بشر
 صابر و فاضل و طاهر لقب مشهورش
 جعفری نام شده مذهب اثنی عشری
 غرق امواج گنه کی شود این کشتی دل
 وقت آن شد که حسان عرض کنی حاجت خویش

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعِلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: علیرضا خاکساری

روز میلاد و روز تکریم است	غم و غصه دوباره تحریم است
لحظات قشنگ تعظیم است	شب شب و روز عرض تبریک و
عشق آمد زمان ترمیم است	بدهم مژده‌ای به خسته دلان
حال و روز زمانه بدخیم است	صبح صادق ظهور خواهد کرد
کار و بارش همیشه تعلیم است	می‌رسد آن امام خوبی که
و خدایی خدای تحکیم است	سر دبیر مراجع دنیا

موسم عشق و شور و شادی شد

جبرئیل باز هم منادی شد

پادشاه معظّمی در راه	آیت الله اعظمی در راه
و امام مکرمی در راه	حجت الله عالم هستی
و علیّ مجسمی در راه	فاطمی طینتی بدون بدل
که ولیّ مسلّمی در راه	بندگان خدا هراسی نیست

باشد او نورش آشکار و جلی^۱

جعفر بن محمد بن علی

بوی دیدار یار می‌آید	مژده بوی بهار می‌آید
بوی زلف نگار می‌آید	بوی مولود شهر پیغمبر
همه شب‌های تار می‌آید	به گمانم که روشنی بخش
مایه افتخار می‌آید	پسری از سلاله زهرا

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر

صاحب حلم و صبر و فضل علی	وارث ذوالفقار می آید
ششمین پادشاه ملک زمین	ششمین شهسوار می آید
پیر و استاد مکتب شیعه	صاحب اقتدار می آید
سوی ما خاکیان مسافر عرش	چقدر با وقار می آید
سومین نسل پاک صلب حسین	عشق پروردگار می آید

ششمین شاه عالمین آمد

نوه حضرت حسین آمد

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی تابع

کنون که بلبل طبعم ز دلها می برد غم را	چه خوش باشد دو مولودی کنم اعلام عالم را
چو از ماه ربیع بگذشت هفده روز در مگه	عطا بنمود حق بر آمنه سلطان خاتم را
خداوند جهان بر خلق ظاهر کرد از باقر	به روز مولد خاتم ولی الله اعظم را
دو مه آمد دو شه آمد دو شافع برگنه آمد	دو مولود درخشان کرد نورانی دو عالم را
سحرگه معنی نور علی نور آشکارا شد	ملک تکبیر گوید بر فلک این جشن درهم را
دو پیروزی دو دلشادی بشارت می دهم اکنون	ظهور صادق و عید محمد فخر عالم را
محمد چون ولادت یافت بتها سرنگون گردید	نمودی خشک از یک جلوه آن دریای پُرnm را
جهان شد از قدوم صادق آل نبی روشن	به بام شادمانی ها بزن ای شیعه پرچم را
رئیس مذهب شیعه پناه مسلمین یکسر	هم او کز فقه خود لرزاند صد یحیای ادهم را
به امر حق تمام عمر خود را جعفر صادق	مروّج گشت آئین رسول الله اکرم را
بهر که هر چه لایق بود آن دادند تابع را	عطا بنمود حق از لطف، این طبع منظم را

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: قصیده

شاعر: غلامرضا سازگار

ز یک مشرق نمایان شد دو خورشید جهان آرا
 دو مرآت جمال حق، دو دریای کمال حق
 دو وجه الله ربانی، دو سرّ الله سبحانی
 دو عیسی دم، دو موسی ید، دو خُسن خالق سرمد
 یکی بنیانگر مکتب، یکی آرنده مذهب
 یکی از مکه انوار رخس تابید در عالم
 یکی نور نبوت را به دلها تافت تا محشر
 رسد آوای قال الصادق و قال رسول الله
 یکی جان گرامی در دوجسم پاک و پاکیزه
 محمد کیست؟ جان جان جان عالم خلقت
 محمد کیست؟ روح پاک کل انبیا در تن
 محمد از زمانها پیشتر می زیست با خالق
 محمد محور عالم، محمد رهبر آدم
 محمد کیست؟ آنکو بوده قرآن دفتر مدحش
 محمد را کسی نشناخت جز حق و علی هرگز
 وضو گیرم ز آب کوثر و شویم لب از زمزم
 ششم مولا، ششم هادی، ششم رهبر، ششم سرور
 صداقت از لبش ریزد، فصاحت از دمش خیزد
 بسی زهاد و عبّادند بی مهرش همه کافر

که رخت نور پوشاندند بر تن آسمانها را
 دو نور لایزال حق، دو شمع جمع محفلها
 دو رخسار سماواتی، دو انسان خدا سیما
 یکی صادق یکی احمد، یکی عالی، یکی اعلا
 یکی انوار را مشعل، یکی اسرار را گویا
 یکی شد در مدینه آفتاب طلعتش پیدا
 یکی نور ولایت را ز نو کرد از دمش احیا
 به گوش اهل عالم تا که این عالم بود برپا
 دوتن اما چو ذات پاک یکتا هر دو بی همتا
 که گر نازی کند، در هم فرو ریزد همه دنیا
 که حتی در عدم بودند بی او انبیا یک جا
 محمد از مکان پیموده ره تا اوج او آدنی
 محمد مُنجی هستی، محمد سید بطحا
 که وصفش را نداند کس به غیر از قادر دانا
 چنان که جز خدا و او کسی نشناخت حیدر را
 کنم آنگه به مدح حضرت صادق سخن انشا
 که هم دریای شش گوهر بود، هم دُرّ شش دریا
 فلک قدر و ملک عبد و قضا مهر و قدر امضا
 بسی عالم، بسی عارف، همه بی نور او اعمی

دو خورشید منیر او هشام و بو بصیر او
 مرا دین نبی، مهر علی و مذهب جعفر
 در دیگر زخم غیر از در آل علی؟ هرگز
 بهشت من بود مهر علی و مهر اولادش
 سراپا عضو عضوم را جدا سازند از پیکر
 از آن بر خویش کردم انتخاب نام میثم را

دو کوه حکمت و ایمان، دو بحر دانش و تقوی
 سه مشعل بوده و باشد، چه در دنیا چه در عقبی
 ابره دیگر روم غیر از ره این خاندان؟ حاشا!
 نه از محشر بود بیمم، نه از نارم بود پروا
 اگر گرم جدا یک لحظه از ذریه زهرا
 که باشم همچو او در عشق ثارالله پا بر جا

وزن شعر: فاعلاتن مفاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسین رحیمیان

باز دنیا پیاله باران شد
 آمد از ره پدر بزرگ رضا
 کوری چشم دشمنان علی
 آمد عالی مقام فقه و اصول
 مکتب آسمانیش روزی
 مو سفید و خمیده قامت شد
 سخنان فصیح و روشن او
 هر کجا حرف علم او آمد
 قطره‌ای از فرات نوشید و
 پدرش تا که آب زد به لبش
 حسرت این خبر به دل مانده
 در وطن هم غریب و مظلوم است

تا خدا پر کشیدن آسان شد
 دل ما راهی خراسان شد
 پسری حیدری نمایان شد
 روضه‌ها صاحب سخنران شد
 بانی انقلاب ایران شد
 تا دل گبر ما مسلمان شد
 باعث اعتبار انسان شد
 دشمن شیعه رفت و پنهان شد
 کربلایی شد و پریشان شد
 یاد شش ماهه کرد و گریان شد
 صحن تاریک او چراغان شد
 شهر او پایگاه شیطان شد

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

جشن خدا به وسعت دنیا مبارک است تکرار عید دیگر «طاها» مبارک است
در لیلۀ ولادت پیغمبر عظیم میلاد علم و دانش و تقوا مبارک است
بر «باقرالعلوم» که آئینۀ خداست دیدار وجه حیّ تعالی مبارک است^۱

عید ولادت ششمین حجت خدا بر احمد و به حیدر و زهرا مبارک است
آئین ماست جعفری از لطف کبریا این عید عید ماست که بر ما مبارک است

ما در پناه عترت و قرآن و احمدیم

زیر لوای صادق آل محمّدیم

یا باقرالعلوم! الهی، امام علم تابید روی دست تو امشب تمام علم
بر این پسر که صادق آل محمّد است تا بامداد روز قیامت، سلام علم
وقتی زبان او به سخن باز می‌شود پر می‌کشد به اوج سماوات، نام علم
بر سینۀ، مقدس نورانی‌ش درود آن سینه‌ای که آمده بیت‌الحرام علم
می‌جوشد از عقیق لبش گوهر کمال دُر می‌شود به درج دهانش کلام علم

توحید زنده از سخن دلربای او

قرآن، نیازمند لب جان‌فزای او

فضل و کمال را سند معتبر تویی نخل قیام کرب و بلا را ثمر تویی
دریای شش دُری، سپهر شش آفتاب یابنچ بحر فضل و شرف را گهر تویی
صدیق اکبرند امامان ما همه اما به صدق، از همه مشهورتر تویی

^۱. بیت زیر به استناد آیه «اینما تولوا فثم وجه الله» تغییر داده شد

میزان تو و حساب تو، حشر و صراط تو قاضی تویی، شفیع تویی، دادگر تویی
مهر تو، روح درتن پاکِ عبادت است شب زنده‌دارهای خدا را سحر تویی

حجّت در این مقام، تمام است بر همه

بی‌مهر تو نماز، حرام است بر همه

گویی رسول سر دهد آوای "تفلحوا" وقتی رسد به گوش ز منبر، صدای او
هرکس به پای کرسی درسش کند جلوس بر بال جبرئیل امین است، جای او
جبریل نه، ملائکه نه، جن و انس نه باید کنند آل محمد ثنای او
گر شاعری به شأن خدا بود گفتمی باید خدا قصیده بگوید برای او

مدحش به لوح، با قلم وحی کبریاست

فرقان و نور و کوثر و تطهیر و هل اتی‌ست

ای جبرئیل، تشنه دریای نور تو زانو زدند خیل ملک در حضور تو
هرجا سخن زدانش و تقوا و حکمت است احساس می‌شود همگان را ظهور تو
دانش همیشه سیر کند در مسیر تو عرفان هماره شور نوازد به شور تو
عیسی مسیح، موسی عمران، خلیل، نوح خورده شراب نور ز جام ظهور تو

هر چند قدر و مرتبه‌ات را ندیده‌ایم

بیش از ائمه، از تو روایت شنیده‌ایم

تو وارث تمام علوم پیمبری قرآن ناطقی، ولی‌الله اکبری
جز حق که گفته وصف تو را با زبان وحی از هر چه گفته‌اند و نگفتند برتری
بر روی دست حجّت حق، باقرالعلوم قرآن ناطق استی و فرقان دیگری
گر جانماز باز کنی، زین‌العابدین ور سوی ذوالفقار بری دست، حیدری
تو یک امام نه، تو تمام ائمه‌ای تو چارده جمال خداوند منظری

شکر خدا که در کنفِ چارده ولی

نه مالکی نه شافعی استم، نه حنبلی

ای در کمند عزم تو لیل و نهارها	دادی به چار فصل ولایت، بهارها
قرآن زده است بوسه به لب‌هات، بارها	دادی به علم با نفست، اعتبارها
هرجا که نیست پرتو علم تو تیرگی است	روشن ز توست چشم همه روزگارها
آن گل که رنگ و بوی تو آش نیست در بساط	صد حیف از اینکه آب خورد دور خارها

میثم که خار توست، به گل ناز می‌کند

تنها زبان به مدح شما باز می‌کند

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعْلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی رحیمی

ملاک چیست؟ نبی؟ یا ولی‌ست؟ یا هردو؟	اگرچه ما به خدا می‌رسیم با هردو
رئیس مذهب ما و رئیس مکتب ما	رسیده‌اند به هم پس از ابتدا هردو
پُر از صفات جمالی یکی‌یکی هریک	پُر از صفات جلالی دو تا دو تا هردو
چه قدر سعی نمودند سمتان باشند	به وقت سعی همین مروه و صفا هردو
دو تا نبیّ ولی و دو تا ولیّ نبی	به حق که ناظر وحی‌اند در حرا هردو
به غیر خویش و به جز آل خویش، محترمند	فقط به خاطر زهرا برای ما هردو
ز نامهای خدا بیشتر علی گفتند	همینکه ذکر گرفتند بارها هردو
رسیده‌اند به سرمایه رضایت حق	فقط به خاطر ذکر رضا رضا هردو
اگرچه هر دوی‌شان بوده‌اند زهرایی	هزار شکر ندیدند کوچه را هردو
و در ارادت ما و شما همین بس که؛	گریستید به صحرای کربلا هردو

شاعر: سید هاشم وفایی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

امشب دو گل دمیده در مکه و مدینه
مرغان نغمه خوانِ باغ بهشت خواندند
ای تشنگان رحمت از حق نسیم رحمت
چشم ملائک حق جز شور و شادمانی
یزدان بر آسمان علم و رسالت خود
یک سو نبی اکرم یک سو امام صادق
از آن دو پیک رحمت عرش خدای رحمان
با یک مرام و ایده حق امشب آفریده
از بس دلم هوایی شد در هوای آن‌ها
با سائلان بگوئید دست کرامت حق
خنده نشست بر لب تا ای وفائی از عرش

یا سر زده سپیده در مکه و مدینه
امشب دو گل دمیده در مکه و مدینه
بر خاکیان وزیده در مکه و مدینه
چیزی دگر ندیده در مکه و مدینه
خورشید آفریده در مکه و مدینه
اینک ز ره رسیده در مکه و مدینه
حمد خدا شنیده در مکه و مدینه
دو رهبر عقیده در مکه و مدینه
مرغ دلم پریده در مکه و مدینه
خوانی بزرگ چیده در مکه و مدینه
گفتند گل دمیده در مکه و مدینه

شاعر: رضا اسماعیلی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

تا آسمان ز ظهر ظهور تو مژده داد
جان زمین ز لمس حضور تو زنده شد
ظلمت پرید از لب بام جهان، عجل
پشت تمام کنگره‌های ستم شکست
باران نوشت نام تو را بر دل زمین
آمد فرود بر دل ما جبریل عشق
می‌مردم از فرود فراقت، قسم به عشق

چشم زمان ز بارش نور تو مژده داد
وقتی که کاروان ز عبور تو مژده داد
آیینیه تا ز صبح صبور تو مژده داد
وقتی زمان ز تیغ جسور تو مژده داد
وقتی که آسمان ز سطور تو مژده داد
از سوره فصیح حضور تو مژده داد
شکر خدا، خدا ز ظهور تو مژده داد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: مهدی نظری

ما تشنه‌ایم و راهی دریا شدن خوش است	سلمانمان کنید که مِنا شدن خوش است
یا حضرت رسول فدای ملاححت	با نام دلربای تو شیدا شدن خوش است
از برکت تو سفره ما برکتی گرفت	پس ریزه‌خوار سفره آقا شدن خوش است
ما گم شدیم در دل دنیای بی‌کسی	پشت درحرای تو پیدا شدن خوش است
خوب است پیش دشمن تو قد علم کنیم	اما مقابل قد تو تا شدن خوش است
خاک در تو از دُر و زر قیمتی‌تر است	پس خاک پای حضرت زهرا شدن خوش است

ای اعتبار عالم و آدم خوش آمدی

تو مصطفایی، احمدی، آقا محمدی

با خلقت وجود تو خلقت شروع شد	با جلوه جمال تو عصمت شروع شد
سجاده پهن شد که تو باشی و ذات حق	از آن به بعد بود رفاقت شروع شد
عالم برای بوسه به دست تو آمدند	یک واژه‌ای بنام ارادت شروع شد
دست تو را که داد به دستان سعدیه	در آن قبیله بارش رحمت شروع شد
با بودنت حلیمه سعدیه دید که	لحظه به لحظه برکت و نعمت شروع شد
دستی نبود تا که نگیرد دعای آن	با مقدم تو سیل اجابت شروع شد

پیغمبرانه بود حضوری که داشتی

آقا نمک به سفره آنها گذاشتی

آقای من تو واسطه نشر دین شدی	در بدترین زمانه شما بهترین شدی
چشمان مکه شاهد آقایی تو بود	اینکه تو در تمامی عالم امین شدی

از لحظه ولادت خود حضرت رسول
 تو رحمت خدایی و للعالمین شدی
 عالم فدای نام ابالقاسم شما
 زیرا شما قسیم بهشت برین شدی
 بر روی مسند نبوی بین انبیا
 تو آخرین؛ از همه بالا نشین شدی^۱

هرجا قدم زدی پُر یاس مطهر است^۲

قطعاً گل محمدی از تو معطر است

باید فقط تو راهی غار حرا شوی
 باید فقط تو همنفس با خدا شوی
 با این مقام و منزلت و شأن و عزّت
 باید هم، آبروی همه انبیا شوی
 تنها به عشق نام تو گلدسته ساختند
 تا اشهد اذان همه ماسوا شوی
 حق با علیست غیر علی ناحقند و بس
 یک لحظه هم نشد که تو از حق جدا شوی

بعد تو هر کسی به علی اقتدا نمود

راه خود از مسیر شیاطین جدا نمود

مولای ما کسیست که شیر دلاور است
 مولای ما کسیست که با حق برابر است
 مولای ما کسیست که جان و دل تو بود
 مولای ما کسیست که لایق‌تر از همه‌ست
 شیر خدا و همسر زهرای اطهر است
 مولای ما کسیست که مثل خدا یکی‌ست
 نامش ولی، علی، اسدالله، حیدر است

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد یا ضعف محتوایی و معنایی؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ بیت زیر بیشتر مدح

شبیبه به ذم می باشد. بر روی مسند نبوی بین انبیا دیر آمدی و از همه بالا نشین شدی

^۲ . در بیت زیر قافیه رعایت نشده بود لذا تغییر داده شد

هرجا قدم زدی پُر یاس مطهر است قطعاً گل محمدی از تو معطر است

مولای ما کسی ست که بابای امت است مولای ما کسی ست که مولای قنبر است
 مولای ما کسی ست که شاگرد مکتبش در فقه و در علوم الهیه جعفر است
 آنکس که پای مکتب او جان گرفته ایم
 درس خداشناسی و ایمان گرفته ایم
 جعفر اگر نبود زمین محوری نداشت کشتی علم ذات خدا لنگری نداشت
 جعفر اگر نبود حسینیۀ زمین تعطیل بود چونکه دگر منبری نداشت
 جعفر اگر نبود علوم کتاب حق سوگند بر خدا که روایت‌گری نداشت
 بیچاره می‌شدیم به دین خدا قسم پسوند نام مذهب ما جعفری نداشت
 او هم شبیه حیدر کرار شد غریب او هم میان آن همه کس لشگری نداشت
 ما شیعیان عاشق این خانواده ایم
 با جان و دل به یاری‌شان ایستاده ایم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: پوریا باقری

باز هم یک نور دیگر در جهان پیدا شده
 هشتمین نور هدایت، صادق آل نبی
 شد احادیث از وجود حضرتش آزاد، پس
 هر که شد دلدادۀ عشق حسین بن علی
 او همیشه روضه داری کرده از داغ حسین
 با سفارش‌های خود ما را هوایی کرده است
 جان، فدای گریه هایت، ای عزیز فاطمه
 دیدن نامت، تجلی بخش عاشورا شده
 باز هم شهر مدینه قبله گاه ما شده
 پای بنهاده به دلها، رهبر دنیا شده
 او وجودش اینچنین حلال مشکل‌ها شده
 از برادرها، و از یاران این آقا شده
 از غم اصغر، درون سینه‌اش غوغا شده
 نوکرش از دوری کرب و بلا شیدا شده
 دیدن نامت، تجلی بخش عاشورا شده

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعّلتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد علی مردانی

مژده یاران که نوبهار آمد	گل و سرو و سمن به بار آمد
ابر رحمت در این خجسته بهار	گوهر افشان به کوهسار آمد
وہ چه عیدی که در طلیعه او	عید قرآن و دین نمایان است
عید میلاد جعفر صادق	آن که چون آفتاب تابان است
خاتم الانبیاء که خاک درش	سرمه چشم اهل عرفان است
این دو میلاد مقتدرن با هم	مورد بحث نکته سنجان است
دین و مذهب از این دو یافت رواج	در دو قالب نهفته یک جان است
زین دو عید بزرگ ایمانی	تاج فخری به فرق قرآن است

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فعّ

قالب شعر: رباعی

شاعر: سید هاشم وفایی

جهل بشر از دانش تو کاسته شد	آئینه علم از تو پیراسته شد
از گلشن وحی بس که گل پاشیدی	گلزار علوم از تو آراسته شد

خواهی به حضور دوست لایق باشیم	باید که به راه عشق عاشق باشیم
با پیروی از راه امام صادق	ای شیعه بیا مُحِب صادق باشیم

بر اهل ولا مژده سرمد آمد	بر قلب جهان شادی بی حد آمد
آمد به جهان نور دل باقر علم	ششم ولی آل محمد آمد

شاعر: سید رضا مؤید

قالب شعر: مسمط

وزن شعر: مفتعلن فاعلن مفتعلن فع

ای نفس صبحدم! دعای که داری؟ بوی خدا می‌دهی، صفای که داری؟

عطر بهشتی، ز خاک پای که داری؟ مزده چه آوردی و برای که داری؟

تا بفشانیم جان، تو را به خوش آمد

ماه ربیع است و نوبهار کرامت ماه شکوفایی کمال و شهامت

در تن هستی دمید، روح سلامت از برکات طلوع، روز امامت

باز گشودند باب لطف مجدّد

صبح دلان صبح صادق است ببینید باغ بهشت از شقایق است ببینید

جلوه رب‌المشارق است ببینید روز تجلای خالق است ببینید

وز رخ زیبای جعفر بن محمد...

نور ولایت دمیده از نظر او چشمه کوثر رهین چشم تر او

باقر دریای علم و دین، پدر او هم پدر او امام و هم پسر او

نور دل حیدر است و وارث احمد

نهضت علمی که آن امام به پا کرد کاری چون خون سیدالشهدا کرد

از سر اسلام دست فتنه جدا کرد آنچه رسالت به عهده داشت ادا کرد

شاهد حُسن ازل نشست به مسند

گر همه عالم قلم به دست بر آرند تا به قیامت مدیح او، بنگارند

یک ز هزاران فضیلتش شمارند آن که به شاگردی‌اش چهار هزارند

جمله به فقه و کلام و فلسفه، ارشد

ز آن همه یک چند چهره‌های درخشان عالم و آگاه در معارف قرآن

مؤمن طاق و هشام و جابر حیّان زاده مسلم، دگر مفضل و صفوان

کان همه بودند چون زُرارَه سرآمد

من که به لب، نغمهٔ ثنای تو دارم هر چه که دارم من از عطای تو دارم
دست به زنجیرهٔ ولای تو دارم پای به زنجیرم و هوای تو دارم
دست برون آور و بگیر مرا ید

وزن شعر: مفاعِلن فعلاَتِن مفاعِلن فعَلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید هاشم وفایی

شب ظهور هزاران سپیده است امشب
نظیر چهرهٔ او را ندیده است امشب
مهی که آینه دار سپیده است امشب
ستارهٔ سحر ما دمیده است امشب
برای عرض تهیت رسیده است امشب
به مهد مهر و وفا آرمیده است امشب
که درخور صلواتی حمیده است امشب
صدای زمزمه اش را شنیده است امشب
برای خدمت او برگزیده است امشب
نسیم رحمت و دانش وزیده است امشب
کسی که جام ولایت چشیده است امشب
دلَم به سوی خدا پر کشیده است امشب
که مرغ دل به مدینه پریده است امشب
خدا ز جلوهٔ او آفریده است امشب

شب تجلی عشق و عقیده است امشب
گلی به گلشن یاسین شکفته شد که فلک
دمید صادق آل رسول همچون ماه
سپهر علم و فضیلت دوباره نورانی است
حضور حضرت باقر فرشتهٔ رحمت
به "ام فروه" بیا تهنیت بگو که گلش
به پاس مقدم این گل نثار کن صلوات
همان گلی که خدا را ستود و مرغ سحر
خوشا کسی که خداوند عاشقانش را
ز باغ دانش او سوی تشنگان علوم
همیشه پیرو این مکتب پر از نور است
چو یاد اوست عبادت به یاد حضرت او
بیا و سر به حریم مقدسش بگذار
بگو به خلق «وفائی» چراغ دانش را

شاعر: مرضیه عاطفی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

عرش را با ریشه‌های نور آذین بسته‌اند گوشه هر کهکشان یک ماه زرین بسته‌اند
 سردر شهر مدینه ذکر آمین بسته‌اند دور کعبه آیاه حمد و یاسین بسته‌اند
 میزبانی ملائک کاملاً سنجیده است
 مکه مهمان دارد و کلی تدارک دیده است
 انبیا با اولیا... داوود و عیسی آمدند نوح و ابراهیم با اسحاق یکجا آمدند
 یوسف و یعقوب و آدم قبل حوا آمدند حضرت الیاس و اسماعیل و موسی آمدند
 با ارادت با ادب، تعظیم کرده با یقین
 محض بیعت با رسول الله؛ ختم المرسلین
 آمد آنکه عطر او جاریست در بوی گلاب محض ویران کردن بتخانه‌ها شد انتخاب
 آتش آتشکده خاموش شد، شد غرق خواب طاق کسری، کل ایوان مدائن شد خراب
 دور گهواره چه غوغایی شده، محشر شده
 گل بریز و کل بکش چون آمنه مادر شده
 رحمة للعالمین است و محمد آمده حُسن خلق آورده با خود، حُسن بی‌حد آمده
 پیش از پنجاه و هشتاد و نود، صد آمده «لم یلد» می‌خواند و تفسیر «یولد» آمده
 لا الهَ جز خدا؛ تا گفت ذات حق یکیست
 محضر توحید او لات و هبل شد سربه نیست
 مثل اقیانوس در لطف و کرم بی‌انتهاست دستهایش مستجاب الدعوه؛ اهل ربناست
 سیرتش قرآن پسند و صورتش چون سوره‌هاست دشمنانش را بخوان «أبتر» که این امر خداست

شد أباالكوثر! به كوري همان چشمانِ شور

جاهليت شد به جاي دختران زنده به گور

قاب عالم را پر از زيباترين تصوير كرد دست در دستش سپرد و عشق را درگير كرد

در غدیر خم اذان را، قبله را تفسير كرد بعثتش را با ولايت خالص و تطهير كرد

خواند «أَكْمَلْتُ لَكُمْ» را، گفت با صوتِ جلی:

تا قيامت «لَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا عَلِيٌّ»

نسل در نسلش همه از نور، از عصيان به دور يك به يك قرآن ناطق، اصلِ انجيل و زبور

میشود بی‌خُب آنها راهِ حق صعب‌العبور موسم دلدادگی شد، کلّ عالم در سرور

در مدینه جشن دارد فاطمه امشب شبی

هم پیمبر آمده هم صادق آلِ نبی

در نگاهش جَنَّتْ الاَعلی تماشایی شده پای درس او شلوغ است و چه غوغایی شده

بسکه لحنش مهربان و گرم و زهرایی شده حال من خوب و دلم مست چه آقایی شده

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» شد دینم و ذکر لبم

شد امام جعفر صادق رئیس مذهبم

هست یابن‌الباقر و در علم، بی‌مثل و بدل زُهد از گفتار او پیداست؛ نمایان در عمل

راستگویی و کرم خورده به نامش از ازل پس به عشقش خوانده‌ام «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ»

با نماز اول وقتم خریدم مغفرت

از شفاعت بهره مندم می‌کند در آخرت!

شاعر: علی اکبر لطیفیان قالب شعر: ترجیع بند وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

آن را که به جز قرب خدا هیچ ندارد	هنگام بلا غیر دعا هیچ ندارد
پروانه پرش سوخت و من یاد گرفتم	عاشق شدنم غیر بلا هیچ ندارد
از لکنتم ایراد نگیرید؛ بلالم	دل مایه قرب است، صدا هیچ ندارد
باید به مقامات نظر داشت؛ نه اسباب	موسی همه کار هست، عصا هیچ ندارد
از جانب گیسوی نگار است که خوشبوست	از ناحیه خویش صبا هیچ ندارد
اموال کریمان همه اش مال فقیر است	اصلاً چه کسی گفته گدا هیچ ندارد
هر کس که تو را دارد و در سینه ندارد	مهر علی و فاطمه را... هیچ ندارد

آمد به جهان هم گل رخسار پیمبر^۱

هم جعفر صادق ششمین حجت داور

بگذار که از فاطمه بهتر بنویسم	او را عوض فاطمه مادر بنویسم
بگذار که اول صلواتی بفرستم	تا نام تو را خوب معطر بنویسم
تو پا بگذاری و منم سر بگذارم	تو پا بنویسی و منم سر بنویسم
در فکر بقیع من اگر میل ندارم	بر گنبد خضرات کبوتر بنویسم
بگذار در این مرحله که جمله فقیرند	جبریل تو را فطرس دیگر بنویسم
تو گاه علی هستی و گه گاه محمد	ماندم که علی یا که پیمبر بنویسم!
یکبار تو را خواندم و دوبار علی را	از ذات تو باید دو برابر بنویسم

۱. با توجه به اینکه ترکیب بند یا ترجیع بند باید در پایان هر غزل یک بیت برگردان داشته باشد بیت زیر به جهت رفع نقص اضافه شد

آمد به جهان هم گل رخسار پیمبر

هم جعفر صادق ششمین حجت داور

سرها همه خاک کف پایت؛ سر ما هم	پرها همه دنبال هوایت؛ پر ما هم
در قرب تو جبریل، پر سوخته دارد	زیر قدمت ریخته خاکستر ما هم
عیسی که نفس داشت و موسی که عصا داشت	خوب است ببیند که پیغمبر ما هم
بر خاتم ما حک شده: «یا حضرت خاتم»	پس معجزه هم میکند انگشتر ما هم
گر آخر این زنده بهگوری قدم توست	پس زنده بهگور قدمت دختر ما هم
به فاطمه گفتی «بأبی أنت و امی»	صد بار فدایش پدر و مادر ما هم
از لطف تو نام علی و فاطمه حالا	در مآذنه‌ها پر شده، در منبر ما هم

آمد به جهان هم گل رخسار پیمبر

هم جعفر صادق ششمین حجت داور

راضی شده بودیم به املای محمد	اما نرسیدیم به معنای محمد
هر آنچه که دارند رسولان، همه دارند	از معجزه خاک قدم‌های محمد
مولاست همان رحمت امروز پیمبر	زهر است همان رحمت فردای محمد
تفسیر کمالات جلالی علی بود	«لا حول و لا قُوَّة الا» ی محمد
این وحدت محض است و دوئیت به میان نیست	خوابید اگر «شیر خدا» جای محمد
اسلام محمد به جز اسلام علی نیست	منهای علی یعنی منهای محمد
در آینه فاطمه دیده‌ست خودش را	بنشسته محمد به تماشای محمد

آمد به جهان هم گل رخسار پیمبر

هم جعفر صادق ششمین حجت داور

با جعفر صادق به روایات رسیدیم	با لطف روایات به آیات رسیدیم
عبد تو شدیم و سر سجّاده که رفتیم	دیدیم به مجموع عبادات رسیدیم
با واسطه ما پیش خداوند نشستیم	از راه توسّل به مناجات رسیدیم
در اصل تو «الله» مجسم شده هستی	به ذات خداوند از این ذات رسیدیم
از ردّ قدم‌های تو تا خانه زهرا	یکدفعه، دو دفعه، نه به گزّات رسیدیم
از گریه تو در وسط شعله خانه	به سوختن مادر سادات رسیدیم
از ارض بقیعت به سماوات رسیدیم	ما خاک‌نشینان حرم، عرش‌نشینیم

آمد به جهان هم گل رخسار پیمبر

هم جعفر صادق ششمین حجت داور

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی رحیمی

پای درس چشم‌هایت جان دو زانو می‌زند	نزد انسانیت انسان دو زانو می‌زند
در مدینه خطبه می‌خوانی چنان ملموس که	جابر از مستیش در ایران دو زانو می‌زند
حرف وقتی سبز شد در هیچ‌جا محدود نیست	باغ گاهی پیش یک گل‌دان دو زانو می‌زند
فقه در آینده می‌گویی و پای حرف‌ها؛	در گذشته حضرت سلمان دو زانو می‌زند
در مقام معرفت در پیش تو انسان که هیچ؛	رحل هم در محضر قرآن دو زانو می‌زند
می‌نشیند چارزانو هر که در درّست نخست	سال‌ها پیش تو بعد از آن دو زانو می‌زند
هر که می‌بیند بقیع خاکی‌ات را ناگهان	در میان چشم او باران دو زانو می‌زند

شاعر: سید پوریا هاشمی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعیلن

معادلات نگاه مرا به هم زده‌ای از آن زمان که در این کوچه‌ها قدم زده‌ای!
کشیده‌ایم به سلمان و سینه‌چاک تو‌ایم چه پرچمی به دل امت عجم زده‌ای!
تبسمی کن و کفار را مسلمان کن بخند! ای که امید گدای غمزده‌ای!
کسی نبودم و حالا مؤذنت شده‌ام! مرا ز قافله بی‌کسان قلم زده‌ای
علی امام من است و منم غلام علی! تو سرنوشت مرا در نجف رقم زده‌ای

من از مدینه تو سمت کوفه آمده‌ام

به امر توست در خانه علی زده‌ام

ازین به بعد کنار علی قرار بگیر کنار قامت طوباش سایه‌سار بگیر
هزار لشگر جنگی به پای حیدر هیچ علی یکی‌ست تو او را ولی هزار بگیر
همان زمان که صحابه فراری از جنگند مدد ز هوهوی شمشیر ذولفقار بگیر
اگر که قلعه درش و نشد فدای سرت! بیا و حضرت کرار را بکار بگیر!
علی علی کن و راحت برو به او ادنی به قصد قرب خودت ذکر بی‌شمار بگیر

اطاله سود ندارد مرا! سخن کوتاه

بگو به هر چه حرامی علی ولی‌الله!^۱

سلام حضرت صادق به ما کرامت کن برای ما ز مقامات گریه صحبت کن
من آمدم بروم در تنورتان رخصت شرار آتش آن را بیا و جنت کن

^۱. بیت زیر به جهت رعایت توصیه علما و مراجع و جلوگیری از سوء استفاده دشمنان تغییر داده شد

بگو به آن سه حرامی علی ولی‌الله

اطاله سود ندارد مرا! سخن کوتاه

بگو که گریه‌کن جدّ تو برادر توست
خبر رسیده به ما خانه‌ات حسینیّه است
کمی برای همه شرح این روایت کن
محبّتی کن و مارا به روضه دعوت کن
کنون که آمده مکفوف دست‌بوسی‌تان
به گریه بر شه لب تشنگان عبادت کن

به سینه‌ات بزن و یاد سم مرکب باش

به یاد چادر خاکی عمّه زینب باش

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل

قالب شعر: غزل

شاعر: ناشناس

مُنوّر آسمانها و زمین است
به حیرت از دو نور مه جبین است
که با میلاد پیغمبر قرین است
از او بنیاد دانشگاه دین است
و بر دل‌های ما نور یقین است
زالال ترجمان یا و سین است
و نور دیدگان مسلمین است
رسول صادق و پاک و امین است
که او تاج رسالت را نگین است
شمیم گلشن و خُلد برین است
که بی‌شک مصطفی حبل‌المتین است
میان انبیا والاترین است
تمام آسمان محو زمین است

فَلک بی تاب عشقی آتشین است
چراغ روشن ماه شب افروز
مبارک بر همه میلاد صادق
و صادق وارث علم پیمبر
چراغ آسمان آفرینش
کلامش پرتو لطف الهی
ملائک عاشق دیدار احمد
و او در آفرینش قطب عالم
فلک خم گشته در اکرام و تعظیم
جهان خرم از این فرخنده میلاد
بیفکن پنجه در حبل‌الهی
نوشته بر رواق عرش با نور
زمین پرتو فشان از نور توحید

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

امشب وجود را شرف دیگر آمده در جلوه آن جمال خدا منظر آمده
در شام تیره مهر جهان گستر آمده دوران تیره گئی و ستم بر سر آمده
بر جنّ و انس و حور و ملک رهبر آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده
عالم محیط جلوه دادار سرمد است ملک وجود یکسره خلد مُخلّد است
هر سو که رو نهید عیان حسن احمد است در جلوه آفتاب جمال محمّد است
از آفتاب بر همه روشنتر آمده
عید امام صادق و پیغمبر آمده

امشب رُسُل رسول خدا را صدا زنند هر یک دم از ثنای محمّد جدا زنند
دست دعا به دامن آن مقتدا زنند بت ها به کعبه دم ز رسول خدا زنند
گویند بت شکن ز سوی داور آمده
عید امام صادق و پیغمبر آمده

ای بت گران ترانه توحید سر دهید این مژده بر تمامی نسل بشر دهید
از لحظه شکستن بت ها خبر دهید پیغام از ولادت پیغامبر دهید
ظلمت رها کنید که روشنگر آمده
عید امام صادق و پیغمبر آمده

ای آفتاب جلوه نمایی مبارک است ای حسن غیب پرده گشایی مبارک است
ای بزم شب فروغ خدایی مبارک است ای بردگان طلوع رهایی مبارک است

دوران زورگویی و طغیان سر آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده

خوبان روزگار حقیر محمّدند خورشید و ماه هر دو اسیر محمّدند

پیغمبران تمام بشیر محمّدند یک جلوه از جمال منیر محمّدند

او آفتاب و خیل رُسُل اختر آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده

ای آمنه تو خود صدف دُرّ سرمدی زین رتبه بر زنان دو عالم سرآمدی

بنت وهب نه، مام گرامی احمدی اینک به خود ببال که امّ المحمّدی

هستی محیط نور از این گوهر آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده

این است آنکه بتکده زیر و زبر کند زانگشت خویش معجز شق القمر کند

خود را تمام عمر چراغ بشر کند شام سیاه عالمیان را سحر کند

در دامن تو مهر جهان پرور آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده

ای مگه بر تو نور محمّد خجسته باد بت های شرک با تبر او شکسته باد

پیوند کفر با نفس او گسسته باد دست ستمگران جهانخوار بسته باد

دستی که دادِ عدل ستاند بر آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده

پیدایش دو آیت سرمرد مبارک است یک صبح را دو عید مؤید مبارک است

در تیرگی تجلی احمد مبارک است میلاد جعفر بن محمد مبارک است

دُرّی الهی از صدف دیگر آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده

در چشم علم مشعل روشنگر است این استاد کل؛ ولی خدا جعفر است این

آئینه حقیقت پیغمبر است این معصوم هشتم است و ششم رهبر است این

آری خدای را ششمین مظهر آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده

مارا بود همواره ره و رسم جعفری مشی و مرام جعفری و عشق حیدری

داریم بر تمام ملل مجد و سروری با چارده چراغ نمودیم رهبری

"میثم" در این مسیر ثنا گستر آمده

عید امام صادق و پیغمبر آمده

بخش دوم:

اشعار و مرثیات

امام جعفر صادق علیه السلام

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: روح الله قناعتیان

آئینه ذاتت نگرفته است، زوالی
تا روز قیامت، دم علمت متعالی
یک ذره یقینت برسد گر به «غزالی»
هم دشمن مبعوض تو، هم شیعه غالی
در مدح تو از، جانب اشباح رجالی
افتاده به پای تو، چنان میوه کالی
شاگرد کلاس تو، «ابو حمزه ثمالی»
ای مَشی بلندت، به جهان رو به تعالی
در ذهن فقیهانه نمانده است سؤالی
با لطف تو، جاری شده، آواز بلالی
ای کاش ببارید، بر این کاسه خالی
طبع من دلسوخته، با این کر و لالی

ای چشمه مهتاب چه ذاتی چه جلالی
ای صاحب کُرسی فقاقت نفست گرم
از دایره شبهه و تشکیک درآید
بی جلوه چشمت، نبرد راه به جایی
(ما افقه من جعفر) دشمن سندی شد
ای مدرسه و منبر و محراب و مراجع
شد صاحب فیض از دم تو جابر حیان
بی فیض تو علامه شدن کار محالیست
ای پاسخ آماده هر پرسش دشوار
در رگ رگ هر مأذنه هر روز سه دفعه
باران شده سرمست تو ای ابر کرامت
صد شکر که در پای تو یکریز زبان ریخت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: احسان نرگسی

یعنی همیشه بی سر و سامان صادقیم
سلمان حیدریم و مسلمان صادقیم
تا لحظه ای که تشنه باران صادقیم
فکر درست کردن ایوان صادقیم
در حسرت مزار چراغان صادقیم

شکر خدا که دست به دامن صادقیم
بی راهه نیست اینکه بگویم تمام ما
از تشنگی روز قیامت هراس نیست
با دیدن صلابت ایوان کربلا
مثل فرشته های به دور مزار او

وزن شعر: فاعلاتن مفاعلهن فععلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: مجتبی روشن روان

مستم و باز باده می‌خواهم	باده از دست ساقی مایم
عاشق دلبری لطیفم من	گر چه آلوده‌ای سر راهم
تو خداگونه‌ای و بالایی	من گرفتار این ته چاهم
یوسف فاطمه به بازارت	کلّ سرمایه‌ام بود آهم
جرات خواهش مرا بنگر	بوسه از دست‌های می‌خواهم

دست مهرت کجاست بی‌تابم

با نگاهی دوباره دریابم

آمدی یار ناز و عرفانی	دلبر مه جبین و نورانی
بهره‌مندم بساز از فیضت...	فقر من را که خوب می‌دانی
یابن زهرا مرا، سحرگاہی!	به بقیع مدینه می‌خوانی؟
کن دعا با دل پریشانیت	تا بمانم در این پریشانی
عشق امروز من نه امروزی است	از ازل در دلم تو مهمانی

مکتبت ماندنی‌ترین مکتب

دل به لطف تو شد؛ علی مذهب

ای به دوش تو پرچم زهرا	دلبر عیسوی دم زهرا
گر نگاهی به من بیاندازی	می‌شوم چون تو محرم زهرا
روضه‌خوانها همه مرید تو‌اند	صاحب هیأت غم زهرا
تو بخوان یابن فاطمه امشب	بهر ما از قد خم زهرا
ناله و گریه می‌نمودی آه...	بهر احوال درهم زهرا

دیده پر آب فاطمه صادق

مهر و مهتاب فاطمه صادق

وزن شعر: مفاعیل فاعلاتن مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سیده تگتم حسینی

سند مطالبه کردند... «قال صادق» بود

عدو اگرچه در این کار ناموافق بود^۱

چه مکتبی که پُر از عالمان حاذق بود

به ورد حَقِّ حَقِّ و با کیمیای هِقِّ هِقِّ بود

که نیمه راه امامت در آن دقایق بود

سکوت شهر پُر از واژه‌های ناطق بود

وگرنه ظلم همان ظلم و جور سابق بود

که چشم منتظرانش به سوی مشرق بود

به استناد حدیثی دلم چه عاشق بود

وزید صحبت آوازه‌اش به هر سویی

نشسته بود دو زانو جهان به شاگردی

رسید جابر حیّان اگر به اکسیرش

نواخت ساعت اثنا عشر به گوش زمان

به لطف منطق شیوا و نطق غزّایش

دمی شکافت قفس، فرصت تنفس شد

چه خوب شد به افق صبح صادقش سر زد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: عذرا رشید نژاد

باغ ستاره‌هاست مگر آستان تو؟

تا هر کرانه فتح شود با نشان تو

مشعل به دست‌های تو و شیعیان تو

در روزهای رنج و بلا، دوستان تو

گسترده در تمام جهان بوستان تو

خورشید فتح می‌دمد از آسمان تو

روشن‌تر از تمام جهان، آسمان تو

پرچم به دوش مردم آزاده داده‌ای

روشن به نور مهر تو بحرین تا یمن

مانند کوه صبر، هنوز ایستاده‌اند

جغرافیای سرخ زمین دشت لاله‌هاست

زودا که صبح «صادق» موعود می‌رسد

^۱. بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی تغییر داده شد زیرا به استناد عبارت و قاعده الامم در زیارت جامعه کبیره و دیگر روایات وارده تمام ذرات عالم تحت فرمان امام هستند.

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فععلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محسن راحت حق

ای صداقت ز نامتان جاری حرف حق در کلامتان جاری
 شهید شیرین معرفت با توست معرفت‌ها ز کلماتان جاری
 در هوای تو می‌کنم پرواز مرغ دل‌ها به بامتان جاری
 در حریم تو می‌شوم لایق
 السلام عَلَیکَ یا صادق

زیر پاهای تو سری دارم بر همه حکم سروری دارم
 شدم «آقا» از آن زمانی که منصب خوب نوکری دارم
 افتخارم همیشه این باشد مکتب پاک جعفری دارم
 هر چه هستم غلام این بابم
 همه جا پس تویی؛ تو اربابم

ای کلامت کلام پیغمبر بر تو بادا سلام پیغمبر
 پسر باقرالعلوم هستی گام تو جای گام پیغمبر
 «اسدالله» دیگری «صادق» نفس تو قیام پیغمبر
 عکس رخسار احمدی هستی
 گل باغ محمدی هستی

با تو از بین می‌رود بدعت عالم از کار تو پُر از حیرت
 قدری مثل مرتضی هستی قد و بالای تو پُر از هیبت
 با نفس‌های خود صفا دادی شیعیان را تو داده‌ای قیمت
 تو مسیحای شیعیان هستی
 زاده شاه مؤمنان هستی

تو همانی که دلبری داری بین روضه چه محشری داری
 کربلا را تو کربلا کردی حالت گریه آوری داری
 در دلت انقلاب عاشوراست دیدگان ز خون تری داری
 نوحه کردی سفارشت این است
 گریه کردن صلابت دین است

شاعر: محمدحسین ملکیان قالب شعر: غزل مثنوی وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

آن صبح رو که مطلع شعرم جبین اوست
 هر حلقه حلقه حلقه آن گیسوی شبش
 پیچیدگی زلفش، حل المسائل است
 زانو زده‌ست منطق و عرفان برابرش
 استاد حل مسئله با غمزه می‌شود
 هرکس که دیده جذبه او را موافق است
 از عطر او بهار گرفته است شمه‌ای
 او هرچه داشته سر پیمان گذاشته
 آتش زدند پشت در او که سال‌ها
 آن قدر صادق است که از رزق بچه‌هاش
 حق گفته‌ام اگر که بگویم پیمبر است
 هر مجتهد که دست به دامان او زده‌ست
 دشمن اگر که ترس ندارد از او چرا
 آن قدر ساده است حریمش که فاخته
 موسی به دین اوست و عیسی به دین اوست
 آورده است سلسله‌ای را به مذهبش
 با عقل و عشق، نیم‌نگاهش معادل است
 حکمت نشانده فلسفه را پای منبرش
 درد دلش دعای ابوحمزه می‌شود
 بهلول مبتلا به جنون نیست، عاشق است
 شیخ الاثمه است، چه شیخ الاثمه‌ای
 از جان گذشته‌ای‌ست که از جان گذاشته
 پشت در تمامی‌شان نان گذاشته
 برداشته، برای یتیمان گذاشته
 از خود به ارث بس که مسلمان گذاشته
 در اجتهاد، دست به قرآن گذاشته
 این قدر در بقیع، نگهبان گذاشته؟
 از شش جهت امام ششم را شناخته

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: علیرضا خاکساری

در محضر محبوب دیدار مجدّد دیدنی‌ست
 هفت آسمان حور و ملک در رفت و آمد دیدنی‌ست
 در او تجلّی صفات حیّ سرمد دیدنی‌ست
 خال سیاه ابروی خم زلف مجعد دیدنی‌ست
 بسکه ظهور صادق آل محمد دیدنی‌ست
 تنها به زیر پای این اولاد مسند دیدنی‌ست
 قطعاً بقیع خاکی‌اش مانند مشهد دیدنی‌ست
 طوف کبوترهای عاشق دور گنبد دیدنی‌ست

وقتی بیانجامد به وصل یار مقصد دیدنی‌ست
 هر شب تمام عرشیان او را زیارت می‌کنند
 در جسم و جان او خدا بهتر مجسم می‌شود
 با حُسن روی یوسفی از یوسفان فاطمه
 با مطلع الفجر رخس جبریل حیرت می‌کند
 هر کس که از ذریّه زهراست آقای من است
 با چشم دل باید مزار ساده‌اش را بنگریم
 فردا که ایوان و شبستان و رواقی ساختیم

قصد زیارت می‌کنیم از دور قطعاً زائریم

از عاشقان بی‌قرار صادق بن باقریم

موسا اقامت کرده در وادی طور خانه‌اش
 خضر نبی نوشیده از جام ظهور خانه‌اش
 بر عهده کُروبیان باشد امور خانه‌اش
 با شوق هر کس پا گذارد در تنور خانه‌اش
 شب تا سحر می‌بارد از سقف نمور خانه‌اش
 نزدیک عرش می‌برد این راه دور خانه‌اش
 خیلی بدهکارم به دیوار صبور خانه‌اش
 دستم به دامن مسیح نوظهور خانه‌اش
 اولاد من قربان اولاد ذکور خانه‌اش

خورشید دارد ارتزاق از فیض نور خانه‌اش
 پیر و مراد انبیاست سرچشمه آب بقاست
 اهل زمین شایسته خدمت به او هم نیستند
 از برکت اعجازش ابراهیم بیرون می‌زند
 جای غرور افتادگی جای تجلّی سادگی
 طیّ طریق بی‌گمان آغاز معراج من است
 بار سرم را می‌کشد بر روی شانه شب به شب
 موسی بن جعفر نه دمش عیسی بن جعفر پرور است
 در مشهد و در کاظمین از عمق جان سر می‌دهم

آئینه‌دار پنج تن بر خلق عالم حاکم است
جانم فدایش پنجمین جدّ امام قائم است

عرض ارادت می‌کنم اما به شکل دیگری
جمع نبوت با امامت می‌شود گُنه امام
در «مَا رَأَيْتُ أَفْقَهَ مِنْ جَعْفَرٍ نُعْمَان» ببین
کار کسی جز او نباشد ابن حیان ساختن
از برکت انفاس او کرسی درس خاص او
بر صدق گفتارم شهادت می‌دهد ابن حَکَم
ممنون قال الباقر و مدیون قال الصادق‌اند
دیدند با چشمان خود هم شافعی هم مالکی
باید بگردد هر که در دنیا ست کاهل بر نماز
شکر خدا دم می‌زنم از صاحب خود دم به دم
من با ارادت گفته‌ام قدر بضاعت گفته‌ام

تقدیم حضرت می‌کنم با جان و دل شعر تری
آئین او پیغمبری سیر و سلوکش حیدری
حتی ندارد دشمنش از او فقیه بهتری
از غیر آقا بر نمی‌آید زُراره پروری
پیچیده ست آوازه فقه و کلام جعفری
در گفتگوهایش نمایان است فتح خیبری
از مرجع و از سینمزن تاروضه‌خوان و منبری
شیعه ندارد جز امام صادق خود رهبری
در محشر فردا به دنبال شفیع دیگری
شکر خدا دارم به تن رخت شریف نوکری
ابیات گنگ من کجا اشعار ناب **جمیری؟**

مولا قدمگاهش همیشه قبله گاه اولیاست

فرزند او باب الحوائج مغز بادامش رضاست

در فطرت ما ریشه دارد مهر پنهانی ما
از «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا» دریافتیم
در قحطی انسان و انسان دوستی ای‌کاش که
دل روی دل باید نهاد و شهر را آباد کرد
دفتر به پایان آمده اما حکایت باقی است

اسباب خدمت می‌شود افکار عرفانی ما
باید که الگومان شود احکام قرآنی ما
چون ریز علی باشیم و باشد فصل دهقانی ما
ویرانی هم میهنان ماست ویرانی ما
مضمون سرازیر است در ابیات پایانی ما

از پا در آورده ست داعش را نه تنها تیر و تیغ
ریز و درشت دشمن شیعه به خاک افتاده از
جایی برای عرض اندام سنان و شمر نیست
بی شک شکار بعدی اش باشد فقط آل سعود
خاکسترش بر باد داد بر دشمنانش یاد داد
او خار چشم دشمن است فرماندهای فیل افکن است
چشمش به فرمان ولی دلوایس سید علی
جای شهیدان دفاع از زینبیه خالی است

او را زمین زد عاقبت نیروی ایمانی ما
سیلی سنگین برادرهای افغانی ما
وقتی قیامت می کند کیسان ایرانی ما
فتح مدینه می کند قاسم سلیمانی ما
شوخی ندارد با کسی تصمیم طوفانی ما
پایان گرفت از همتش شبهای بحرانی ما
چشم امید حضرت یار خراسانی ما
در هیئت رزمندگان در مرثیه خوانی ما

سادات مجلس معذرت آقا به خاک افتاده است

در کوچه مثل مادرش زهرا به خاک افتاده است

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حامد آقایی

باشد خرد به پیش تو ای عقل کل، علیل
بر شرح علم، درس شما هست بی بدیل
ما عاشقیم عاشق اسلام با دلیل
پس درس توست آنچه ادا کرد جبرئیل
دست دلم به خاک حریم تو زد دخیل
با دست تو حکومت منصور شد ذلیل
آتش برای دشمنان است ای خلیل
از چشم نازنین تو می ریخت سلسبیل

حیرانی ام بود به در علمتان وکیل
آموزگار دینی و پروردگار عشق
از منطق به مکتب حق مست گشته ایم
وقتی که هست منشأ علم شما علی
ای مو سفید فاطمه بر غربتت سلام
در بیت خود تو حاکم دلها شدی سپس
آتش مگر بهشت خدا را اثر کند؟
آن شب که پا برهنه دویدی به کوچه ها

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن راحت حق

اهل بدعت از کلام تو هر اسان می شود
دین احمد جان گرفته مثل باران می شود
با نفس های شما آدم مسلمان می شود
از مسیحایی دمت هر درد درمان می شود
پای این مکتب فقط تفسیر قرآن می شود
این ارادت ها سرانجامش حسین جان می شود
نالاهات پُر آه و چشمان تو گریان می شود
تا بگویی که امامت هم پریشان می شود
خانه بی روضه و بی گریه ویران می شود

صدق در گفتار تو کامل نمایان می شود
مکتبی تأسیس کردی بر مدار مصطفی
چه نفس هایی زدی در راه علم و معرفت
صادق آل محمد وارث صدیقه ای
ای کلام الله ناطق، قبله اهل یقین
بارها پای پیاده رفته ای کربوبلا
تا که نام پاک جدت می رسد، بی معطلی
کربلا بستی به سر عمامه مشگی، چرا؟
روضه خوانها، منبری ها را تو مدیون کرده ای

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن ناصحی

ما أطیعوا الله می دانیم، قرآن می نویسد
مومن عشقیم، آری آل عمران می نویسد
ما مسلمان علی هستیم، سلمان می نویسد
مذهب ما را امام صادق آسان می نویسد
صادق القولیم اگر از راستگویان می نویسد
از تنور خانه می پرسم، گلستان می نویسد
طفل مکتب خانه اش تفسیر تبیان می نویسد
علم یعنی قال صادق، ابن حیان می نویسد

از قضا ما را خدا از اهل ایمان می نویسد
قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ می خوانیم، ثابت می کند ما
در مسلمانی قدم برداشتیم آنجا که حیدر
سختی از دین نیست؛ لا إکراه فی الدین؛ شیعه هستیم
صادق الوعدیم، ما را عشق این سان می پسندد
حرف از ابراهیم از آتش می شود، کو یار صادق؟
سرّ تبیاناً لکَلّ شیء یعنی او که حتی
آفرینش در نگاهش شرح توحید مفضل

وزن شعر: مفعول مفاعیلن فعولن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: غلامرضا سازگار

ای باغ صداقت از تو گلشن	ای مشعل دانش از تو روشن
تا حشر امام صادق ما	قرآن همیشه ناطق ما
شخص تو رئیس مذهب ما	خطّ تو تمام مکتب ما
تا بلکه فتد دمی نگاهت	پیران طریق، طفل راحت
قلب تو کتاب آفرینش	روی تو چراغ اهل بینش
از هر نفست مسیح ریزد	با هر سخنت کلیم خیزد
حتّی دشمن، تو را ستوده	از دشمن و دوست دل ربوده
خورشید در آبگینه توست	دریای کمال سینه توست
گفتار تو میوه ولایت	رخسار تو مشعل ولایت
ای در دهنت زبان قرآن	ای در نفس تو جان قرآن
از جود تو بحر یک روایت	علم تو فروغ بی‌نهایت
از روز ازل امام عالم	دانشگه تو تمام عالم
قرآن، دریا، تو گوهر او	ایمان، کشتی تو لنگر او
مانند محمّد و بتول اید	هر دو، امانت رسولید
گویی دو محمّدید هر دو	آئینه سرمّدید هر دو
علم است تو را همی به دنبال	هر کس پی علم می‌زند بال
دانش ز تو نور می‌ستاند	ایمان ز تو شور می‌ستاند
یک مشعل آن ابوبصیرت	توحید، تمامی مسیرت

در مکتب تو مفضل آید

تابنده چو آفتاب توحید
شاگرد چو جابر بن حیان؟
گل سبز کند ز نور آتش
در دامن خود زُراه دارد
مانند محمد بن عثمان
شمشیری چنان هشام داری
مانند محمد بن مسلم
عمران و فضیل و فیض و صفوان
عبدالله و بُرید و اسحاق
طوسی و مفید و ابن طاووس
بر شاخه چو شیخ حرّ عامل
سید رضی است و مرتضایت
یک جلوه زمکتبت خمینی است
علامه حلی آفریدی
چون مجلسی‌ات بحار الانوار
تو پیشی و دانشت به دنبال
در کلّ علوم پیشتازی
حیرت زده شد عدو ز حلمت

استاد بزرگ چون تو باید
حمران تو یک کتاب توحید
غیر تو که پرورد به دوران
هارون تو در تنور آتش
چرخ ادبت ستاره بارد
ما راست ز تو چراغ ایمان
بوحمزه، آبان به نام داری
پرورده تو دو صد معلّم
دارند ز مکتب تو عرفان
در مکتب توست مؤمن طاق
بودند به مکتب تو مأنوس
باغ ادب تو راست بلبل
دو لاله به گلبن ولایت
یک شعله ز مشعلات گلینی است
تو پرده جهل را دریدی
کی آورد، ای ولی دادار؟
بگذشته هزار و چند صد سال
خورشید کمال در حجازی
با آن همه اقتدار و علمت

علم تو علوم سرمدی بود	خُلق تو همه محمّدی بود
ما را چه نیاز بر سقیفه	بر مالک و بر ابو حنیفه
ما را ره و رسم حنبلی نیست	جز راه محمّد و علی نیست
تو وارث علم مصطفایی	فرزند علی مرتضایی
صادق تویی، ای امام صادق	ناطق تویی ای کتاب ناطق
ایمان، تویی ای قوام ایمان	قرآن تویی ای تمام قرآن
فریاد که حرمتت شکستند	با شخص تو طرح کینه بستند
بر خانه تو زدند آتش	این بود جواب نشر دانش؟
بردند به سوی قتلگاهت	دادند شکنجه بین راهت
صد بار میان ره در آن شب	جانت ز الم رسید بر لب
منصور تو را نمود تحقیر	بر گشتن تو کشید شمشیر
دردا که در آن شب اسارت	کردند به حضرتت جسارت
بُردند تو را به قهر ای وای	کشتند تو را به زهر ای وای
بگسست تمام تار و پودت	شد آب سراسر وجودت
سوگند به اشک و درد و داغت	سوگند به قبر بی چراغت
سوگند به عزّت رفیعت	سوگند به غربت بقیعت
سوگند به چشم نیمه بازت	سوگند به آخرین نمازت
مائیم و چراغ مکتب تو	زنده است همیشه مذهب تو
(میثم (که حیاتش از دم توست	تا لحظه مرگ میثم توست

شاعر: حسن کردی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

منبرت کرسی فقه همه عالم شد فاصله تا به خدا با سخنان کم شد
 خوار چهل از تو و فیض تو گل مریم شد هر که پامنبری ات شد به خدا آدم شد
 هر که علامه دهر است غلامت بوده
 پیرو مکتب علمی هشامت بوده
 زلف صد پنجره را رو به خدا واکردی با غلامان خودت کار مسیحا کردی
 درس تاریخ شد و حل معما کردی شیعه را نابترین مکتب دنیا کردی
 پرچم شیعه بلند است به احکام شما
 علم عالم شده تسلیم به اسلام شما
 یک ورق درس تو توحید مفضل می شد عشق در مسأله جابرتان حل می شد
 ذره پای تو به خورشید مبدل می شد بی حدیث تو کلام همه مهمل می شد
 با تو قرآن خدا کاغذ خاموش نشد
 راه سر منزل مقصود فراموش نشد
 تازه شد حرف خداوند به قال الصادق علما شرح نوشتند به قال الصادق
 حنفی ها همه گفتند به قال الصادق راست گویی شده پیوند به قال الصادق
 تا ابد مرجع توضیح مسائل هایی
 قبله جامع علمی همه دل هایی
 نور در مسجد چشمان تو معنا گردید نار، بر یار تو بردا و سلاما گردید
 هر که از چشم تو افتاد یهودا گردید خانهات مدسه حضرت زهرا گردید
 به موازات علی راه نشان می دادی
 راه را با ولی الله نشان می دادی

شاعر: حسین ایمانی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

کارِ ما نیست از شما گفتن	ما کجا و خدا خدا گفتن
گفتن از این قبیله کارِ خداست	این عشیره عشیره زهر است
اهلِ منبر به رویِ این منبر	تکیه داده سلاله حیدر
هر که از عشق گفت عاشق نیست	راستی این امامِ صادق کیست؟!
او امامِ زمین و آفاق است	فطرتش آسمانی و پاک است
معنی فضل و دانش و تقوا	چشمه بندگی و عشق خدا
شرحی از آیه‌های قرآن است	وجهی از جلوه‌های رحمان است
آبری از نور و رحمت و برکات	بر جمال و جلال او صلوات
خرج حق می‌شود نفس به نفس	دین ما قالِ صادق است و بس
هر دو عالم در اختیار اوست	و احادیث ذوالفقار اوست
سیرتش سیّری از مسلمانی	نطق او حیدری و طوفانی
در کلاسش نشسته جبرائیل	گشته یک نگاهش عزرائیل
قیمتِ هر کلام این آقا	سرّ تر از کلّ جنّة الاعلی
من که چیزی از او نمی‌دانم	در حریمش ستاره بارانم
اشک‌هایم به رویِ گونه نشست	هق هقم بغضِ صحنِ یار شکست
دستِ من رویِ سینه جا دارد	دلِ هوایِ مدینه را دارد
در حریمِ شما غبار منم	بی‌قرار وصالِ یار منم

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلم

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسن بیات لو

گلی به عطر خوش پیچک و شقایق نیست
 به نام نامی تو هر کسی که عاشق نیست
 دگر به هیچ کجا این همه حقایق نیست
 برای فهم کلاست غریبه لایق نیست
 قسم به جان تو بهتر از این دقایق نیست
 مراد مکتب من جز امام صادق نیست

دل به غیر شما با کسی موافق نیست
 به دست آتش دوزخ همیشه در بند است
 به غیر سینه پاکت که معدن علم است
 به پای مکتب تو هر که آمد عالم شد
 نشسته‌ام بدهم گوش بر روایات
 اگر که مذهب من جعفری و شیعه شدم

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فاعلم

قالب شعر: غزل

شاعر: ولی الله کلامی

گو دلا حیدریم مذهب من جعفری است
 شهرپاری که به دستش علم سروری است
 که عروج نه امام از دم آن رهبری است
 اولیایی که به در حاجبشان صد پری است
 لیک صادق همه جا شهره دانشوری است
 گفت اعوان حسین، دشمن طغیانگری است
 او حسین دگری در حرم دلبری است
 گفت باکی حسینی ز جهنم بری است
 دم بزن حضرت صادق به دمت مشتری است
 گوهر عشق نگهدار دلت گوهری است
 چون علمدار ولایت پسر عسکری است
 این ولایت اثر تربیت مادری است

دین ما احمدی و مکتب ما حیدری است
 حضرت صادقم استاد بود در همه عمر
 مکتب سرخ حسین بن علی را لازم
 تربیت یافته مکتب عاشورا
 همه از سلب حسینند اگرچه نه امام
 علم صادق علم کرب و بلا را بگشود
 گنیه‌اش عین حسین است، اباعبدالله
 همه را خواند به زیر علم عاشورا
 ای که در موکب شاه شهدا سینه زنی
 عهد خود با پسر فاطمه تجدید نما
 سربلندی چو روی زیر علم‌های حسین
 مادر آموخت (کلامی) به تو ذکر مولا

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: مسدس ترکیب

شاعر: غلامرضا سازگار

ای دو صد یوسف صدیق به صدق تو گواه
ای علوم همه با کوه کمالت پر کاه
دو جهان زنده چشم تو به یک نیم نگاه
تا زمان هست تو از گردش چرخ آگاه
شهریاران؛ سر کوی تو گدای سر راه
شیخ والای ائمه ولی امر الله

صدق تابنده چراغی بود از مکتب تو

علم تا علم شود بوسه زند بر لب تو

عرشیان دسته ای از خاک نشینان تو آند
فرشیان از همه سو دست به دامن تو آند
علم ها گوهری از لعل در افشان تو آند
حلم ها ذکر خوشی بر لب خندان تو آند
بحرها تشنه یک قطره باران تو آند
سرو قدان جهان سر به گریبان تو آند

علم از روز ازل سائل دیرینه تو است

آنچه در سینه خلق است در آئینه تو است

لاله ای نیست که از دامن بستان تو نیست
طایری نیست که در باغ ثناخوان تو نیست
آیه ای نیست که محتاج به برهان تو نیست
گوهری نیست که از بحر خروشان تو نیست
ذره ای نیست که از مهر درخشان تو نیست
پدر شیمی جز جابر حیان تو نیست

علم تو مشعل و خلق و دو جهان انجمنی

آیه الکرسی از کرسی درست سخنی

سرّ سرو علن از تو است امام صادق
فیض هر انجمن از تو است امام صادق
حُسن خُلق حَسَن از تو است امام صادق
سبزی این چمن از تو است امام صادق
سیر چرخ کهن از تو است امام صادق
همگان را سخن از تو است امام صادق

تا که این چار اُم و هفت آب و نه طاق است

مؤمن طاق تو در عالم هستی طاق است

دهر دانشگاه و استاد سخن دانش تو کلّ قرآن سخن داور و برهانش تو

حق به دور تو کند گردش و میزانش تو مؤمن پاک بود پایه ایمانش تو

درد جان نیز طبیبش تو و درمانش تو علم نور است ولی مشعل تابانش تو

تا زمان است و به هر مرحله می تازد علم

از تو می گوید و دائم به تو می نازد علم

پیشرو تر بسی از دور زمان مکتب تو است ثمر خون حسین ابن علی بر لب تو است

راه حق مذهب تو مذهب تو مذهب تو است آسمان شیفته زمزمه های شب تو است

نفس سوختگان شعله تاب و تب تو است نور قرآن ز درخشندگی کوکب تو است

اهل توحید که این قدر مجلل دارند

هر چه دارند ز توحید مفضل دارند

باغبانی و بُود ملک جهان گلزارت گرم تا دامنۀ حشر بُود بازارت

گوهر وحی فرو ریخته از گفتارت بوسۀ علم بُود بر لب گوهر بارت

دیدن روی خداوند بُود دیدارت ای طبیبان همه خلق جهان بیمار

ای خوش آن یار که تو یار و طبیبش باشی

خوشر آن درد که تنها تو طبیبش باشی

ای که خوانده است خداوند به قرآن نورت نوری و سینه خوبان دو عالم طورت

ملک جان خانه دل ها همگان معمورت انس و جنّ و ملک و حور و پری مأمورت

چه جفاها که رسید از ستم منصورت کرد از خانه و از شهر پیمبر دورت

بود آگاه عدو از محن جانکاهت

برد با فرق برهنه سوی قربانگاهت

کثرت سنّ تو و این همه آزار ای وای آفتاب حق و بیداد شب تار ای وای

برق شمشیر و رخ حجت دادار ای وای دوست در سلسله دشمن غدار ای وای

خانه حجت حق و شرر نار ای وای صدمه خار ستم بر گل بی خار ای وای

پاسخ آن همه خوبی شرر آذر بود

بیت آتش زده ارثیه‌ای از مادر بود

آخر از زهر جفا رفت وجودت در تاب جگر خونجگر پاره زهرا شد آب

ریخت از دیده یاران به عزای تو گلاب جگر موسی جعفر شد از این داغ کباب

بعد از آن غربت و مظلومیت و رنج و عذاب بو تراب دگری باز نهان شد به تراب

در عزای تو جهان صحنه محشر گردید

تازه در ماتم تو داغ پیمبر گردید

ای سلام همه بر تربت بی زوّارت غم بسیار محبّان ز غم بسیار

به چه تقصیر عدو این همه داد آزارت وامصیبت که چه کردند به قلب زارت

بُرد سر بر فلک از خانه شرار نارت ریخت اعجاز خلیل از لب گوهر بارت

شد خموش آتش و بهر تو دل عالم سوخت

بیشتر از همه زین غم جگر میثم سوخت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: موسی علیمرادی

محویم در سراغ تو از ما سراغ نیست
 اما در آن میان خبری از چراغ نیست
 دل خون‌تر از انار کسی بین باغ نیست
 ورنه پری سپیدتر از بال زاغ نیست
 از تنگی دلم نفسی را فراغ نیست
 تقدیر دهر را به جز این ره سراغ نیست

چون لاله‌ایم و قسمت ما غیر داغ نیست
 پروانه بقیع تو هر چند عالم است
 هرکس که بیش خون‌گرت شد گرفت تاج
 بی‌بام تو، کبوتر تو تیره بخت شد
 سخت است در هوای غم تو تنفسی
 هم چون غبار زائر قبرت همه شوند

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حمیدرضا برقی

هلا! اسلام را از چشمه اسلام بردارید
 که بر منبر قدح کج کرده ساقی جام بردارید
 بپرسیدش! از اسرار جهان ابهام بردارید
 برای ما از آن باران کمی الهام بردارید
 از آن مضمون پیچیده جناس تام بردارید
 غلام خسته‌ام خفته، قدم آرام بردارید
 به سوی شعله چون هارون مکی گام بردارید
 به جز احکام او چشم از همه احکام بردارید
 کفن باید به جای جامه احرام بردارید
 که با آب فرات و تربت از او کام بردارید
 میان گریه، ختم سوره انعام بردارید

به منبر می‌رود دریا، به سویش گام بردارید
 مبدا از قلم‌ها جا بیفتد واژه‌ای اینک
 «سلونی» را هدر کردند روزی مردمان، امروز
 الا ای شاعران! چشمان او آرایه وحی است
 نسیم صبح صادق می‌وزد از گیسوی صادق
 به فرزندان، به اهل خانه جز ایشان که می‌گوید
 اگر فرمان او باشد، نباید پلک برهم زد
 «رُؤی عَنْ اِمَامِ جَعْفَرِ الصَّادِقِ لَهُ الرَّحْمَهُ»
 به جای حج به سوی کربلا رفتن خداجویی است
 اگر در گوش نوزادی اذان می‌خواند، می‌فرمود
 میان شعله‌ها آیات ابراهیم می‌سوزد

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

سیدی مدح تو گویم که تو ممدوح خدائی ششمین حجت حق نجل رسول دو سرائی
صادق الوعدی و مصداق صداقت همه جائی مخزن علم خدا مشعل انوار هدائی
گوهر پنج یم نور و یم شش دُر نابی
همدم پنج رسل همسخن چار کتابی
علم چون سایه به هر عصر به دنبال تو آید حلم پیش گل لبخند تو آغوش گشاید
روی نادیده‌ات از چشم همه دل برباید که تواند که تو را غیر خدا مدح نماید
مگر از چشمه عرفان دهن خویش بشویم
تا توانم سخن از جابر حیان تو گویم
دانش خلق بود قطره‌ای از بحر کمالت حسن غیب ازلی جلوه‌گر از مهر جمالت
عرشیان یکسره زانو زده در پیش جلالت ملک و جن و بشر را عطش جام وصال
همه گوشند که گیرند تجلاً ز کلامت
همه مشتاق سخن از لب جانبخش هشامت
مؤمن طاق تو بر طاق سپهر است ستاره بوبصیر تو بصیرت به بشر داده هماره
چشم هارون درت لاله برآرد ز شراره دو درخشان دُر ناب تو هشام است و زراره
مکتب دهر دگر مثل تو استاد ندارد
تا که شاگرد همانند ابوحمزه بیار
توئی استاد و اساتید جهان آینده‌ارت بوده شاگرد در ایراد سخن چار هزارت
تا لب خویش گشائی همه بی صبر و قرارت باغبانی و نکویان همه گل‌های بهارت
جلوه‌گر در فلک، علم سه خورشید منیرت
«شیخ طوسی» تو و «مجلسی» و «خواجه نصیر» ت

«شیخ انصاری» یک شاخه گل از باغ کمالیت زهی از «شیخ مفید» تو و آن بحر زلالت

«کافی» «شیخ کلینی» است فروغی ز جلالت «مرتضی» و «رضی» استاد اصولند و رجالت

«ابن طاوس» تو در مکتب توحید درخشد

تا قیامت به دل و دیده ما نور ببخشد

نهضت کرب و بلا داد بر از علم کلامت بلکه اعجاز حسین بن علی کرد قیامت

جوشش خون امام شهدا داشت پیامت تا صف حشر ز خون شهدا باد سلامت

تا ابد مشعل توحید تو خاموش نگردد

انقلاب تو و جد تو فراموش نگردد

چه ستم‌ها که ز منصور ستم‌کار کشیدی جگرت سوخت از آن زخم زبان‌ها که شنیدی

سوختی، دم نزدی، داغ بنی فاطمه دیدی دل شب، پای پیاده ز پی خصم دویدی

ریخت در خانه تو خصم ستمگر به چه جرمی؟

شعله آتش و بیت‌الله اکبر به چه جرمی؟

گریه‌ها عقده شد ای یوسف زهرا به گلویت دشمنان شرم نکردند نکردند ز رویت

همه دیدند غبار غم و اندوه به مویت قاتلت تیغ کشید از ره بیداد به سویت

عاقبت دست عدو زهر جفا ریخت به کامت

بضعة پاک نبی بر جگر پاره سلامت!

دوست دارم که نهم چهره به خاک حرم تو سوزم و شمع صفت اشک‌فشانم ز غم تو

چه شود ای به فدای تو و لطف و کرم تو که دم مرگ بود بر سر چشمم قدم تو

چه شود ای به دل «میثم» دلسوخته داغت

که بسوزم به سر تربت بی‌شمع و چراغت؟

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتین مفاعیلن فعّلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی جهاندار

به احترام فقیران قیام می‌فرمود
 سپس اشاره به دارالسلام می‌فرمود
 سحر می‌آمد و این را مدام می‌فرمود
 کجا حلال خدا را حرام می‌فرمود
 به اشک و آه و دعا التیام می‌فرمود
 امام صادق علیه السلام می‌فرمود

به کودکان و زنان احترام می‌فرمود
 سلام نام همه انبیاست؛ او می‌گفت
 کسی که در پی خورشید نیست از ما نیست
 کجا حرام خدا را حلال می‌دانست
 اگر که دست به پهلوی گرفته‌ای می‌دید
 خوشا به حال کسانی که راستگویند

وزن شعر: مفتعلن مفتعلن مفتعلن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: حسن کردی

مذهب شیعه ز شما ماندگار
 به همت ولی خود صادق است
 اصول دین ردّ قدم‌های تو
 علم همه پیش تو تحقیر شد
 هیچ کسی نیست در اندازه‌ات
 عشق به امضای تو تدریس شد
 هم تو مفسّر کلام علی
 قبله توحید کلام شما
 شکر خداوند منم جعفری
 حضرت استاد تصدّق لنا

ای ششمین حجت پروردگار
 شیعه اگر به مذهب عاشق است
 شرح کلام حق به انشای تو
 دین به سخن‌های تو تفسیر شد
 فهم همه شد سخن تازه‌ات
 حوزه به فتوای تو تأسیس شد
 ای متعصب به مرام علی
 ای حرم خاکی تو عرش ما
 پایه گذار مکتب حیدری
 ای ضربان همه درس‌ها

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد رضا شکیب

به جسم مرده بخشد جان حدیث لعل بستانش
بدیل شام مهجوران سر زلف سیه فامش
کمال بدر دلجویی مه روی دل آرامش
به گوش دل کلام عیسی جان بخش پیغامش
طلایی گشته رنگ عارضم از سیم اندامش
شبی کز آستان خیزد دو صد کیوان به همراهش
جلال مذهب جعفر ز استحکام احکامش
به آدم عَلمُ الاسما رسید از وحی و الهامش
زبان ماسوی گویا همه در وصف اکرامش
زاول تا به آخر اولیا در قید اسلامش
ملک با آنهمه شوکت غلام خیل خدامش

چو کرسی کرده تعظیمی به خاک از بهر اعظامش^۱

فروغ مرقدش نوری که انوار است اجرامش
چو شاه اولیا جان مرکز اسرار اعلامش
خدای عالم و آدم ببخشد جمله آتامش
بدین فن گر شود فائق برآید بی سخن کامش

دل آرامی که گر از دل برآید بر زبان نامش
دلیل عید مشتاقان مه روی دل افروزش
هلال ماه نیکویی؛ خم ابروی دلجویش
به چشم جان جمال یوسف صدیق دیدارش
هلالی گشته تیر قامت از بدر سیمایش
مهی کز آستین ریزد هزاران ماه و خورشیدش
کمال قدرت داور، جمال شرع پیغمبر
به خاتم سرّما اوحی هویدا شد زتابیدش
صحایف از الف تا یا همه اوصاف اجلالش
ز آدم تا به خاتم، انبیا در بند ایمانش
فلک با اینهمه رفعت غبار خاک درگاهش
زفرش بارگاهش عرش اعظم برده تا بوئی

تراب تربتش خاکی که بوی مشک آثارش
چو ختم الانبیا دل مهبط آیات قرآنش
اگر در عرصه محشر از او اسمی برد شیطان
شکیب از جان بود شایق به مدح حضرت صادق

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد وزنی و سکت موجود در مصرع اول بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و همچنین انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

چو کرسی تعظیمی به خاک از بهر اعظامش

زفرش بارگاهش عرش اعظم برده تا بوئی

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

ای عِلْم تا عِلْم است دنبالِ روانه وی جِلْم تا جِلْم است از حِلْمَت نشانه
 وی هر زمان پیرِ اساتیدِ زمانه وی در جلالت چون خداوند یگانه
 در خُلُق و خُلُق و خوی تمثالِ محمّد
 شیخ الائمه صادق آل محمّد
 دانش چراغِ روشنی از مکتبِ تو بینش فروغی جاودان از کوکبِ تو
 توحید مشتاقِ صدایِ یا رب تو مرغِ سحر محوِ مناجاتِ شبِ تو
 آیاتِ قرآن گوهرِ دُرّجِ دهانت
 در هر نفس یک بحرِ اسرارِ نهانت
 آثارِ تو در کلِّ ادیان می‌درخشد اوصافِ تو در متنِ قرآن می‌درخشد
 ایمانِ تو در قلبِ انسان می‌درخشد در هر کلامت یک جهانِ جان می‌درخشد
 هر جا حدیث از لعلِ لب‌هایت درخشید
 چون آیه قرآن به دل‌ها نور بخشید
 مهرِ تو در سینه رجاء واثقِ ماست حکمِ تو حکمِ ذاتِ پاکِ خالقِ ماست
 شخصیتی چون تو امامِ ناطقِ ماست عالمِ پُر از انوارِ قالِ الصادقِ ماست
 دانشورانِ دهرِ مرهون و اسیرت
 نورِ بصیرت یافتند از بوِ بصیرت
 علمِ است نور و مطلعش تنها شماست این گوهرِ رخشنده را دریا شماست
 قرآن شما، عترتِ شما، مولا شماست بالله زبانِ خالقِ یکتا شماست

این است و نبود غیر از این قرآن گواه است

طاعت بدون مهرتان کوه گناه است

قرآن که میزان است میزانش شما بید

گل‌های سرسبزش گلستان شما بید

احمد که عالم را فروغ وحی داده

قرآن و عترت را کنار هم نهاده

ما گنج عرفان آنچه داریم از تو داریم

در کلّ قرآن آنچه داریم از تو داریم

تنظیم با گفتار تو روز و شب ماست

این خطّ ما، این دین ما، این مذهب ماست

هر کس ندارد مهر تو ایمان ندارد

ور حافظ قرآن بود قرآن ندارد

بگذشته از دور تو بیش از یک هزار

دنیا ندیده چون مفضلّ، چون زُرارَه

ای علم و دانش بر نفس‌های تو مشتاق

ای مؤمن طاق تو بین مؤمنین طاق

بو حمزه برگ لاله‌ای از گلشن توست

فضل مفضلّ خوشه‌ای از خرمن توست

هارون مکی رفت با حکم تو در نار

گردید بر آن سالک پیوسته بیدار

افکند خود را در تنور، از شوق دلدار

دامان آتش خوبتر از دامن یار

آتش کجا جسم عزیزی را بسوزد

کز جان او نور ولایت بر فروزد

ای چشم بد از عارض نورانیت دور چون شد که دیدی ظلم ها از جور منصور

ابن ربیعیت همره خود برد با زور آزار داد و گفت المأمورُ معذور

در قصر منصور ستمگر رو نهادی

او بر سر تخت و تو بر پا ایستادی

ای انبیا را میوه عرفان ز باغت ماییم و اشک و سوز و آه و درد و داغت

از دور زوار مزار بی چراغت گیریم از تاریکی شبها سراغت

میثم به سوز دل چراغ تربت تو است

منظومه اش شرح کتاب غربت تو است

وزن شعر: مفاعن فعاتن مفاعن فعن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید هاشم وفایی

حدیث نور به لبها علی الدوامش بود

که صدق پرتوی از چلچراغ نامش بود

سپیده چشمه نوری ز هر سلامش بود

قیام علمی او برترین قیامش بود

که راه خیر بشر شیوه و مرامش بود

جواب ما همه در حرکت غلامش بود

نماز اول وقت آخرین پیامش بود

نسیم شعر وفایی ز لطف عامش بود

کسی که وحی در آیینۀ کلامش بود

نگین چمبر افلاکیان صداقت اوست

نیایش سحر او شمیم جنت داشت

به پاس رویش اندیشه های ناب بشر

به راه شر مرو از روی جهل و نادانی

ولی شناس نگشتیم ورنه می دانیم

چقدر زحمت ما را کشید و وقت وداع

چه التفات به خاصان کند خدا داند

شاعر: قاسم رسا

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

چون از افق برآید انوار صبح صادق
 شد موسم بهاران پُر لاله کوهساران
 بلبل که در غم گل می‌کرد بی‌قراری
 يك سو نشسته خسرو در بزمگاه شیرین
 ابر بهار گسترده دیبای سبز در باغ
 بر آستان معشوق تسلیم شو که آن جا
 زد بلبل سحرخیز فریاد شور انگیز
 شد وقت آن که خوانند حمد و ثنای معبود
 از بوستان احمد بگذر که بلبل آن جا
 نور جمال صادق چون از افق برآمد
 از شرق و غرب بگذشت نور فضایل او
 تن پیکر فضایل، جان گوهر معانی
 همچون صدف ز دریا دُرهای حکمت اندوخت
 بر پایه کمالش محکم اساس توحید
 خورشید برج ایمان، شمشاد باغ امکان
 هادی شوند یکسر گر لحظه‌ای بتابد
 بر لوح سینه اوست آیات حق هویدا
 افکار تابناکش روشن تر از کواکب
 آیین جعفری را بگزین که دردمندان
 شاهها «رسا» ندارد جز اشتیاق رویت
 در عرصه قیامت دست از تو برنداریم

در پای سبزه بنشین با همدمی موافق
 بستان پُر از ریاحین صحرا پُر از شقایق
 شکر خدا که معشوق آمد به کام عاشق
 يك سو نهاده عذرا سر در کنار وامق
 باد از شکوفه افکند بر روی آب قایق
 صاحب دلان نهادند پا بر سر علایق
 کای مست خواب غفلت و ای بنده منافق
 شد گاه آن که نالند در پیشگاه خالق
 بر شاخ گل سراید وصف جمال صادق
 شد صبح عالم آراش بر شام تیره فایق
 چون آفتاب علمش طالع شد از مشارق
 دل منبع عنایات رخ مطلع شوارق
 چون گوهر وجودش شایسته بود و لایق
 از پرتو جمالش روشن دل خلائق
 گنجینه کمالات، سرچشمه حقایق
 نور هدایت او بر جسم‌های عایق
 وه! وه! عجب سوادى است با اصل خود مطابق
 اندیشه‌های پاکش خرم‌تر از حدایق
 درمان خویش جویند از این طبیب حاذق
 بنمای رخ که خلقی است بر دیدن تو شایق
 کاندر شفاعت توسست ما را رجای واثق

شاعر: رضا دین پرور

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فعولن فعولن فعول

سلام ای گل خاتم المرسلین
 بهشت خدا جلوه روی تو
 شکفته ز چشمت گل رازقی
 شبستان قلب تو خلد برین
 مسیحای صدها مسیحا تویی
 به گرد سرت ای مه دلنشین
 شکافد به اعجاز تو رود نیل
 چه شعری؟ چه مدحی بخوانم؟ بگو
 نوشتم که چون جزر و مد همچو موج
 تو بر کشتی علمها لنگری
 تو ممدوح بارانی از جنس نور
 تو ترتیل احساسی از لحن عشق
 چنان شمع از نور تو ناطقم
 کبوتر شدم تا زخم بال و پر
 شکفتم ز آهت که درکم کنی
 تو تصویر دردی به قاب سکوت
 الا ای گل گلشن عالمین
 شنیدم که در شور و شین بوده‌ای
 تو گفתי به عشاق خود تا خداست

مصفا شده از تو عرش برین
 شب عارفان چله موی تو
 ولای تو سر لوحه عاشقی
 رواق نگاه تو حشر آفرین
 چراغ شب تار موسی تویی
 پرد روز و شب روح روح الامین
 دهد آب پای تو صد سلسبیل
 که با آن نریزد مرا آبرو
 بگویم ز اوصاف تو فوج فوج
 ز هر راستگو در دو عالم سری
 ز لالی چنان چشمه‌ای در بلور
 تو دیباجه یاسی از صحن عشق
 قبولم کنی عاشقی صادقم
 شبی که شدم با دلم همسفر
 کمی مرز احساس را کم کنی
 که از داغ تو رفته تاب سکوت
 تو را می‌شناسم به عشق حسین
 عزادار جدت حسین بوده‌ای
 که قبر حسینی قلوب شماست

بقیعم تویی، کربلایم تویی	من از نسل خونم دوایم تویی
گدا زاده‌ای پیش دستت شوم	دل از دست دادم که مستت شوم
در خانه‌ات روزیم می‌دهند	مرا حکم شب سوزیم می‌دهند
حوالی کوی تو خاکم کنند	چه خوبست من را هلاکم کنند
حریمت کمی از جنان دورتر	بقیع تو از کعبه پر شورتر

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد قاسمی

برای حرف زدن با تو لایقم کردند
 «به رحمت سر زلف تو واثقم» کردند
 پیاله نوش می صبح صادق کردند
 سوار مرکب باد موافقم کردند
 اگر که طالب کشف حقایقم کردند
 نگاه خیر، به عمر دقایقم کردند
 چه بی‌نیاز از علم خلائقم کردند
 که هم ردیف طبیبان حاذقم کردند
 به لطف نقل حدیث از تو ناطقم کردند
 که پای حکمت تو اهل منطقم کردند
 شبی که مست سبوی «مشارقم» کردند
 که در برابرت آئینه یقم کردند
 دوباره غرق در اوهام سابقم کردند

خیال می‌کنم امشب که عاشقم کردند
 چو موی تو دلم آشفته نیست زیرا که
 روانه جانب خم‌خانه بقیع شدم
 برای آن که تبرک بجویم از خاکت
 مفضل آمد و در گوش من مفصل گفت
 فدای مردم چشمت که با سیاه دلی
 درون مدرسه فقه ناب جعفریات
 ز فیض ثربت جدّ تو و کلام تو بود
 بیان نداشتم و مثل لال‌ها بودم
 زبان نفهم‌تر از من نبود، ممنونم
 خداست شاهد من ساقی‌ام تو بودی تو
 خدا مرا بکشد ای خدای خوش خلقی
 اگر که مدّعی شیعیگی شدم، تو ببخش

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

ای علم خدا در نفس روح فزایت ای بوسه زده صدق به خاک کف پایت
 آغوش خدا باز به هنگام دعایت لبریز شده ظرف زمان ها ز ثنایت
 عالم همه لب‌تشنه؛ تو دریای علمی
 استاد کلیم الله و عیسای علمی
 تو نخل علوم استی و دانش رطب تو آیات خدا شیفته لعل لب تو
 خورشید چراغی است به بزم ادب تو تا هست شب و روز بود روز و شب تو
 علم است یکی لاله ز بستان وسیعت
 تا حشر، اساتید جهانند مطیعت
 دریای کمالات، یکی جرعه ز جامت توحید زده بوسه به لب های هشامت
 آیات خدا دانه مرغ لب بامت جبریل امین مست ز صهبای کلامت
 تو شعله روشن‌گر مصباح هدایی
 تو نخل شکوفا شده خون خدایی
 عترت به تو می‌بالد و قرآن به تو نازد نازند به ایمان همه، ایمان به تو نازد
 علم و ادب و حکمت و عرفان به تو نازد والله قسم، داور مٔان به تو نازد
 تو علمی و انصار تو دور تو رواق
 در هر دو جهان طاق بود مؤمن طاقت
 بی‌مهر تو بر نخل ولایت ثمری نیست بی‌نطق تو از خون شهیدان اثری نیست
 بی‌نور تو بر گمشدگان راهبری نیست غیر از سر کوی تو به عالم خبری نیست
 از شدت ایمان به تو بودش چو توسل
 شد آتش سوزنده به هارون درت گل

رخسار تو خورشید دل اهل یقین است وصف تو به پیشانی قرآن مبین است
 اخبار و روایات تو سرمایه دین است گلخانه فقه تو سماوات و زمین است
 استاد چو حمران تو دیدند، ندیدند
 چون جابر حیان تو دیدند، ندیدند
 پرواز دعا بسته به آئین تو باشد شیرینی جان از لب شیرین تو باشد
 جبریل امین بنده تمکین تو باشد آئین من آئینه آئین تو باشد
 جز مذهب حق تو، به قرآن، به پیمبر
 لا مذهبی محض بود مذهب دیگر
 قرآن همه رازی که بود؛ زیر زبانت آیات خدا ریخته از دُرّج دهانت
 سوگند به قرآن همه وحی است بیانت مهمان به سر سفره علم است جهانت
 نه شافعی و مالکی و حنبلی ام من
 والله قسم پیرو آل علی ام من
 حکمت شده لطف و کرم حضرت صادق دانشگاه قرآن، حرم حضرت صادق
 جاری است مسیحا ز دم حضرت صادق علم است به ظلّ علم حضرت صادق
 علمش همه نور است به طور دل آگاه
 نوری است که فرموده خدا یقذفه الله
 اولاد پیمبر همه نورند که نورند یک سلسله زین طایفه دورند که دورند
 اینان به دو دنیا همه کورند که کورند پامال صف حشر چو مورند که مورند
 هفتاد و دو فرقه که هلاکند، هلاکند
 یک فرقه فقط اهل نجاتند که پاکند

تا چند به این سوی و به آن سو نگرانید
قرآن بگشایید و بخوانید، بخوانید
خود را همه بر آل محمد برسانید
آن فرقه که از اهل نجاتند، بدانید
والله قسم ذریّه پاک رسولند
نسل علی و حضرت زهراى بتولند
والله بود راه خدا، عترت و قرآن
پیغمبر ما داده ندا عترت و قرآن
بنوشته به خون شهدا عترت و قرآن
یک لحظه ز هم نیست جدا عترت و قرآن
میثم در این خانه نجات است نجات است
خاک درشان خوبتر از آب حیات است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: یاسر حوتی

از ازل درد به پیمانه خوبان کردند	دل عاشق شده را کلبه احزان کردند
هرکسی را که به عالم سر حشمت خواهی ست	لطف کردند و شبی خادم سلطان کردند
سفره وسعت صدق تو گشودند به دهر	انبیا را سر احسان تو مهمان کردند
همه آفاق گرفته است به خودرنگ تو را	باوجودی که همه فضل توکتمان کردند
در تو دیدند ملائک صفت خالق را	علت این است اگر، سجده به انسان کردند
بر سر سفره دنوان نکشم منت نان	من همانم که به من لطف فراوان کردند
هشتمین آینه وجه خدائی، صد حیف	شش جهت ظلم به تو حضرت جانان کردند
دل شب بود که گنجینه دین را بردند	عده ای کفر صفت، سرقت ایمان کردند
پا برهنه عقب اسب دواندند تو را	آسمان را پس از این حادثه گریان کردند
گر نبودى، اثر از روضه ارباب نبود	خلق با حنجر تو ذکر «حسین جان» کردند

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید جواد میرصفی

از تو ننویسم و هر بار پیشیمان باشم؟
 پس روا نیست من اینگونه پریشان باشم
 کیمیایی بده تا جابر حیّان باشم
 تا به چشمان تو یک عمر مسلمان باشم
 باید از حادثه چشم تو گریان باشم
 تا در آینه ایوان تو حیران باشم
 کاش می شد حرم شاه خراسان باشم
 کاش در صبح ظهور آینه گردان باشم

تا به کی از سخن عشق گریزان باشم؟
 پاک کردی عرق شرم ز پیشانی مست
 کیمیا خاک کف پای غلامان شماس
 نمی از چشمه توحید مفضل کافی ست
 غم حدیثی ست که در چشم تو جریان دارد
 جای این بیت برایت حرمی می سازم
 حرف آینه و ایوان شد و دلتنگ شدم
 « صبح صادق ندمد، تا شب یلدا نرود »

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید مهدی حسینی

مرا در حسرتی پیچید در کوران دلتنگی
 و اشکم روی دستم ماند بر دامن دلتنگی
 به پای سفره غم می شدم مهمان دلتنگی
 بقیه تازه شد دل، این غریبستان دلتنگی
 طراوت می دهد جان مرا باران دلتنگی
 رهایم کن رهایم کن، ازین زندان دلتنگی
 کنون من ماندم و یک روح سرگردان دلتنگی
 درود ای بهترین آغاز بر پایان دلتنگی
 مگر از خاطراتت پر شده دیوان دلتنگی

کسی با روح من آمیخت در طوفان دلتنگی
 تمام آنچه با خود داشتم با خود از اینجا برد
 دلم سیر است از این دست شادی ها، شبی ایکاش
 دلم شد بیت الاحزانی، همه اشک و همه اندوه
 در این حال و هوا همراه با اندوه شیرینت
 صدایم کن، وگرنه در سکوتی گنگ می پوسم
 در این فصل پریشانی، نگاهت را مگیر از من
 سلام ای غربت معصوم ای روح سترگ عشق
 تمام شعر من اندوه شد ای عاشق صادق

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: قصیده

شاعر: غلامرضا سازگار

صدق در گفتار و در کردار و در سیمای تو
 عقل و ایمان سایه‌ای از قامت رعناى تو
 کرسی تدریس باشد تا قیامت جای تو
 نامه اعمال مردود است، بی امضای تو
 زنده‌تر هر روز از گفتار روح‌افزای تو
 در کمال بندگی شخصیت والای تو
 چون لباس کعبه زبید بر قد و بالای تو
 قطره‌های کوچکی هستند در دریای تو
 همچنان مجهول مانده قدر ناپیدای تو
 ای خلیل الله از آغاز، رهپیمای تو
 بر روی هر برگ آن نقشی است از سیمای تو
 معنی ایمان تویی، ایمان بود معنای تو
 حق‌پرستی بت‌پرستی می‌شود منهای تو
 کوثر دانش سرازیر است از صهبای تو
 از زلال دانش و از منطق گویای تو
 لحظه‌ها بودند هر شب لیلة الاحیای تو
 ای دل اهل تولا جنة الماوی تو
 ریخت بین ره عرق از طلعت زیبای تو
 آب شد از آتش زهر ستم اعضای تو

ای صداقت سجده آورده به خاک پای تو
 فضل و دانش ذره‌ای در پیش خورشید کمال
 هرچه گیرد اوج فضل و دانش و علم و کمال
 کوه طاعت بی ولایت کمتر است از پیرگاه
 فضل و توحید و کمال و منطق و علم و اصول
 هست چون ذات خداوند تعالی بی‌مثل
 کعبه جان هستی و پیراهن انوار حق
 بو بصیر و جابر و حمران و هارون و هشام
 با وجود آن که چون خورشید می‌تابی به دل
 آید از هارون مکی تو اعجاز خلیل
 تا قیامت هر چه گل می‌روید از بستان وحی
 چشمه عرفان تویی، عرفان ز فیض چشمه‌ای
 مهر هر پرونده طاعت همان مهر شماس است
 آفرینش تشنه علم است و می‌بینم مدام
 نخل سبز نهضت سرخ حسینی میوه داد
 در عبادت، در تضرع، در مناجات و دعا
 با چه جرأت دوزخی‌ها در سرایت ریختند
 دست بسته، سر برهنه، جسم خسته، لب خموش
 با وجود آنکه عمری سوختی و ساختی

مرغ شب می‌نالد و می‌گوید از سوز جگر:
 کاش یک شب در دل تاریک شب‌های بقیع
 ماه شوال المکرم را محرم کرده‌ای
 آسمان هنگام دفن پیکرت با گریه گفت
 سوز تو از نظم میثم سر کشد بر آسمان
 حیف مولا عاقبت خاموش شد آوای تو
 می‌نهادم رو به روی تربت تنهای تو
 ای مدینه کربلا در ماتم عظمای تو!
 ای چراغ عرشیان در خاک نبود جای تو
 قبر تو یادآور غم‌های جانفرسای تو

وزن شعر: مفعول مفاعیلن فعولن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محمد علی مجاهدی

ای کوی تو، کعبه خلائق
 ای پایه‌ی منبرت فراتر
 تا نام ز ماه و مهر بوده است
 گفته است خرد، بس آفرینت
 گردش، ز فلك، اشاره از تو
 چون «مومن طاق» از تو آموخت
 اندیشه هر آنچه بود مجمل
 گر طالع «بختری» خجسته است
 کی مکتب تو، نظیر دارد؟
 تا مشعل علم «جابر» افروخت
 شد شهره به دهر، مذهب تو
 فانی نه، که جاودانه‌ای تو
 ای مذهب تو شهید پرور
 طالع ز رخ تو، صبح صادق
 از کرسی هفت چرخ اختر
 خاک در تو، سپهر بوده است
 صدها چو «هشام» خوشه چینت
 استاد خرد، «زراره» از تو
 لب بر لب هر چه مدعی دوخت
 بشنید مفصل از «مفضل»
 در حلقه درس تو نشسته است
 صدها چو «ابوبصیر» دارد
 بس نکته، خرد که از وی آموخت
 «حمران» و «ابان» و مکتب تو
 دریایی و بیکرانه‌ای تو
 ای مکتب تو «مفید» پرور

وزن شعر: مفاعیل فاعلانی مفاعیل فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: یوسف رحیمی

رسانده ام به حضور تو قلب عاشق را
 دلی که پَر زده تا آستان احسانت
 بر این کویر ترک خورده‌ی دل خسته
 مُرید صبح نگاه تو می‌برد از یاد
 نگاه لطف تو آقا به دل بها داده
 و با رضای تو دارم رضای خالق را

تویی که ضامن صبح سعادت هستی

تویی که روشنی هر عبادتم هستی

پُر از شمیم بهشت است منبرت آقا
 هنوز عطر ملیح محمدی دارد
 شبیه حضرت خاتم مدینه علمی
 و دیده ایم به وقت جهاد اندیشه
 چهار هزار حکیم و فقیه و دانشمند
 به برکت نفحات معطرت آقا
 گلِ دمیده ز لب های اُطهرت آقا
 شنیدنی ست کرامات محضرت آقا
 هزار مرتبه ما فتح خیبرت آقا
 رهین مکتب اندیشه گسرت آقا

نگاه روشنت آقا ستاره پرور بود

شکوه بی بدل تو زُره پرور بود

تو آمدی و جهان غرق در خِرَد می شد
 تو آمدی پر و بالی دهی به دل هامان
 خوشا به حال دلی که عروج را فهمید
 میان آن همه شاگرد شد سعادتمند
 دلیل ها همه با عشق مستند می شد
 به پای درس تو هفت آسمان رصد می شد
 مسیر روشن تو از بهشت رد می شد
 کسی که مذهب عشق تو را بَلَد می شد

نفس زدی و جهان را حیات بخشیدی تجلیات الهی الی الابد می شد

جهان نشسته سر سفره روایات

شهود می چکد از جلوه زار میقاتت

سر ارادت ما و غبار صحن بقیع همان حریم بهشتی همان بهشت بدیع

همان دیار الهی که از نسیم خوشش شده ست شهر مدینه پُر از شمیم ربیع

«و یطعمون علی حبّه...» نمایان است کرانه های کرامت چه بی کران و وسیع

گدائی حرمت اعتبار هر عاشق امید ماست توسل در این سرای رفیع

چه غم ز غربت دنیا و حسرت عقبا نگاه روشنتان تا برای ماست شفیع

کلید معرفت این جا ارادت و عشق است سر ارادت ما و غبار صحن بقیع

مگیر از دل من یارب این سعادت را

گدائی حرم اهل بیت عصمت را

غبار مقدم تو عطر آشنا دارد برای دیده ام اعجاز کیمیا دارد

گدای خانه به دوش توأم قبولم کن گدای تو به جز این آستان کجا دارد؟

دگر چه جای گلایه ز فقر می ماند کسی که در دو جهان، مهربان! تو را دارد

دل شکسته من حرف های ناگفته دل شکسته من شوق التجا دارد

کسی که بوده تمام وجودش از جودت در آستانه ات امشب دو خط دعا دارد

همیشه آرزوی پر زدن به سوی بقیع همیشه حسرت دیدار کربلا دارد

چه می شود همه عمر با شما باشم

غبار صحن تو و صحن کربلا باشم

وزن شعر: مفعول مفاعیل فاعولن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: غلامرضا سازگار

ای گوهر علم از یم تو	ای روح صداقت از دم تو
الحق که تویی امام صادق	زیبنده تو است نام صادق
در هر نفس ولادتِ علم	بر هر سخنت ارادتِ علم
شد روز ولادت محمد	میلاد تو ای ولی سرمد
شد نور تو بر زمین محوّل	در هفدهم ربیع الاول
تا شام ابد تمام علمی	از صبح ازل امام علمی
استاد علوم تا قیامت	دانش ز دم تو راست قامت
ایمان ز تو آبرو گرفته	قرآن به دم تو خو گرفته
توحید و نبوت و امامت	با نطق تو زنده تا قیامت
قرآن همه جان تو جان قرآن	ای در دهنت زبان قرآن
از لعل لب دُرّ حقایق	روید چو به بوستان شقایق
راه و روش تو مکتب ماست	وصف تو همواره بر لب ماست
این پند تو نقش سینه ماست ^۱	با تو همه جا مدینه ماست
فردا نبود ره نجاتش	هر که شمرد سبک صلاتش
بر او نرسد شفاعت ما	دور است ز خط طاعت ما

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید

تو مخزن علم کبریایی	تو وارث ختم الانبیایی
حق را نفس تو نوشند است	مؤمن به دمت نیازمند است ^۱
قرآن که در کلام سفته	با نطق تو حرف خویش گفته
هر آیه که جبرئیل آرد	بی نطق شما زبان ندارد
او راه و شما چراغ راهید	ناگفته و گفته را گواھید
تو بر تن پاک علم جانی	استاد مفضل و ابانی
دانشگاه نور حق؛ پیامت	صدها چو زراره و هشامت
دارند جهانیان بصیرت	از مؤمن طاق و بو بصیرت
ای زندگیم هدایت تو	دین و دل من ولایت تو
مهر تو همه عقیده من	مشی تو مرام و ایده من
روزی که گل مرا سرشتند	بر لوح دلم خطی نوشتند
این خط نوشته را بخوانید	من جعفریم همه بدانید
دل‌باخته‌ای ز اهل بیتم	خاک ره عبدی و کمیتم
فریاد دوازده امامم	نور است به هر دلی کلامم
باشد که به خاک پای میثم	«میثم» بشود فدای میثم

^۱. بیت زیر به نظر ما ایراد معنایی دارد؛ زیرا قرآن کلام خدا و کامل است و کلام معصوم مبین قرآن است و این ما هستیم که برای درک کلام خداوند در قرآن نیازمند کلام امام هستیم نه اینکه قرآن نیازمند کلام امام باشد؛ لذا به همین دلیل بیت زیر تغییر داده شد

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

ای چراغ دانشت گیتی فروز
 آفرینش را کتاب ناطقی
 صدق از باغ بیابانت گلی
 نور دانش، از چراغ علم تو
 روشنی بخشیده بر اهل زمان
 اهل دانش، سائل کوی توأند
 خضر در این آستان هوئی شنید
 نیست تنها شیعه مرهون دمت
 جفر دُری در یم عرفان تو
 قلب هستی شد منیر از این چراغ
 مکتب فضلت مفضل ساخته
 شعله در دست غلامت رام شد
 روح، روح از درس قرآنت گرفت
 آسمان معرفت خاک درت
 آفتاب از ظل استقلال تو است
 ای وجود عالمی پا بست تو
 ای فروغت تافته در سینه‌ها
 تا تو هستی پیشوای مذهبم
 ذره‌ای از نور خورشید توأم

تا قیامت پیشتاز علم روز
 اهل بینش را امام صادقی
 مرغ وحی از بوستانت بلبل
 لاله می‌روید ز باغ حلم تو
 همچو قرص آفتاب از آسمان
 تشنه کمان لب جوی توأند
 بوعلی زین بوستان بوئی شنید
 ای گدای علم و عرفان عالمت
 کیمیا از جابر حیان تو
 بو بصیر آمد بصیر از این چراغ
 شورها در اهل فضل انداخته
 صبح باطل از هشامت شام شد
 لاله حمرا ز حمرانت گرفت
 سائل درس زُراه پرورت
 علم همچون سایه در دنبال تو است
 ای چراغ عقل‌ها در دست تو
 روشن از تصویر تو آئینه‌ها
 ذکر حق‌آنی نیفتد از لبم
 هر چه‌ام در معرض دید توأم

مذهب را بر مذاهب برتری است
 کیستم؛ نه شافعی نه حنبلی
 ای علومت را به عالم چیرگی
 شرح فضلت را چه حاجت بر کتاب؟
 با احادیث تو نور علم تافت
 ای فدای لعل گوهر بار تو
 از تو دل دریای نور داور است
 شیعه را از تو زلالی صافی است
 شیعه باشد تا قیامت رو سفید
 مشعل تقوا و دینداری ز تو است
 گوهر بحر العلوم از بحر تو است
 مکتبت شیخ بها می پرورد
 در ریاض فضل تو شاخه گلست
 با دمت روح خدا می پروری
 ما از این مکتب کتاب آموختیم
 این شعار ما به هر بام و دریست
 تیرگی ها را به دور انداختیم
 علم گر چه گوهری پُر قیمت است
 ای همه منصورها مغلوب تو
 ای کشیده از عدو آزارها

ایده و مشی و مرام جعفری است
 نیستم جز پیرو آل علی
 نور دانش بی فروغت تیرگی
 آفتاب آمد دلیل آفتاب
 دین حیات خوشتن را بازیافت
 هر چه گردد کهنه، جز آثار تو
 چون بحار مجلسی پُر گوهر است
 کافی شیخ کلینی کافی است
 کز تو آش پیرست چون شیخ مفید
 شیخ طوسی، شیخ انصاری ز تو است
 ابن شهر آشوب ها از شهر تو است
 سید طاووس ها می پرورد
 کیست آن گل؛ شیخ خُر عاملست
 چون خمینی مقتدا می پروری
 ما از این مشعل چراغ افروختیم
 اهل عالم مذهب ما جعفریست
 خویش را در بحر نور انداختیم
 بی چراغ مذهب او ظلمت است
 ای تمام علمها مکتوب تو
 رو سوی مقتل نهاده بارها

پای بنهاده بدان جاه رفیع	دست بسته همره ابن ربیع
همچنان نخلی کزو ریزند برگ	داد آزارت عدو تا پای مرگ
سخت باشد سخت، پیری چون ترا	ایستادن پیش دشمن روی پا
سینه‌ات از سنگ غم بشکسته بود	قامت رنجور و پایت خسته بود
پیش چشم مصطفی خصم پلید	تا سه نوبت تیغ بر رویت کشید
ای به سینه درد و داغت را درود	ای مزار بی چراغت را درود
کاش مانند غبار غربتت	می‌نشستم در کنار تربتت
کاش بر قبر تو همچون آفتاب	روی خود را می‌نهادم بر تراب
کاش مانند چراغی تا سحر	در بقیعت داشتم سوز جگر
صبر مات و بی قرار صبر تو است	اشک میثم لاله‌ای بر قبر تو است

وزن شعر: مستعلن مستعلن مستعلن فع

قالب شعر: دو بیتی

شاعر: هستی محرابی

ما مانده‌ایم و این همه میراثِ فاخر	گنجینه‌ای از قال صادق، قال باقر
شرحی حدیثِ ناب و زیبا و نفیس از	آن جویبارانِ زلال و پاک و طاهر

از بس که گردِ غم گرفته روی ماهت	خون می‌چکد چشمِ شقایق از نگاهت
ای صادقِ عرشِ الهی گنبدت کو؟	این شرحِ مظلومی تو باشد گواهدت

لاله باغِ پیمبر صادقِ آلِ رسول	وارثِ محراب و منبر صادقِ آلِ رسول
سینه‌ات گنجینه‌ی اسرارِ قرآنِ مبین	ای شفیعِ روزِ محشر صادقِ آلِ رسول

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: محمد رضا آقاسی

لطف ساقی بود و باقی هیچ بود
 شیعۀ در بند بنی عباس بود
 یک نشان از شیعۀ گی باقی نبود
 هر که بی شمشیر شد نالایق است
 می‌دهد بر اهل تقوی آبرو
 هستی ما را مضاعف می‌کند
 شهد ما در لائۀ زنبور نیست
 حضرت صادق سقا سرمدی است

جاده حیرت بسی پُر پیچ بود
 مکه زیر سایۀ خناس بود
 حضرت صادق اگر ساقی نبود
 فقه، شمشیر امام صادق است
 فای فیض و قاف قرب و های هو
 ساقی امشب باده در دف می‌کند
 باده ما باده انگور نیست
 باده ما شهد علم احمدی است

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین عباسپور

لطف تو گرفت از من بیچاره امان را
 در گوش تو گفته همه اسرار جهان را
 کوتاه کن از باغ دلم؛ دست خزان را
 هر چند فدای تو نکردم سر و جان را
 ای کاش که این عاشق بی‌نام و نشان را
 من جای تو بر دوش کشم کیسۀ نان را
 آتش که نسوزاند تن خادمتان را
 خواهیم شنید از حرمت صوت اذان را

در مطلع شعر تو نچرخانده زبان را
 شد دشمن تو معترف انگار خداوند
 با رایحه خطۀ سرسبز عبایت
 با امر تو هر چند در آتش ندویدم
 هر چند مرید تو شدن شأن زُراره است
 بگذار که تا ظل بنی ساعده یکبار
 ماندم که در خانه ات آن روز چرا سوخت
 با لحن حجازی شبی از حضرت موعود

وزن شعر: مفاعن فعلا ن مفاعن فعلا ن

قالب شعر: غزل

شاعر: نغمه مستشار نظامی

خوش آن زمانه که تو صبح صادقش بودی	نگاهبان نگاه دقایقش بودی
خوش آن هوا که حضور تو را تنفس کرد	به آن دهان که تو تسبیح ناطقش بودی
خوش آن زمین که عبور تو را به بوسه نشست	تویی که رازگشای حقایقش بودی
خوش آن قلم که به شاگردی تو قد خم کرد	تویی که جوهره عشق خالقش بودی
خوشا شهادت سرخی که چشم در راهش	خوشا سلاله سبزی که لایقش بودی
هنوز شش گل ازین باغ مانده تا نرگس	گل ششم گل پرپر شقایقش بودی
هنوز روشنی مذهب از درخشش توست	که آفتاب پس از صبح صادقش بودی

وزن شعر: مفعول مفاعن مفاعیلن فع

قالب شعر: رباعی

شاعر: سید هاشم وفایی

آنان که شکوه در حقایق دیدند	گل را ورق ز حُسن خالق دیدند
پُر نورترین ستاره دنیا را	در آینه امام صادق دیدند

جهل بشر از دانش تو کاسته شد	آئینه علم از تو پیراسته شد
از گلشن وحی بس که گل پاشیدی	گلزار علوم از تو آراسته شد

خواهی به حضور دوست لایق باشیم	باید که به راه عشق عاشق باشیم
با پیروی از راه امام صادق	ای شیعه بیا مُحب صادق باشیم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید قاسمی

در اعتلای نهضت جدش سهیم بود

شایسته صفات حکیم و علیم بود

استاد درس حکمت و پند کلیم بود

عطر مبارک نفسش چون نسیم بود

مسئول باغبانی باغی عظیم بود

عمری به فکر نان شب هر یتیم بود

نزدیکی محله زهرا مقیم بود

امروز اگر نبود، شرایط وخیم بود

یادش میان قافیه ها از قدیم بود

پیر بزرگ طایفه بود و کریم بود

مسند نشین کرسی تدریس علم ها

جن و ملک جمله مریدان مکتبش^۱

بر مردمان تب زده شهر شرحی اش

زحمت کشید و باغ تشییع شکوفه داد

قلبش شبیه شیشه تنگ بلور بود

از ابتدای کودکیش تا دم وفات

منّت نهاد و آمد و ما پیروش شدیم

تازه سروده ام غزل مدحتش ولی

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مغایرت با مضامین زیارت جامعه کبیره « وَ وَرَثَةِ الْأَنْبِيَاءِ، وَسَلَالَةِ النَّبِيِّينَ، وَصَفْوَةِ الْمُرْسَلِينَ » و عدم رعایت شأن انبیاء؛ پیشنهاد می کنیم به منظور رفع ایراد موجود و پیروی از فرامین و آموزه های ائمه، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

بخش دوم:

اشعار شهادت

امام جعفر صادق علیه السلام

شاعر: مهدی قاسمی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

ما که آزاده‌ترینیم چو در بند توأیم
صاحب اصلی افلاک همه خاک توأیم
چون تو معشوق شدی ما همه عاشق شده‌ایم
ز حمتش را تو کشیدی که به مذهب برسیم
از تو تعظیم شعائر شده احیا مولا
پرچم شیعه به دست تو سرافراز شده
در حسینیّه به فکر همگی بودی تو
از تو داریم همین سینه‌زنی‌ها را ما
آه از آن روز که غم بر جگر تریخته شد
بی‌حیاها که شب تار سرت ریخته‌اند
بی‌وفایی به رگ و ریشه‌ی آن مردم بود
شعله‌ی کینه‌ی ایّام که افروخت دگر
حجت الله شد از ظلم زمان درمانده
آتش از غربت ایشان که خجالت نکشید
شکر حق اهل عیالت همه سالم هستند
مثل حیدر به روی خاک کشاندند تورا
این قدر نعره سر فاطمه زاده نکشید
دیده‌ات در پی مرکب چو به گریه افتاد
یاد آن روز که زهرا وسط قائله بود

مستمند اثر گریه و لبخند توأیم
ما اضافی همان آب و گل پاک توأیم
شیعه جعفری حضرت صادق شده‌ایم
رحمتش را تو رساندی که به منصب برسیم
از دم گرم تو جابر شده احیا مولا
در علم علوی با ید تو باز شده
اولین روضه بگیر دهگی بودی تو
از تو داریم حسین جان روی لب‌ها را
کوهی از رنج و بلا روی سرت ریخته شد
مثل دزد از سر دیوار سرت ریخته‌اند
بر در خانه خورشید پُر از هیزم بود
حضرت شیخ الائمه حرّمش سوخت دگر
رنج این روضه دل عالمیان سوزانده
شعله از حضرت باران که خجالت نکشید
در کنار حرمت، جمع محارم هستند
پا برهنه عقب اسب دواندند تو را
لا اقل پیکر او پای پیاده نکشید
ناخودآگاه دلت یاد رقیه افتاد
با لگد می‌زدنش، مادر ما حامله بود

شاعر: مجتبی قاسمی

قالب شعر: مسمط

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فاعولن

ما عاشق و دل‌بسته و حیران شمائیم تا روز ابد ریزه‌خور خوان شمائیم
 عشق است غلامی ز غلامان شمائیم در هر دو جهان دست به دامن شمائیم
 ای آیت حق، گوش به فرمان شمائیم
 ای خاک مزارت شده آرامش دل‌ها احیای بقیع و حرمت خواهش دل‌ها
 حُبّت سبب مستی و آسایش دل‌ها اشک غمتان علت بخشایش دل‌ها
 ما تا به ابد مضطر و گریان شمائیم
 در نیمه شب قلب شریف که شکستند سجاده کشیدند و ره می‌کده بستند
 این بد دهنان جملگی از نطفه پستند رفتید پیاده همه بر اسب نشستند
 زین غم همگی پاره‌گریبان شمائیم
 آتش به در خانه‌یتان تا که رسیده اشک بصرت از غم ناموس چکیده
 یاد علی و کوچه و آن قد خمیده رنگ از رُختان با غم مسمار پریده
 ما نیز خراب غم پنهان شمائیم
 با بغض پدر حرمت فرزند دریدند پشت سر مرکب نفست را که بریدند
 با بد دهنی خدمتتان تا که رسیدند از محضرتان غیر ادب هیچ ندیدند
 ما ریزه‌خور این همه احسان شمائیم
 ناموس شما شکر که آواره نگردید با خنجرشان حنجرتان پاره نگردید
 طفلت ز عطش واله و بیچاره نگردید حتی سخن از غارت گهواره نگردید
 ما سینه‌زن جد پریشان شمائیم
 ای بر غمتان گشته ملائک همه گریان با زهر شدی کشته و عالم همه نالان
 تا لحظه آخر دو لب گفت حسین جان قربان تو کردم که شدی تشنه و عریان
 ما هیاتی از خیل محبان شمائیم

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

که شبیه دل زینب جگرم خونین بود
 چون اسیری حرم، خاطره‌ای غمگین بود
 و همین روضه برای دل من تسکین بود
 وای بر قاتل زهرا، به لبم نفرین بود
 در دفاع حرم فاطمه سهمم این بود
 باز هم تلخ‌ترینش، به نظر شیرین بود
 یاد گودال ولی سینه من سنگین بود
 کی چو جدم، تنم از خون سرم رنگین بود
 عمه افسوس، اسیر سپهی بی‌دین بود
 چشم شامی چقدر سوی حرم بدبین بود

بخدا سخت‌ترین لحظه عمرم این بود
 دست بسته، دل شب، در پی استر، گریان
 یاد غم‌های رقیه، جگرم را سوزاند
 وسط شعله آتش، نفسم بند آمد
 تن خود را سپر اهل حرم می‌کردم
 با وجودی که اهانت به نهایت دیدم
 هیچکس زیر سم اسب تنم را نفشرد
 نیزه و خنجر و شمشیر و سنانم نزدند
 اهل بیتم که گرفتار اراذل نشدند
 وای از دغدغه عمّتی المضروبه

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود اسدی

گل یاست به تیغ چیده نشد
 گیسوی دخترت کشیده نشد
 ناله همسرت شنیده نشد
 ولی از تن سرت بریده نشد
 پهلویت از سنان دریده نشد
 خون ز لبهای تو چکیده نشد
 بین نامحرمان خمیده نشد

گرچه جز ظلم بر تو دیده نشد
 بین شعله دوید ناموست
 میخ بر سینه‌ای نزد آسیب
 سر برهنه به کوچیات بُردند
 پشت مرکب تو را کشاند عدو
 تیغ بر قتل تو کشید ولی
 شکر حق خواهر عزادارت

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حبیب زاده

کوهی از غصه دور و بر داری	پیرمردی به دل شرر داری
از دل کوچه‌ها گذر داری	می‌روی دسته بسته نیمه شب
داغ مادر سر جگر داری	نالۀ مادرانه می‌شنوی
روضه با میخ پشت در داری	از در خانه‌ها که می‌گذری
دیده‌ای غرق خون و تر داری	دود و آتش به یاد می‌آری
چقدر آه شعله ور داری	بی‌حرم ماندنش تو را کشته
جان نداری قدم تو بر داری	پا برهنه بدون عمامه
حالتی مثل محتضر داری	از نگاهت شراره می‌ریزد
هم تنت هست هم که سر داری	می‌روی قتلگاه، شکر خدا
سالمی سایه روی سر داری	خنجری نیست زیر حلقومت
گرچه در آن ز غم شرر داری ^۱	شکر حق سینه‌ات بود سالم
تو به بالین خود پسر داری	نشدی بی‌پناه مثل حسین
تا ابد عاشق آنقدر داری	بس که گفתי نماز اول وقت
با دعای شما مسلمانیم	در عزایت همیشه گریانیم

^۱. ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید. ضمناً دو واقعه آتش زدن خانه امام صادق که در شهر مدینه اتفاق افتاد و احضار امام توسط ابن ربیع در هنگام اقامت حضرت در بغداد رخ داد مدت ها قبل از شهادت اما صادق توسط زهر در شهر مدینه بوده است و وقایع جانشوز اما جداگانه ای در زندگی شیخ الثمه امام صادق علیه السلام است.

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رسول رشیدی راد

گرفته راه گلوت آه سینه تبار
عجیب نیست که تاریخ می شود تکرار
شده فقیر مسیح و یهود برخوردار
نمانده بین مدینه کسی برایت یار
و چشم‌های تو بوده همیشه ابر بهار
ولی نرفت به پهلوی همسرت مسمار
به زور بسته نشد دور گردنت دستار
نصیب و سهم تو از ارث حیدر کرار
نه مثل عمه رقیه برهنه پا بر خار
ولی ندید دو چشم تو بیش از این آزار
به زیر پشته‌ای از تیغ و نیزه بسیار

دلت نشسته به خون، غصه بر دلت سربار
برای غربت اولاد فاطمه اصلا
ز کوله‌بار پُر از نان شانها حتی
اگرچه نیست کسی بی‌نصیب، از لطف
بساط روضه همیشه به خانهات برپا
اگرچه سوخت در خانهات در آتش و دود
چه خوب شد که کمی دشمنت حیا کرد و
چه ظالمانه تو را نزد ظالمی بُردند^۱
دویده‌ای پی مرکب بدون کفش و عبا
کشید روی تو دشمن سه مرتبه شمشیر
فدای پیکر لب تشنه‌ای که شد مدفون

۱. ابیات زیر به دلیل مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد؛ موضوع احضار امام صادق علیه السلام به دستور منصور ملعون و توسط ابن ربیع که سید بن طاووس در صفحه ۱۹۲ مهج الدعوات علامه مجلسی در بحارالأنوار ج ۴۷ ص ۱۹۵ شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ج ۲ ص ۱۳۹۳ و دیگر علما و مورخین آن را روایت کرده مدتها قبل از شهادت امام و در شهر بغداد اتفاق افتاده است نه در مدینه؛ و مطالبی همچون سجاده کشیدن از زیر پای امام، شکسته شدن نماز، تازیانه زدن؛ به زمین افتادن؛ پیچیدن امامه به دور گردن امام علیه السلام و دشنام ابن ربیع به حضرت زهرا نادرست است و مغایر این روایت معتبر است؛ بلکه بر اساس روایات ذکر شده در بالا و بالا ابن ربیع علیرغم اینکه فردی قاطع و خشن بوده و طبق دستور منصور امام را با سر برهنه و پای پیاده نزد منصور بود اما از شیعیان بوده است در ثانی در روایت تصریح شده که ابن ربیع ایستاد تا نماز امام تمام شود سپس او را با خود برد، سوما در بین راه وقتی دید امام خسته شده است از اسب پیاده شد و امام را بر اسب خود سوار کرد.

نصیب و سهم تو از ارث حیدر کرار
نه مثل عمه رقیه برهنه پا بر خار

طناب بسته شده دور دست هایت بود
دویده‌ای پی مرکب به دست بسته ولی

شاعر: احمد ایرانی نسب قالب شعر: ترجیع بند وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

نیمه شب شعله به مهمانی در می‌آید	اشک آتش به سر هیزم تر می‌آید
کوچه را دود گرفت و وسط آتش‌ها	پشت در حضرت زهرا به نظر می‌آید
روضه خوان کیست؟ امامیست که چون ابراهیم	مثل خیریست که در دامن شر می‌آید
روضه خوان باش که درک صفحات مقتل	فقط از عهده لبهای تو بر می‌آید
بی وفا شهر مدینه، بی حیا ای بغداد	سوز این روضه به پابوس جگر می‌آید
گرچه عمامه نداری و عبایی هم نیست	به تنت نور ولایت چقدر می‌آید
ماه، روبند بیانداز ببین در دل شب	مو پریشان وسط کوچه قمر می‌آید
مو پریشان شدی و زجر کشیدی، آری	مو پریشان بشود حوصله سر می‌آید

روضه بر حاشیه برگ شقایق بنویس

مثل زهراست غمت، حضرت صادق بنویس

چه رسیده ست به حال بدن محترمت	و چه سنگین شده بر شانه تو کوه غمت
ریسمان بر تن مهتاب تو بی‌تاب شده	کوچه پر نور شده نیمه شب از قدمت
تو اگر تندتر از این بروی میفتی	آه ای پیر قبيله، آه از قَدِ خمت
مو سفیدی و ولیکن پسر فاطمه‌ای	مادرت گفت بُنئی به فدای قدمت
مثل آن سینه سنگین شده در ظهر عطش	چقدر سخت شده هم دم و هم بازدمت
تو چه گفتی که سزاوار مصیبت شده‌ای؟	تو چه کردی که کند قاتل تو متهمت؟
بنویس آنچه که اسلام به آن وابسته	رستگاری مرا داده خدا در قلمت

روضه بر حاشیه برگ شقایق بنویس

مثل زهراست غمت، حضرت صادق بنویس

شاعر: علی ناظمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

دوباره آسمان و آتش و خاکستر پرها
دوباره پای هیزم و اشده در کوچه، یعنی که
هجوم بی هوا رسمی قدیمی هست در این شهر!
زمین و هر که بد کرده است انگاری که هم دستند
گذار پای ابراهیم باز افتاده در آتش
چنان بی حرمتی کردند با پیر حسینی‌ها
امامی بی امامه، پابرهنه، باز هم خوبست
بیابان، نیمه شب، مرکب، دویدن، آه آدم را
برای پیر یا کودک خلاصه طاقتش سخت است

خدایا رحم کن بر بی‌گناهی کبوترها
مدینه جای اُمنی نیست بهر اکثر درها
پسرها غالباً هستند موروثان مادرها
چرا که شد زمین خوردن نصیب هر چه بهترها
ولی این دفعه بی‌رحمند و می‌سوزند آذرها
که شرم از گفتنش مانده برای اهل منبرها
که در این روضه باقی ماند حرمت‌های معجزها!
بیاد این می‌اندازد: رقیه، آبله، سرها
به صورت بر زمین خوردن، و حتی بر دلاورها

شاعر: محمود اسدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قلبم از کینه دشمن چقدر ریخت به هم
یاد بزمی که بپا کرد در آن شب منصور
اثری نیست به جا جز سرم، از زهر ولی
خانه‌ام سوخت ولی سینه‌ای از میخ نسوخت
با لگد زد به در سوخته تا در افتاد
دست بسته وسط کوچه کشاندند مرا
داغ‌های من و عمّه چه تفاوت‌ها داشت
می‌دویدم عقب مرکب و می‌سوخت دلم

تا که زد بر جگرم زهر شرر ریخت به هم
از سر شب جگرم تا به سحر ریخت به هم
صورت مادرم از شعله در ریخت به هم
آن که شد بهر علی سینه سپر ریخت به هم
میوه از شاخه جدا گشت و ثمر ریخت به هم
دیده‌ام از غم زینب شده تر، ریخت به هم
وای من عمّه‌ام از تیر نظر ریخت به هم
بهر آن طفل که از پای به سر ریخت به هم

شاعر: هستی محرابی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

صادق ای آئینه صدق و صفا، واغربتا
 روضه‌های جانگدازت بر دلم آتش زده
 حضرت موسی به بالین پدر با اشک و آه
 زهر منصور آتشی بر خرمن جانش زده
 سینه عرش خدا از این غم عظم کباب
 چشم در خون می‌نشیند سینه مالامال غم
 با سر و پای برهنه از سر سجاده‌اش
 شهر یثرب از غمش در تاب و تب افتاده است
 خاک تا افلاک امشب غرق اشک و ماتم است
 چار سوی این جهان تحت لوای عزتش
 هم مجوسی هم مسیحی می‌رسد در محضرش
 می‌فشارد بغض سنگینی گلوی خسته را
 ظالمی خود روی مرکب او پیاده در پی‌اش^۱

تا زمین افتاد یادِ گودیِ گودال کرد
 ساغر جانش شده امشب پر از زهر جفا

ای غریب ای کشته زهر جفا و واغربتا
 ای که دردت بر دل و جان آشنا، واغربتا
 می‌زند با گریه بابا را صدا، واغربتا
 وه چه شوری گشته در عالم به پا واغربتا
 بر زمین نازل شده تیر بلا، واغربتا
 سیل غم می‌بارد از ارض و سما واغربتا
 می‌برندش بی‌عمامه بی‌عبا واغربتا
 در ملال و ماتم آمد سینه‌ها واغربتا
 عرشیان یکسر همه سر در عزا واغربتا
 لیک او در هاله غم مبتلا واغربتا
 می‌درخشد چون مه بدر الدجی، واغربتا
 در عزا و ماتم شاهِ ولا واغربتا
 رحم بر حالش ندارد بی‌حیا، واغربتا
 با سنان افتاد جدش بی‌هوا واغربتا
 بر سر سجاده‌اش سر در ثنا واغربتا

۱. ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مستند نبودن و یا تحریفی بودن مطالب و مغایرت با روایات معتبر؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه و همچنین رعایت بیشتر شأن اهل بیت؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

رحم بر حالش ندارد بی‌حیا، واغربتا
 روز بردند عمه را در کوچه‌ها واغربتا

ظالمی خود روی مرکب لیک او را می‌کشید
 هر چه شد آقا تو را شبِ بینِ کوچه برده‌اند

جانِ پاکش در شرر از کینهٔ عباسیان
پشتِ مرکبِ یادِ آن ده نعلِ اسب افتاده بود
شکر حق آقا تو را شبِ بینِ کوچه برده‌اند

نالۀ شیخ‌الائمهٔ تا خدا واغربتا
پیکرِ جدش شد آنجا جابجا واغربتا
روز بردند عمه را در کوچه‌ها واغربتا

وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسین رحیمیان

السلام ای دل و دلدار اباعبدالله
همه با دیدن تو یاد حسین افتادند
ما حسینی شدگانِ نفسِ گرم توایم
کار تو داده نتیجه چه قیامت کردند
در و دیوار مدینه ز غم بی‌کسی‌ات
مادری بودی و کوبید در بیتِ تو را
یعنی از آن همه شاگر در آن شب آقا
تا که بستند دو دستان تو را شد زنده
تو علی گشته‌ای و ابن ربیع هم قنفذ
سر پیری گذر تو به چه جاها افتاد
شکر حق باد که در لحظهٔ آخر ز عطش^۱

خواهر تو نشد ای شاه برای پسرت
کفنت خار بیابان نشد و بی‌تو نرفت

ششمین سید و سالار اباعبدالله
ای حسینیۀ سیّار اباعبدالله
به تو هستیم بدهکار اباعبدالله
اربعمین لشکر زوّار اباعبدالله
می‌زند تا به ابد زار اباعبدالله
آتش آن در و دیوار اباعبدالله
یک نفر با تو نشد یار اباعبدالله؟!
غربت حیدر کزّار اباعبدالله
وای از این همه تکرار اباعبدالله
وای از آن همه آزار اباعبدالله
چشم‌های تو نشد تار اباعبدالله
در دل شعله پرستار اباعبدالله
دخترت بر سر بازار اباعبدالله

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: مسمط

شاعر: غلامرضا سازگار

ای پیر خرد طفل دبستان کمالت ارباب بصیرت همه مبهوت جلالت
دیدار الهی به تماشای جمالت خلق دو جهان تشنه دریای زلالت
وجه‌اللهی و نیست نه پایان نه زوالت
وصف تو فزون است ز توصیف و ز گفتار
ای گشته صداقت همه جا دور سر تو روئیده گل معرفت از خاک در تو
شب منتظر زمزمه‌های سحر تو وحی است سراسر سخن چون گهر تو
عالم چو کف دست به پیش نظر تو
ای چشم خدای احد قادر دادار
تو ماه و تلامیذ تو دور تو ستاره گفتار حکیمانه‌ات افزون ز شماره
هر روز نه! هر لحظه بود بر تو هزاره علم تو روان‌بخش کمال است هماره
دو مطلع الانوار تو حمران و زراره
یک جابر حیّان تو و آن همه آثار
چون مهر که پیوسته کند جود خود انفاق چون نور که سر برکشد از سینه آفاق
علم تو عیان است در اوراد و در اوراق عقل و خرد و علم و فضیلت به تو مشتاق
در علم و ادب مؤمن طاقت همه جا طاق
هارون تو گل داد برون از شرر نار
در کوی تو بر جنت اعلا چه نیاز است؟ با نور تو بر مهر دل‌آرا چه نیاز است؟
با قطره جود تو به دریا چه نیاز است؟ با خاک تو بر وسعت دنیا چه نیاز است؟
با درس تو بر علم اروپا چه نیاز است؟
ای عبد تو بر لشکر دانش سر و سردار

ای کرسی درس تو تجلای قیامت آویزه گوش همه تا حشر، کلامت
نوشیده همه کوثر توحید ز جامت در ملک خدا وحی خداوند، پیامت
بر قلب عدو تیر بلا نطق هشامت
گویی سخن اوست همه تیغ شرر بار
جز راه شما راه دگر سوی خدا نیست در ملک خدا نور به جز نور شما نیست
جز خط شما مثنی شما مذهب ما نیست این است و جز این نیست درست است و خطا نیست
درس تو کم از نهضت شاه شهدا نیست
آن نهضت پاینده از این درس دهد بار
خلقت نه فقط، خالق مَنان به تو نازد مؤمن نه، خدا داند که ایمان به تو نازد
فضل و ادب و دانش و عرفان به تو نازد زهرا و علی، احمد و قرآن به تو نازد
والله قسم شاه شهیدان به تو نازد
کز هر سخنت نهضت دیگر شده تکرار
تنها نه فقط زهر شرر بار، تو را گُشت هر لحظه غمی آمد و صدبار تو را گُشت
بیداد عدو نیمه شب تار تو را گُشت گه یاد فشار در و دیوار تو را گُشت
بیش از همه منصور ستمکار تو را گُشت
هر روز از او شد به تن و جان تو آزار
گه بُرد سوی قتلگهت پای پیاده گه لب به جسارت به حضور تو گشاده
گه کرد ز بیداد، به قتل تو اراده با هر سخنش بر جگرت زخم نهاده
او بر روی تخت و تو سر پای ستاده
حرمت نگرفت از تو و از احمد مختار

ای ماه فلک شمع شب تار بقیعت
صد قافله دل آمده زوار بقیعت
مرغ دل من گشته گرفتار بقیعت
هرچند که ویران شده آثار بقیعت
باشد که شبی در پی دیدار بقیعت
«میثم» ز ره دور نهد چهره به دیوار

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعلا

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم نعمتی

میان موج مصیبات مبتلا بودم	اگر چه بر همه عالم گره گشا بودم
به وقت فتنه چه بی‌یار و آشنا بودم	همیشه غفلت اصحاب درِ سر ساز است
در آن غبار زمان چشمه هُدی بودم	کنار منبر من مکتب جدید زدند
منم که بر همه خلق رهنما بودم	حقیقت همه قرآن میان قلب من است
نفس نفس زدم و یاد خیمه‌ها بودم	همین که شعله آتش به خانه‌ام افتاد ^۱
فقط به یاد غریبی مرتضی بودم	شبی که از همه سو ریختند در خانه
به یاد شام غریبان کربلا بودم	اگر چه شکر خدا دختری نسوخت ولی
به یاد شام و نظرهای بی‌حیا بودم	سرم بر رهنه، شبانه کسی ندید چه شد
به گیسوان پریشان چو در نوا بودم	کمی ز روضه گودال بر سرم آمد
به یاد قاری بالای نیزه‌ها بودم	نخورد یک نوک نیزه به پیکرم اما

^۱ . بیت زیر به جهت تطبیق بیشتر شعر به اصل روایت تغییر داده شد؛ موضوع آتش زدن خانه امام که مرحوم کلینی در صفحه ۴۷۳ جلد اول اصول کافی و دیگر مورخین نیز از ایشان آن را نقل می‌کند در مدینه اتفاق افتاده است و حضرت آن را با خاموش کرده و میفرمایند من فرزند ابراهیم خلیل الرحمان هستم، و این واقعه هیچ ارتباطی با داستان احضار حضرت که در بغداد اتفاق افتاده ندارد لذا حواشی نقل شده برای این روایت صحیح نیست و در هیچ کتاب معتبری هم نیامده است؛ ضمناً هجوم به منزل امام از همه سو نبوده است بلکه توسط محمد بن منصور و از سر دیوار خانه بوده است

نفس نفس زدم و یاد خیمه‌ها بودم

فقط به یاد غریبی مرتضی بودم

همین که شعله آتش به دامنم افتاد

شبی که از همه سو ریختند در خانه

شاعر: وحید محمدی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

هزار مرتبه شکر خدا که شیعه شدیم
 غلام خانهٔ اولاد مصطفی هستیم
 که گفته‌اید دو عالم گدای مادر ماست
 به لطف درس تو ما شیعه‌ایم شکر خدا
 تو شیعه را نه، که اسلام را بنا کردی
 هزار حوزه و مکتب به پا شده اما
 اگرچه این همه عالم به حوزه‌ها هستند
 سلام ما به شما ای سلالهٔ پُر نور
 نشسته‌ایم در این روضه‌ها کنار شما
 چقدر گریه نوشتی به پای عاشورا
 به داغ پیکر اکبر چقدر باریدی
 به دست بستهٔ زینب چه گریه‌ها کردی
 چقدر حسن عجیبی حکایتت دارد
 اسیر داغ شمائیم و سینه می‌کوبیم
 دوباره هیزم و آتش، دوباره دود سیاه
 تو را چو جدّ غریبت کشان‌کشان بردند
 میان کوچهٔ غم‌ها زمین زدند تو را
 درست، اینکه زمین خوردی و پُر از دردی
 خدا کند که دگر مادری زمین نخورد

به سینه مهر ولای علی نشانه زدیم
 و دل به ریشهٔ خاکی چادری بستیم،
 که خلق عالم و آدم برای مادر ماست
 به زیر دین شمائیم تا ابد آقا
 چه مکتبی تو از این درس‌ها به پا کردی
 هنوز هم نرسیده به ابتدای شما
 هنوز جیره‌خور سفرهٔ شما هستند
 سلام ما به شما یا مُرّوج العاشور
 که اشک ما بشود مایهٔ قرار شما
 چقدر روضه نوشتی برای عاشورا
 به یاد حنجر اصغر چقدر باریدی
 چه گریه‌ها که به دست ز تن جدا کردی
 چه ماجرای غریبی شهادتت دارد
 به سینه از غم داغ مدینه می‌کوبیم
 دوباره روضه زهرا، دوباره گریه و آه
 میان خنده اوباش و این و آن بُردند
 شبیه حضرت زهرا زمین زدند تو را
 اگرچه پیر، ولی باز هم شما مردی
 به پیش چشم تر دختری زمین نخورد

شاعر: محمد علی بیابانی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلم

قسم به غربت خاکی که فوق تفسیر است
 نفس کشیدن بین غبارها سخت است
 چگونه شعر بگوید دلی که می‌گیرد
 قرار نیست تو را بی‌سبب بهانه کنم
 کبوتری که در این خانه لانه داشته است
 چگونه باخبر از آن سرای درد و غم است
 بقیع، سامره و کربلا و مشهد نیست
 بقیع مثل نجف نیست تا که مهمانش
 ولی بقیع، بهشتی ست با چهار مزار
 چهار مظهر غربت چهار تن مظلوم
 فقط میان بقیع است این قرار و تمام
 ولی نه، آه دلم ناتمام مانده هنوز
 سلام از عمق دل دیده‌ای که پُر ابر است
 اگر سلام تو آتش به سینه‌ات افروخت
 مرا ببخش! نمی‌خواهم آتشت بزنم
 ز هرُم شعله در یاس را که پژمردند
 میان تلخی آن صحنه غبار آلود
 از آن غروب غم‌انگیر چند سال گذشت
 مدینه همدم اندوه دودمان علی‌ست

هوای شعر برای بقیع دلگیر است
 سرودن از حرم بی‌مزارها سخت است
 الا بقیع! چرا شاعرت نمی‌میرد
 ولی بگو که دلم را کجا روانه کنم
 در آستان رضا آشیانه داشته است
 دلش خوش است که نامش کبوتر حرم است
 در این سرا خبری از رواق و گنبد نیست
 به راحتی بنشینند میان ایوانش
 بقیع مژده سالی‌ست با چهار بهار
 چهار قبر غریب از چهارده معصوم
 به یک سلام شوی زائر چهار امام
 به سینه حسرت عرض سلام مانده هنوز
 به مادری که بدون حرم نه بی‌قبر است
 از آن دری‌ست که روزی میان آتش سوخت
 چگونه گویم از آن روز، خاک بر دهنم
 در آن هجوم علی را به ریسمان بُردند
 شکست قامت مرد و مدینه شاهد بود
 که باز خاطره کوچه از خیال گذشت
 و باز شاهد مردی ز خاندان علی‌ست

که باز آمده آتش در آستانه او
رسیده‌اند که از باغ، لاله را ببرند
تصورش چقدر سخت می‌شود ای وای
میان گریه آرام او بلند نخند
میان سینه او روضه مدینه به پاست
عزیز فاطمه را بی‌اراده می‌بردند
دوید و از نفس افتاد پشت آن مرکب
اگرچه رفت ولی قامتش خمیده نبود
اگرچه رفت ولی سلسله به شانه نداشت

هزار شکر که محسن نداشت خانه او
امام صادق هفتاد ساله را ببرند
بزرگ طایفه در کوچه می‌دود ای وای
به دست بی‌رمقش لااقل طناب میند
طنین روضه‌اش از وای مادرش پیداست
همه سواره و او را پیاده می‌بردند
دوید و از نفس افتاد گفت یا زینب
به نی مقابل چشمش سر بریده نبود
به جای جای تنش رد تازیانه نداشت

وزن شعر: مفعول مفاعیلن مفاعیلن فع

قالب شعر: رباعی

شاعر: مجتبی قاسمی

جانم به فدای قبر خاکی شما
ای کاش که یک بارگهی می‌دیدیم
مائیم گدای قبر خاکی شما
از دور به جای قبر خاکی شما

در کوچه تو را مثل علی می‌بردند
دستان شما بسته و بی‌عمامه
افتاده عبا مثل علی می‌بردند
از روی جفا مثل علی می‌بردند

تا شعله درب خانه‌ات را دیدی
با یاد غم محسن و روی نیلی
از درد غم سینه به خود پیچیدی
با چشم پر آب، پشت در نالیدی

تا آن که به پشت مرکبش افتادی
با یاد غم سه ساله پشت مرکب
با ناله به یاد کربلا افتادی
خوردی تو زمین و ناله سر می‌دادی

شاعر: محمد قاسمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

میان آتش نمرود پیکر تو نسوخت
اگرچه از سر دوشست کشیده شد؛ اما
تو با کهولت سین، پا برهنه، در دل شب
اگرچه سوخت در خانه تو در آتش
پی طواف تو شعله به خانه وارد شد
اگرچه زهر تو را آب کرد همچون شمع
سہبار تیغ به رویت کشید آن نامرد
نرفت رأس شریف تو بر سر نیزه
به دست دشمن تو بود بی‌گمان شلاق
نریخت بعد تو آتش کسی به فرق سرش
هزار مرتبه باقی‌ست جای شکرش که

شبیه مادر مظلوم‌هاست پر تو نسوخت
هزار شکر عبای مظهر تو نسوخت
به حیرتم دل خصم ستمگر تو نسوخت؟
هزار شکر در آن بین همسر تو نسوخت
شبیه کعبه ولی پای تا سر تو نسوخت
در آفتاب ولی جسم لاغر تو نسوخت
ولی ز گندی خنجر که حنجر تو نسوخت
از این طریق دل خون خواهر تو نسوخت
ولی برابر تو پشت دختر تو نسوخت
دگر عمامه موسی بن جعفر تو نسوخت
از اهل بیت تو یکتا برابر تو نسوخت

شاعر: مرتضی مولوی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

سر و پای برهنه می‌برند آن پیر عاشق را
همان‌هایی که قرآن بر سر نی کرده، می‌پرند
و در بیت ولایت بار دیگر آتش افکندند
به نام سوره‌های فجر و العصر و اذا جاء
چو شمعی آب شد جسم شریفش تا برافروزد

که بر دوشش نهاده پرچم سوگ شقایق را
به دست بسته، پای نیزه‌ها قرآن ناطق را
مگر آتش کند خاموش خورشید حقایق را؟
بشارت داده او در شام غیبت، صبح صادق را
به مصباح الشریعه تا ابد جان‌های عاشق را

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مرضیه نعیم امینی

قبر امام تولیتش دست کافر است
کمتر بایست! زائر این خاک عابر است
نقل حدیث اوست که نقل منابر است
یعنی یمی که یک نم از آن، علم جابر است
بانی گریه اوست اگر روضه دایر است
نسل علی و فاطمه بودن مؤثر است
دشمن چه در شکنجه معصوم ماهر است
حداقل از این جهت آسوده خاطر است
آتش بیار شهر مدینه مقصر است

حتی قلم ز شرح چنین غصّه قاصر است
حین قدم زدن به امامت سلام کن
ما شیعه حلاوت یک قال صادقیم
شیخ الائمه، عالم آل محمد اوست
فرموده حضرتش که "نوحوا علی الحسین"
در شیوه جسارت ابن ربیع ها
آتش، طناب، کوچه و مأمور بد دهن
بانوی پا به ماه ندارد به خانه اش
هرجا دری یا جگری سوخت شک نکن

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: حامد آقایی

شعله ها می رفت بالا خانه را در بر بگیرد
بُغض را آورد تا از عاشقان سرور بگیرد
آبر تاریکی رسید از آسمان آنور بگیرد
دید شعله می رود تا معجز دختر بگیرد
باید انگار او فقط، بر چادر مادر بگیرد
پای کین آمد که محسن را زیشت در بگیرد
دید روی مصطفی را، تا که او خنجر بگیرد
روی سینه شمر آمد از غریبی سر بگیرد

دست ظالم، ظلم را در شهر تا از سر بگیرد
طاقت این پیرمرد عشق را حاکم ندارد
زخم دیرین تازه گشته خانه افتاده در آتش
پیر ما در آن هیاهو، خانه را می دید خیمه
آتش این بار، با اهل حرم کاری ندارد
در مدینه آتش در، بهر حیدر بود اما
تیغ خود را روی آقا تا که بالا بُرد منصور
دست خود را روی سر بگذاشت عالم آندمی که

شاعر: حسن لطفی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

به نام آنکه پُر کرده جهان از قالّ صادق‌ها به نام آنکه می‌رویاند از جانها شقایق‌ها
 به نام آنکه از دل‌های سنگی ساخت عاشق‌ها که می‌گردند از نورش مخالف‌ها موافق‌ها
 به نام حضرت صادق دلت را روضه مهمان‌گن
 چراغ اشک روشن‌گن بقیعش را چراغان‌گن
 ندیده حکمت از درسش حکیمی اینچنین چون او ادیبی یا طبیبی یا علیمی اینچنین چون او
 ندیده دل صراط‌المستقیمی اینچنین چون او حلیمی یا رحیمی یا کریمی اینچنین چون او
 سفارش‌های او شرح کلامی از کمالِ اوست
 سفارش‌های او راهِ رسول‌الله و آلِ اوست
 سفارش می‌کند بار فقیران را زمین مگذار سفارش می‌کند در راهِ محرومان قدم بگذار
 سفارش می‌کند دل را به تدبیر خدا بسپار سفارش می‌کند هرگز نمازت را سبک مشمار
 سفارش کرد ما را تا ادا سازیم دینش را
 به ما بخشید بعد از خود حسینم و حسینش را
 زیارت نامه‌های ما زیارت نامه‌های اوست عزاداری ما میراثی از رسم عزای اوست
 تمام گریه‌های ما کمی از های‌های اوست شلوغی حرم‌ها از حدیثِ کربلای اوست
 خودش فرمود صدها حج فقط اجر سلام ماست
 ثواب یک سلام ما شب قدر امام ماست
 به روضه می‌کشد آقا همیشه منبر خود را به پای ناله سوزانده تمام حنجر خود را
 میانِ گریه می‌بیند همانجا مادر خود را ببین خرج عزا کرده دعای آخر خود را
 چنان نالید در عمرش صدایش مثل زهرا سوخت
 خدایا خانه او در هجوم بی‌حیاها سوخت

چرا در بین این مردم کسی در فکر حالش نیست
 به فکر مو سپیدی‌اش به فکر سن و سالش نیست
 به یاد کودکان بی گسش فکر عیالش نیست
 چرا این شعله‌های در به فکر دست و بالش نیست
 کسی او را نمی‌گوید عصای خویش را بردار
 بیا از بین شعله بچه‌های خویش را بردار

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فععلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر لطیفیان

مگر رسول به وصفش بیان کند سخنی
 جواب هر چه که باشد نوازش است مرا
 بساط حوزه کرم می‌کند، چه ذوالکرمی
 به دست شیخ الائمه غدیر جان بگرفت
 ببین حدیث حدیث و ببین که بحث به بحث
 سیاه‌تر ز همه روزگار پروانه‌ست
 نخست آنچه صدا می‌کند سر زانوست
عبا نداشت و پای برهنه‌اش بُردند^۱
 اگرچه سوخته در، جای شکر آن باقی‌ست
 اگرچه از نفس افتاده باز هم راضی‌ست
 چه حرفها نشنید و چه چیزها که ندید
 غریب نیز از اینجا نمی‌رود عریان
 که وصف ذات خدا نیست کار همچو منی
 خدا کند بنوازد مرا ولو به "لن" ترنی
 بساط روضه عطا می‌کند، چه ذوالمننی
 بله، غدیر جوان شد ز باده کهنی
 چگونه یک تنه رفته به جنگ تن به تنی
 اگر که شمع بسوزد میان انجمنی
 اگر کشیده شود ناگهان سر رسنی
 پناه بُرد به یک آستین پیرهنی
 که میخ در نگرفته به گوشهٔ بدنی
 که بین کوچه نیفتاده است هیچ زنی
 شکسته دل شد و آمد ولی چه آمدنی
 برای تو کفن آورده‌اند، عجب کفنی

^۱. بیت زیر به دلیل ایراد محتوایی تغییر داده شد؛ امام صادق در راه حفظ دین جنگید و بارها برای این امر احضار و تحقیر شد؛ این مبارزه و انجام وظیفه مایه افتخار ائمه است نه خجالت آنها!!

شاعر: رضا قاسمی

قالب شعر: چهار پاره

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

بارها این جمله را بابا برآیم گفته بود
هر کجا یک موی سپید آمد ز جا برخیز که
از نصیحت های بابایم ادب آموختم
ارزش موی سپید خلق را دانستم و...
الغرض اینها که گفتیم حرف اصلی ام نبود
گوش کن قصه از اینجا می شود آغاز که
پیرمردی بود، در شهری که یثرب نام داشت
گرچه منزل داشت بر روی زمین آن پیرمرد
موقع راز و نیازش کعبه می کردش طواف
با تمام شوکت و جاه و جلال خود، ولی
خانه ای را که ستونش پایه های عرش بود
خم به ابرو هم نیاموردند نامردان پست
در میان آتش نمرودیان مثل خلیل
در حرارت شمع اندام نحیفش آب شد
در دل آتش گمانم روضه خوان شد عاقبت

ای پسر جان احترام پیرمردان واجب است
احترام موی ایشان مثل قرآن واجب است
از ادب کردن همیشه خیر دیدم، والسلام
من به این قیمت فقط عزت خریدم، والسلام
گرچه صحبت های من حرفی نبوده جز حساب
با همین موضوع، خواندم چند برگ از یک کتاب
احترامی داشت حتی بین عرشی های عرش
جایگاهش بود بالا... آخر بالای عرش
او امام و... آسمان و نه فلک مأوم بود
در میان مردم شهر خودش مظلوم بود
هیضم آوردند و با لبخند، آتش می زدند
مثل اینکه داشتند اسپند، آتش می زدند
می دود آن پیرمرد و قلب او آتش گرفت^۱
پیکر او سوخت و اعضای او آتش گرفت
روضه های مادری که سوخت از پا تا سرش

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و انتقال بهتر معنای شعر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

می دود آن پیرمرد و پای او آتش گرفت
روضه های مادری که سوخت از پا تا سرش
حرمت موی سپیدش را شکستند آه آه

در میان آتش نمرودیان مثل خلیل
در دل آتش زبانش روضه خوان شد عاقبت
یک شبی در خانه اش بی معرفت ها آمدند

یاد کرد از آن زمانی که لگد می‌زد کسی
آتش این روضه‌ها بدتر ز هُرم شعله بود
یاد کرد از ساعتی که مادر مظلومه‌اش
یک شبی هم ریختند در خانه‌اش، واویلتا
دست‌هایی که گدایش دست میکائیل بود
طاقت من طاق شد از حرف‌هایی که زدم
از کجا آغاز کردم... ختم شد حرفم کجا

ماند بین یک در و دیوار، جسم مادرش
تا که یاد مادرش افتاد، افتاد از نفس
آخرش با ضربه جلا، افتاد از نفس
حرمت موی سپیدش را شکستند آه آه
نامروت‌ها به بند کینه بستند آه آه
لال خواهم شد پس از این، حرف من دیگر تمام
این هم از یک قصه تلخ از ادب از احترام

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا قاسمی

میان هیزم نمرودها «خورشید سوزان» بود
زمین از گریه نوح‌الائمه غرق دریا شد
مسلمان‌ظاهرأ رفتند، جنگ آیه تطهیر
دوباره هتک حرمت کرد، از آل رسول‌الله
هوای آسمان وحی، خیس از ابر دودآلود
گلاب باغ گل را در اجاقی داغ، جوشاندند
در و دیوار و دود و آتش و ترس زن و فرزند
به هر سو می‌دوید انگار، مادر بود در شعله
هوای ناجوانمردانه داغ و تشنگی‌هایش
گریز روضه شد عمامه‌ای که شعله‌ور می‌شد^۱

خلیل‌الله، بین شعله؛ آتش در گلستان بود
هوای کشتی سگان دین درگیر طوفان بود
نبردی که در آن سوزاندن آیات قرآن بود
که گفته از جسارت‌های قبل آتش پشیمان بود؟!
میان خانه فرزند کوثر روضه‌باران بود
گلایی که شمیم اشک‌های یاس و ریحان بود
به قاب مقتل تصویری مادر نمایان بود
فضای صحن مقتل‌خانه‌اش آئینه‌بندان بود
دلش را بُرد، آنجا که غریبی سخت عطشان بود
به یاد معجری که نیم‌سوز از خیمه‌سوزان بود

۱. چنانچه منظور از این بیت آتش گرفتن عمامه امام صادق در جریان حمله به خانه ایشان باشد صحیح نیست و چنین اتفاقی نیفتاده است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: مسمط

شاعر: غلامرضا سازگار

من ولی الله اعظم مقتدای راستینم چشمه عین الحیاتم صاحب علم الیقینم
 رهنمای اهل ایمان مقتدای اهل دینم آفتاب علم و دانش در سما و در زمینم

گوهر شش بحر نور ذات رب العالمینم

من ششم مولای خلق اولین و آخرینم

علم در عالم تجلی می‌کند از منبر من نور دانش بود از اول هاله‌ای دور سر من
 اهل عرفان چهره بنهادند بر خاک در من تا ابد جوشد شراب معرفت از کوثر من

وارث علم و کمال و حلم ختم المرسلینم

من ششم مولای خلق اولین و آخرینم

در حیات علم می‌جوشد مسیحا از لب من بس اساتید جهانی گآمدند از مکتب من
 روزها باشد همه روز من و شبها شب من سالکان را رستگاری نیست جز در مذهب من

کلک دانش در کف و دست خدا در آستینم

من ششم مولای خلق اولین و آخرینم

جابر حیان من تا صبح محشر می‌درخشد مؤمن طاقم چو خورشید منور می‌درخشد
 از لب بوحمرهام پیوسته گوهر می‌درخشد در دم گرم هشامم نطق حیدر می‌درخشد

دوست دارم منطق کوبنده او را ببینم

من ششم مولای خلق اولین و آخرینم

من سپهر معرفت، اصحاب و انصارم ستاره دانش‌آموزان درسم تا قیامت بی‌شماره
 تا زمان باقی است، باشد لحظه‌هایم یادواره مکتب گیتی فروزم راست حمران و زُواره

ابن نعمان‌ها زند موج از یسار و یمینم

من ششم مولای خلق اولین و آخرینم

انقلاب علمی من بود عاشورای دیگر باز شد از آن به اهل معرفت دنیای دیگر
 دهر شد از نور علمم جنۃ الاعلای دیگر علم پیدا کرد از قدر و جلالت جای دیگر
 عالمی شد در بهشت علم و دانش خوشه چینم
 من ششم مولای خلق اولین و آخرینم
 من ز بحر نور باغ کربلا را آب دادم من در دانش به روی عالم و آدم گشادم
 من بنای مذهب جعفر در این عالم نهادم سال‌ها سینه سپر کردم، مقاوم ایستادم
 می‌نشد یک لحظه در نشر کمال از پا نشینم
 من ششم مولای خلق اولین و آخرینم
 من همان صندوق اسرار علوم ذوالجلال نیست در ملک خدای لایزال خود زوالم
 سرکشان علم گردیدند یکسر پایمال لال گردیدند پیش منطق علم و کمال
 پنج حجّت را به فرمان الهی جانشینم
 من ششم مولای خلق اولین و آخرینم
 داغ‌ها دیدم ز اولاد پیمبر صبر کردم ظلم‌ها دیدم ز منصور ستمگر صبر کردم
 خصم در کاشانه‌ام افروخت آذر صبر کردم مثل بابایم علی مانند مادر صبر کردم
 حبس شد در سینه سوزان شرار آتشینم
 من ششم مولای خلق اولین و آخرینم
 بُرد با پای پیاده خصم سوی قتلگاهم دست بسته، سر برهنه، در همان شام سیاهم
 لب فرو بستم، ولیکن بر فلک می‌رفت آهم بود فرزندی زهرا و علی تنها گناهم
 زخم‌ها از طعنه‌ها آمد به قلب نازنینم
 من ششم مولای خلق اولین و آخرینم

حق من این بود کز حقم همه محروم باشم
 همجو جدّ خود امیرالمؤمنین مظلوم باشم
 با همه قدر و جلالم تا ابد مغموم باشم
 با هزاران غصه از زهر جفا مسموم باشم
 هم بسوزم هم شود خاموش آوای حزینم
 من ششم مولای خلق اولین و آخرینم
 من که برتر باشد از اوج گمان، جاه رفیعم
 من که خلقت را مطاعم، من که خالق را مطیعم
 من که در روز قیامت اهل محشر را شفیعم
 حق ندارد کس نهد صورت به دیوار بقیع
 نظم «میثم» گشته فریاد دل اندوهگینم
 من ششم مولای خلق اولین و آخرینم

وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

قالب شعر: غزل

شاعر: رضا قاسمی

همان دستی که آتش زد گل و گلزار حیدر را	دوباره شعله‌اش سوزاند، باغ یاس دیگر را
اگرچه روبروی چشم‌هاشان پیرمردی بود	ولی آغاز می‌کردند، جنگی نابرابر را
هوای شهر، دودآلود شد یکبار دیگر هم	و این دود از نفس انداخت، در جنت پیمبر را
خلیل الله، بین آتش نمرودها می‌سوخت	نباید اینچنین می‌شد، عوض کردند، باور را
تنش مانند اسپند از شرار شعله‌ها می‌سوخت	چه اسپندی، که از داغ غمش سوزاند مجمر را
صدایش را کسی نشنید، حتی آن همه شاگرد	چه باید گفت، این شاگردهای ظاهرا گر را؟!
همین‌هایی که می‌بستند، دست پیرمردی را	میان کوچه‌ها بستند، دست شیر خیبر را
و این آتش‌بیاران جهنم، از همان‌هایند...	که بین شعله‌های جهل، سوزاندند مادر را
همین دستی که اینجا می‌کشید از خشم، شمشیری	کشید از بغض، روی حنجره خشکیده خنجر را
ولی اینجا غلافش کرد و جسمی هم نشد زخمی	بُرید اما میان قتلگاه کربلا سر را...

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علیرضا وفایی

هر لحظه‌اش بدون تو بی‌بند و باری است
 شیخ الائمه! نوکریّت افتخاری است
 صد سلسبیل زیر قدم‌هاست جاری است
 عشق شما مسبب این ماندگاری است
 از برکت وجود تو خوش روزگاری است
 شاگردی کلاس تو آموزگاری است
 دشمن ز تیغ تیز کلامت فراری است
 دیوارهای بقعه‌ات آئینه‌کاری است
 درد فراق مادر و فرزند کاری است

هر کس دلش ز مهر و ولای تو عاری است
 ما جار می‌زنیم که آقایمان تویی
 خاک رخت به منزله آب زندگی‌ست
 (ثبت است بر جریده عالم دوام ما*)
 اوقات خوش کنار بزرگان به سر شود
 مکتب به پا نموده‌ای، علامه ساختی
 گنجینه حدیث و روایات صادقی
 صحن شما به زاویه عرش قائم است
 آقا همین که فاطمه آنجاست دلخوشی

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعّلن

قالب شعر: غزل

شاعر: میلاد حسنی

عزای حضرت صادق شعائر الله است
 سلوک شیعه در این شاهراه، کوتاه است
 مدینه چشم به راه بقیة الله است
 به شرطه‌ها برسانید بدر در راه است
 بقیع عرش خداوند در سحرگاه است
 که ماه بنده و خورشید عبد درگاه است
 نگاه کردن قبر غریب، جانکاه است
 مدینه چشم به راه بقیة الله است

نه حرف من، سخن هر فقیه آگاه است
 بهشت مقصد هر دسته عزاداری ست
 مدینه منتظر دسته‌های سینه زنی ست
 به ذوالفقار قسم فتح مکه نزدیک است
 بقیع جنت الاعلاست در سراسر روز
 چراغ را چه حضوری در آن حریم شگفت
 چه شمع‌ها به بقیع از خجالت آب شدند
 به جعفر ابن محمد چنین نخواهد ماند

شاعر: وحید محمدی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: مفاعن فعاتن مفاعن فعلن

هزار مرتبه شکر خدا که شیعه شدیم
 غلام خانهٔ اولاد مصطفی هستیم
 که گفته‌اید دو عالم گدای مادر ماست
 به لطف درس تو ما شیعه‌ایم شکر خدا
 تو شیعه را نه، که اسلام را بنا کردی
 هزار حوزه و مکتب به پا شده امّا
 اگرچه این همه عالم به حوزه‌ها هستند
 سلام ما به شما ای سلالهٔ پُر نور
 نشسته‌ایم در این روضه‌ها کنار شما
 چقدر گریه نوشتی به پای عاشورا
 به داغ پیکر اکبر چقدر باریدی
 به دست بستهٔ زینب چه گریه‌ها کردی
 چقدر حسن عجیبی حکایتت دارد
 اسیر داغ شمائیم و سینه می‌کوبیم
 دوباره هیزم و آتش، دوباره دود سیاه
 درست، اینکه زمین خوردی و پر از دردی
 خدا کند که دگر مادری زمین نخورد

به سینه مهر ولای علی نشانه زدیم
 و دل به ریشهٔ خاکی چادری بستیم
 که خلق عالم و آدم برای مادر ماست
 به زیر دین شمائیم تا ابد آقا
 چه مکتبی تو از این درس‌ها به پا کردی
 هنوز هم نرسیده به ابتدای شما
 هنوز جیره خور سفرهٔ شما هستند
 سلام ما به شما یا مُرّوج العاشور
 که اشک ما بشود مایهٔ قرار شما
 چقدر روضه نوشتی برای عاشورا
 به یاد حنجر اصغر چقدر باریدی
 چه گریه‌ها که به دست ز تن جدا کردی
 چه ماجرای غریبی شهادتت دارد
 به سینه از غم داغ مدینه می‌کوبیم
 دوباره روضهٔ زهرا، دوباره گریه و آه
 اگرچه پیر، ولی باز هم شما مردی
 به پیش چشم تر دختری زمین نخورد

وزن شعر: مفاعن فعاتن مفاعن فعن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسین صیامی

از اینکه چشمه صدقی حدیث بهتر نیست
 نفس نفس زدنم خرج جای دیگر نیست
 نصیب شیعه اگر درس فتح خیبر نیست
 تو را چهار هزار آدم است و یاور نیست
 کجای کوچۀ تو رد پای دلبر نیست
 تمام دین خداوند روی منبر نیست
 سپاه علم بدون سلاح و سنگر نیست
 کجای قصه تو مثل داغ مادر نیست؟
 سوال می‌کنم این خانه پیمبر نیست؟

چنان که فاطمه را نام مثل کوثر نیست
 به لطف مادران جعفری ست آنینم
 چه سود می‌برد از درس با صلابت تو
 چه غربتی است نصیبت که پای منبر درس
 چقدر حرف حسین است در احادیث
 حسین گفتی و یعنی که اهل منبر من
 اگر جهاد ندانید علم بی‌معناست
 کجای روضه تو کربلا نرفته دلم
 مدینه، خانه تو سوخت باز در ذهنم

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

یک بار مگوئید که صد بار مرا کشت
 گه تیغ کشید و به شب تار مرا کشت
 داغ غم صد لاله بی‌خار مرا کشت
 هر لحظه به یک محنت و آزار مرا کشت
 با دشمنی حیدر کرار مرا کشت
 فریاد میان در و دیوار مرا کشت
 زنجیر و تن عابد بیمار مرا کشت
 بنویس که منصور جفا کار مرا کشت

آسوده شدم خصم ستم‌کار مرا کشت
 گه روز مرا بُرد پیاده سوی مقتل
 بُردند به مقتل به بَرَم آل علی را
 هر روز به یک شعله زد آتش جگرم را
 من نجل علی بودم و دشمن به همین جرم
 آن روز که زد خصم به کاشانه‌ام آتش
 آن شب که عدو از ره کین دست مرا بست
 میثم ز سرشک غم و خون جگر خود

شاعر: محمد مبشری قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

تا که از آه سخن روی لبان می‌آید باز هم حرف مدینه به میان می‌آید
تا که حرف از گل یاسی به زبان می‌آید مهربان بانوی جنت نگران می‌آید

اشک از چشمه کوثر به زمین می‌ریزد

خاک از حرمت دلدار ز جا بر خیزد

قرن‌ها هست که ما داغ شقایق داریم این چه امری است که از جانب خالق داریم
لطف یار است اگر یک دل عاشق داریم همه از مرحمت حضرت صادق داریم

دین ما گر چه همان هدیه پیغمبری است

مهر بر روی جبین و دل ما جعفری است

دلبری کز سخنش قفل دل ما وا شد صد هزاران چو مسیح از دم او احیا شد
عشق ایجاد شد و غنچه و گل زیبا شد دل بر او دادن ما روز ازل امضا شد

شکر خالق که شدیم از قبل او لایق

بشنویم از همه سو جمله قال الصادق

به خدا بی‌رخ او چشمه خورشید نبود مهر و مهتاب و مه و زهره و ناهید نبود
عارفان را به وصال این همه امید نبود دین احمد پس از او زنده و جاوید نبود

آیه‌های سخنش جلوه قرآن دارد

ز حدیث لب او دیده چو باران دارد

عاقبت بر سر قتلش به جگر خون آمد زهر منصور دوانیقی ملعون آمد
تا که افتاد زمین اشک چو جیحون آمد مادر او ز جنان با دل محزون آمد

جسم آغشته به زهرش چو به بستر افتاد

گویی از غربت او عشق مکرر افتاد

او نیاورد دمی جز به خدا روی نیاز وقت جان دادن اگر هر دو لبانش شده باز
لحظه آخر خود کرد سفارش به نماز بود از داغ حسین یکسره در سوز و گداز

روضه بر جدّ غریبش همه دم می خوانده

اشک خون بهر غریبی حسین افشاند

گر چه در ظاهرش از زهر جفا جان داده می توان گفت که از عشق خدا جان داده
یا که از داغ شه کربلا جان داده وز غم مادر و آن کوی بلا جان داده

هر چه بود این همه اندوه شده قاتل او

شعله ای گشته و آتش زده جان و دل او

به گمانم دم آخر که در آن بستر بود ضجه و ناله کنان در بر او مادر بود
بس که در غربت و بی همره و بی یاور بود یاد اندوه شه بی کفن و بی سر بود

او که هر صبح و مسا ذکر حسین بر لب داشت

دم آخر به دلش داغ غم زینب داشت

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محسن ناصحی

پس عجب نیست اگر این همه ماتم با اوست
در بقیع است ولی کربلا هم با اوست
جعفری مذهبمان کرده و پرچم با اوست
«او سلیمان زمان است که خاتم با اوست»
که مصیبات همه عالم و آدم با اوست
بانی روضه سقااست و زمزم با اوست
وارث محنت زهر است اگر غم با اوست

گرچه شوال ولی داغ محرم با اوست
مثل جدش شده در کنیه «ابا عبدالله»
شیعه را کربلا گرچه علمداری کرد
من اگر مورم اگر هیچ ولی می دانم
زندگی نامه او سطر به سطرش روضه ست
در غمش اشک، اگر ریخت اگر جاری شد
لفظی از کوچه در این مرثیه محزون تر نیست

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: علیرضا خاکساری

پس از سلام و ادب نزد خالق زهرا	مرا صدا بزنید از خلائق زهرا
کمال بندگی‌ام خدمت به فاطمه است	خدا کند بشوم عبد لایق زهرا
به غیر غصه ندارد مخالف بانو	غمی به سینه ندارد موافق زهرا
برای اجر محبّین او بهشت کم است	چه هدیه‌ای ست سزاوار عاشق زهرا
بجز علی به کسی رو نمی‌زنم هرگز	قسم به حرمت قرآن ناطق زهرا
حسین فاطمه بسیار سینه‌زن دارد	منم اسیر و عزادار صادق زهرا

به جَعْفَر بن محمد نوای هر شب ماست

چه خوب حضرت صادق رئیس مذهب ماست

شبی که سایه ابلیس بر حرا افتاد	گمان کنم پر پروانه زیر پا افتاد
امام خبره ما یادی از محرم کرد	میان حجره عزیزش به گریه تا افتاد
کسی که از نفسش عطر ربّنا روئید	چرا لبان ثناخوانش از نوا افتاد
بزرگ شهر، عزیز دل رسول خدا	به پیش چشم همه بین کوچه‌ها افتاد
کسی ندید میان شلوغی خانه	غریب فاطمه عمّامه‌اش کجا افتاد
شبیه تشنه لب نینوا گلوش سوخت	نگاه مضطر او سمت کربلا افتاد
به تگه تگه گلیمی که سوخت خیره شد و	سپس به سینه زد و یاد بوریا افتاد

دل شکسته، قد خم، نگاه تر دارد

چقدر روضه گودال زیر سر دارد

همینکه ایزد مَنان قلم به دستش داد	فقط قلم که نه بلکه عَلم به دستش داد
خدایی‌اش نه ولی اختیار عالم را	خدای عزّوجلّ دست کم به دستش داد
برای اینکه ببارد مدام بر سرمان	کریم خواندش و ابر کرم به دستش داد
به شوق پرورش جابرین حیان‌ها	تمام هستی خود را عجم به دستش داد
به گردنم پدرم بست طوق نوکری‌اش	و اختیار مرا مادرم به دستش داد
خوشا بحال کسی که نگفته آقایش	میان روضه برات حرم به دستش داد

دخیل بسته کُنج ضریح پُر گره‌ایم

نگاه حسرت افتاده پشت پنجره‌ایم

به‌پا کنیم دوباره بساط هیئت را	مگر صدا بزنینم اهل بیت عصت را
به یمن هم‌نفسی با امام "صادق" مان	چشیده‌ایم همه لذّت صداقت را
تمام شب به تماشا نشسته‌ایم از شوق	شکوه و منزلت کرسی فقاقت را
بحق حضرت زهرا نگیرد از دل ما	خدای عزّوجلّ نعمت ولایت را
اگر که دشمن او پشت گوش خود ببند	به روز حشر ببیند بهار جنّت را
قسم به حرمت نامش نبرده‌ایم از یاد	نگاه محترم و دست با محبت را
به آسمان مدینه دوباره پَر بزنینم	در آوریم ز غربت بقیع خلوت را
مسلم است به اشک و به ناله سر بکنیم	کنار حضرت زهرا شب شهادت را

شب عزای ولی خداست گریه کنیم

کنار حضرت زهرا بناست گریه کنیم

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعلن

قالب شعر: چهار پاره

شاعر: محمد زوآر

خلق و خویت پیمبری بوده	قلمت کار حیدری کرده
از مقام فضیل ^۱ فهمیدم	منبرت شیعه‌پروری کرده
مرجع و مقتدای دنیایی	ای امام تمام دوران‌ها
ریزمخوار کلام پُر فیضت	سِیلی از جابر بن حیان‌ها ^۲
ای که با هر روایت نابت	مثل خورشید می‌درخشیدی
با کلامی فصیح بر شیعه	آبرویی عظیم بخشیدی
علما در مناظره با تو	همه انگشت بر دهان ماندند
فقه‌ای مذاهب دیگر	در کلاس تو درس می‌خواندند ^۳
با اشاره تمام مردم را	در همان لحظه بنده می‌کردی
مات و مبهوت کار تو بودند	تا که یک مرده زنده می‌کردی ^۴
همچو دریای رحمتی بودی	که دل از هر کویر می‌بردی
ظاهراً مثل مرتضی هر شب	نان برای فقیر می‌پردی ^۵
روضه‌خوان حسین بودی، ای	بانی روضه‌های عاشورا
هر کجا فرصتی مهیا شد	گریه کردی برای عاشورا

۱- فضیل یکی از یاران امام صادق بوده است. در روایت است که حضرت هرگاه او را می‌دید می‌فرمود: هر که دوست دارد که نظر

کند به سوی مردی از اهل بهشت پس نظر کند به سوی این مرد. منتهی‌الآمال، باب هشتم. در تاریخ حضرت صادق علیه‌السلام.

۲- جابر بن حیان را باید بزرگترین دانشمند در صحنه علوم در قرون وسطی دانست که از شاگردان امام صادق علیه‌السلام بوده است.

۳- ابوحنیفه که پیشوای معروف گروه حنفی‌هاست یکی از شاگردان معروف امام صادق علیه‌السلام بود، این مسئله را شبلنجی در

نورالابصار، ابن حجر در صواعق، شیخ سلیمان در ینابیع المودة، ابن صباغ در فصول، و آلوسی در مختصر التحفه الاثنی عشریه، ص ۸

و دیگران تصریح کرده‌اند. او بخاطر همین شاگردی بود که اعتراف کرد: «دانشمندتر از جعفر بن محمد ندیده‌ام.»

۴- اشاره به زنده کردن محمد حنفیه به اذن خدا برای سید حمیری. منتهی‌الآمال، باب هشتم. در تاریخ حضرت صادق علیه‌السلام.

۵- نان بردن آن حضرت برای فقرای ظله بنی‌ساعده در شب. منتهی‌الآمال، باب هشتم. در تاریخ حضرت صادق علیه‌السلام.

هر کجا فرصتی مهیا شد	مثل ابری به ناله افتادی
یاد گهواره علی اصغر	یاد طفل سه ساله افتادی
هر زمان شیرخواره می‌دید	یاد طفل رباب می‌کردی
ناگهان بین روضه آقا جان	یاد بزم شراب می‌کردی
آخرش هم شبیه عاشورا	روضه‌های تو هم رقم خوردند
بی‌عبا و بدون عمّامه	پا برهنه کجا تو را بردند؟^۱
هر کجا رفته‌ای ولی آقا	معجری از سری کشیده نشد
جای شکرش هنوز باقی هست	سری از پیکری بُریده نشد
من بمیرم برای مظلومی	که سر از پیکرش جدا کردند
بی‌حیا ها سر امام را	جلوی مادرش جدا کردند
من بمیرم برای جسمی که	ته گودال زیر و رو کردند
پیش چشمان خواهرش زینب	نیزه را در گلو فرو کردند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: میثم مؤمنی نژاد

پا برهنه در پی مرکب دویدن مشکل است
آسمانی را به روی خاک دیدن مشکل است
دانه دانه مرگ را بر لب چشیدن مشکل است
ناله زن را ز پشت در شنیدن مشکل است
ده نفر با اسب در مقتل رسیدن مشکل است

نور را در کوچه ظلمت کشیدن مشکل است
آسمان گر بر زمین افتد، قیامت میشود
خوشه انگور، تیره چون دل منصور بود
خانه آتش گرفته، روضه‌خوان مادر است
قاتلی برادشت یک شمشیر... پیغمبر رسید

^۱. بیت زیر به جهت انطباق بیشتر با روایات معتبر تغییر داده شد

حرمت را شکسته‌اند آقا

شاعر: محمد حسین رحیمیان قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مدیون مرحمت شیخ الائمه‌ایم^۱ ما شیعه‌ایم و اَمّت شیخ الائمه‌ایم

سرشار از محبّت شیخ الائمه‌ایم ریزه‌خور کرامت شیخ الائمه‌ایم

ما را ولاش سینه‌زن و بی‌قرار کرد

بر کشتی نجات حسینی سوار کرد

آقا اگر نبود که آدم نمی‌شدیم از دودمان بانوی عالم نمی‌شدیم

این گونه بی‌قرار محرم نمی‌شدیم دل‌بسته‌های هیأت و پرچم نمی‌شدیم^۲

او عمر خود گذاشت که عاشق‌ترین شدیم

خواندیم قال صادق و روضه نشین شدیم

امشب دلم گرفته برای بقیع او خون گریه می‌کنم به هوای بقیع او

جان مرا گرفته عزای بقیع او امشب به یاد حال و هوای بقیع او

در مجلس مصیبت او گریه می‌کنیم

با فاطمه به غربت او گریه می‌کنیم

هم ماجرای آن در و دیوار زنده شد هم ماجرای آتش و مسمار زنده شد

هم بی‌کسی حیدر کرار زنده شد هم کینه مغیره و اشرار زنده شد

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ زیرا همانگونه که در قرآن آمده منت گذاشتن صفت مذمومی است و ائمه مبرای از این صفت هستند

عمری‌ست زیر منت شیخ الائمه‌ایم ما شیعه‌ایم و اَمّت شیخ الائمه‌ایم

۲. بیت زیر به جهت انتقال صحیح تر شعر تغییر داده شد زیرا همانگونه که مقام معظم رهبری نیز متذکر شدند هیچ گونه ریشه تاریخی یا روئی ندارد و بیشتر از صلیب گرفته شده است

این گونه بی‌قرار محرم نمی‌شدیم دیوانه علامت و پرچم نمی‌شدیم

ابن ربیع مثل مغیره است، بی‌حیاست

کارش همیشه طعنه و آزار و ناسزاست

ظالم، شکست حرمت بیت‌الحرام را لج کرد و بُرد پای پیاده امام را

آن مرد سالخورده و الا مقام را شاه بزرگ زاده با احترام را

او روی اسب و پای پیاده امام دین

در کوچه‌ها دوباره علی می‌خورد زمین

واویلتا به کوچه کشیده است ماجراش خاکی شبیه چادر زهر است جامه‌هاش

این حلقه‌های اشک، گرفته ره نگاش افتاده است لرزه چرا بین دست و پاش

پای پیاده ناله زند، یاد کربلاست^۱

این هتک حرمتش بخدا بدترین جفاست

شکر خدا که حضرت صادق سنان نداشت خولی و زجر و حرمله و ساربان نداشت

سیلی برای دختر شیرین زبان نداشت بزم شراب داشت ولی خیزران نداشت

شکر خدا که در جگرش نیزه‌ها نرفت

بعد از شهادتش بدنش زیر پا نرفت

۱. ابیات زیر به دلیل مغایرت با روایات معتبر حذف شد؛ موضوع احضار امام توسط منصور ملعون و ابن ربیع که سید بن طاوس در صفحه ۱۹۲ مهج الدعوات علامه مجلسی در بحارالأنوار ج ۴۷ ص ۱۹۵ شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ج ۲ ص ۱۳۹۳ و دیگر علما و مورخین آن را روایت کرده مدتها قبل از شهادت امام و در شهر بغداد اتفاق افتاده است نه در مدینه؛ و مطالبی همچون سجاده کشیدن از زیر پای امام، شکسته شدن نماز، تازیانه زدن؛ به زمین افتادن؛ پیچیدن امامه به دور گردن امام علیه السلام و دشنام ابن ربیع به حضرت زهرا نادرست است و مغایر این روایت معتبر است؛

پای پیاده ناله زند، یاد عمه‌هاش این پیرمرد شهر مدینه است کربلاش

شکر خدا که شهر مدینه سنان نداشت خولی و زجر و حرمله و ساربان نداشت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود اسدی

کس با خبر ز سوز دلم جز جگر نشد
 خانه در آن زمان؛ چو دلم پُر شرر نشد
 اینجا زنی ز ضرب لگد بی‌پسر نشد
 اما ز ظلم کرب و بلا بیشتر نشد
 با اینهمه بریده ز تن دست و سر نشد

از غربتم کسی بخدا با خبر نشد
 آتش گرفت خانه‌ام اما نه همچو دل
 وقتی که سوخت در، زن آبستنی نبود
 شد ظلم هرچه بر من و بر خانواده‌ام
 پای پیاده در پی مرکب دویده‌ام

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: مهدی رحیمی

ماه را در فهم خود در اشتباه انداخته
 هرکسی چشمی در این چشم سیاه انداخته
 صادق آل علی را هم به چاه انداخته
 پشت درب خانه‌ای آتش به راه انداخته
 چون به کوچه از شکاف در نگاه انداخته
 خویش را بر پهلوی یک بی‌گناه انداخته
 بین هر حرف خودش صدبار آه انداخته
 گاه بالا بُرده دستش را و گاه انداخته
 کربلای دیگری امشب به راه انداخته
 زیر پای زائرانش بارگاه انداخته
 بر فرازش گنبدی از جنس ماه انداخته

تا نگاهش را به روی قرص ماه انداخته
 روزگارش مثل شبهای پر از مهتاب شد
 نه فقط یوسف، که دست بی‌وفای روزگار
 باز هم تکرار کرده روزگار آن کوچه را
 چل نفر را دیده که پشت در یک خانه‌اند
 زهر هم مانند میخ تیز اما از درون
 زهر کاری کرده که شیخ الانمه وقت و عظم
 زهر کاری کرده که فرزند مثل مادرش
 پیرمردی خسته در گودال حجره با عطش
 هر امامی بارگاهش قد کشیده، این امام
 بارگاهی از سکوت و مرقدی از جنس دل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی انسانی

من سفرهام کباب، به غیر از جگر نداشت
جز داغ دل نصیب، جگر بیشتر نداشت
آنجا یزید و چوب تر و تشتر نداشت
یک تن امید دیدن روی پدر نداشت
سهمی دگر ز مادر خود این پسر نداشت
گر خانه سوخت، فاطمه‌ای پشت در نداشت

از مهر، آسمان مدینه اثر نداشت
«ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم»
بُردند اگر به بزم عدو نیمه‌شب مرا
از کودکان لرزه به پیکر فتاده‌ام
گویی مدینه رسم شده خانه سوختن
غم نیست خانه‌ام اگر آتش گرفت، شکر

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

دل مرا که بسی بود خون، نشانه گرفت
ز دیده‌ام همه شب اشک دانه دانه گرفت
که آتش از درو دیوار من زبانه گرفت
مرا به زمزمه و ناله شبانه گرفت
دل شب آمد و در کنج آشیانه گرفت
پی اذیت من بارها بهانه گرفت
که خصم تیغ به قتل در آن میانه گرفت
مرا به موج غم از مردم زمانه گرفت
که گه به زهر جفا گه به تازیانه گرفت
مقام و سروری و قدر جاودانه گرفت

ز هر طرف به کمان تیر غم زمانه گرفت
چو جدّ خویش علی سالها بخانه نشاند
هنوز خانه زهرا نرفته بود از یاد
سپاه کفر به کاشانه‌ام هجوم آورد
ز باغ فاطمه صیّاد، مرغ سوخته را
سر برهنه و پای پیاده بُرد مرا
هنوز خستگی راه بود در بدنم
هزار شکر که زهر جفا نجاتم داد
چه خوب اجر رسالت گرفت آل رسول
گرفت تا سمت نوکری ز ما «میثم»

شاعر: جواد محمد زمانی قالب شعر: ترکیب بند وزن شعر: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

چه شد که در افق چشم خود شقایق داشت	مدینه‌ای که شب پیش صبح صادق داشت
میان حوزه علمیه اختلاف نبود	که بهر رحلتش استاد، میل سابق داشت
و تا همیشه دگر بی‌مراد می‌مانند	چهار هزار مریدی که مرد عاشق داشت
به سمت مغرب اگر رفت عمر خورشیدش	هزار قلّه پُر نور در مشارق داشت
چه با شکوه غم خود به دل نهان می‌کرد	چه شکوه‌ها که از آن فرقه منافق داشت
به غیر داغ محرم گلی ز باغ نچید	چقدر روضه گودال در دقایق داشت
خلیل بود ولی آتشش سلام نشد	همان که در نفسش عطری از حدائق داشت
هزار طائفه آمد هزار مکتب رفت	و ماند شیعه که «قال الامام صادق» داشت

سخن به محضرش این است ای حقیقت علم

ندیده چشم زمانه طلوع این همه حلم

کدام بغض گلوگیر در پگاهت بود	که رو به پنجره آسمان نگاهت بود
هنوز در تب شمشیر علم و حکمت توست	حریم مدرسه‌هایی که رزمگاهت بود
گواه گفته‌ام این نخل‌ها که همچو علی	شب مدینه پر از بغض سر به‌چاهت بود
نمانده جز گل لاله به باغ ابراهیم	که بین خانه فقط شعله‌ها پناحت بود
چنان به نیمه‌شب می‌شکست حرمت تو	که قلب دشمن تو نیز عذرخواهت بود
چه خوب می‌شد اگر دست کم سه شمع و ضریح	به قبر ساده ارواحنا فداهت بود

برای غصه تو کاش جای صبری بود

و دست کم به مزار تو سنگ قبری بود

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

دل‌های دوستان همه صحن و سرای تو
گرم زیارت حرم با صفای تو
خاک بقیع نه! دل ما گشت جای تو
تا در کنار قبر تو گریم برای تو؟
با آنکه بود عرش خدا جای پای تو
خاموش شد چگونه صدای دعای تو
ای پاره‌های دل، گل بزم عزای تو
می‌کرد گریه ختم رسل در قفای تو
ای جان عالمی همه بادا فدای تو
آگه کسی نگشت به غیر از خدای تو

ای اشک چشم ما همه وقف عزای تو
چشم سوی مدینه دلم جانب بقیع
از لحظه‌ای که خاک لحد بر تو چیده شد
آیا در بقیع شبی باز می‌شود
بردند دست‌بسته تو را سوی قتلگاه
ای صد مسیح زنده ذکر شبانه‌ات
آخر ز زهر کین جگرت پاره پاره شد
تشییع شد چو پیکر پاک تو تا بقیع
چون شمع، آب شد بدنت از شرار زهر
تنها نه میثم از غم و اندوه و غربتت

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن فعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: سید رضا مؤید

جگری سوخته یاد از جگر سوخته کرد
باز هم از اثر زهر جفا؛ سوخته بود
زهر منصور به جانش شرر انداخته بود
آتش از چار طرف خانه او را به میان
راه می‌رفته و می‌گفت منم پور خلیل
یاد آتش زدن خانه زهرا می‌کرد
با دلش زهر چه کرده است خدا می‌داند
رونق دیگر از او یافت گلستان بقیع

داغ صادق شرر سینه‌ام افروخته کرد
جگری سوخته کز داغ بر افروخته بود
آن امامی که لوای شرف افراخته بود
آه از آن روز که بگرفت ز طاغوت زمان
و ندر آن خرمن آتش، ولی ربّ جلیل
شعله را چون به در خانه تماشا می‌کرد
آن که هم ظاهر و هم باطن ما می‌داند
چارمین قبله عشق است به دامن بقیع

شاعر: سید پوریا هاشمی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعّلن

بنام نون و قلم دست من قلم دادی و شکر حق که دوباره به سینه دم دادی^۱
 زیاد از سر من بود هرچه کم دادی هرآنچه بود به تو تا که رو زدم دادی
 به یمن منبر تو شیعه‌ام مسلمانم
 اگر رئیس تویی جزو زیر دستانم
 کبوترم! شده‌ام باز هم هوایی تو رسیده‌ام بخدا من ز آشنایی تو
 حسینی‌ام ز روایات کربلایی تو به سینه سنگ تو دارم منم فدایی تو
 کسی نبرده مرا تا خدا تو میبری‌ام
 خوشم که شیعه از شیعیان جعفری‌ام
 برو به منبر و تصویری از غدیر بساز برای نشر ولای علی سفیر بساز
 هزار مجتهد از مردم فقیر بساز ز راه یا که مفضل، ابوبصیر بساز
 مقام مرجعیت بین عالمان داری
 تو نور جلد به جلد بحار الانواری
 ز یارب تو رسیده است فیض یارب ما علی علی لب تو رسیده بر لب ما
 گره به نام تو خورده‌ست کل مذهب ها به حکم تو شده گریه عیار مکتب ما
 شب است و بر سر خاکت نشان نداری تو
 غریب مانده‌ای و روضه‌خوان نداری تو

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ایراد محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور رفع ایراد موجود و حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید، شایسته نیست با این الفاظ امام را مورد خطاب قرار داد

خبر رسید که درست دوباره خلوت شد دوباره روزی آقای شهر غربت شد
خدا کند که بمیرم به تو جسارت شد به پیش چشم همه با تو تند صحبت شد

برای کشتن تو نقشه ها کشید، ای وای^۱

و از نیام سه بار تیغ را کشید، ای وای

چه عمه‌ای که گرفتار نیزه داران بود هلال یک شبه‌اش روی نیزه تابان بود
میان آنهمه نامرد سخت حیران بود برای دیدن او کوفه راهبندان بود

چه عاشقانه وفاداری‌اش محک میخورد

و یک تنه عوض صد نفر کتک میخورد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: حسن لطفی

آتش گرفته بار دگر آشیانه‌ات	چون شعله‌ها گرفته‌ام امشب بهانه‌ات
هر گوشه‌ای که می‌نگرم خاطراتِ توست	اینجا پُر است گوشه به گوشه نشانه‌ات
دیوار و دود و آتش و لبخندهای شوم	حالا شده‌ست خانه من روضه خانه‌ات
امشب که کودکان ز پی‌ام گریه می‌کنند	اُفتاده‌ام به یادِ تو و نازدانه‌ات
یک سو تویی و عمه‌ام و گریه‌های او	یک سو کسی که باز زند تازیانه‌ات
آخر جدا شد از کفِ تو دامنِ علی	ای وای من شکسته مگر دست و شانهِات

۱. ابیات زیر به دلیل مغایرت روایی و مستند نبودن تغییر داده شد و همچنین دو بند آخر به دلیل مستند نبودن حذف شد؛ در شهادت امام صادق علیه السلام چند نکته را باید توجه کرد ۱- واقعه احضار امام توسط منصور و به واسطه ابن ربیع در بغداد اتفاق افتاده است نه مدینه و این موضوع مدت‌ها قبل از مسمومیت و شهادت امام بوده و هیچ ارتباطی به موضوع شهادت امام علیه السلام ندارد ۲- موضوع سجاده از زیر پای امام علیه السلام کشیدن؛ به دیوار خوردن؛ تازیانه زدن؛ به زمین افتادن؛ پیچیدن امامه به دور گردن امام علیه السلام؛ فحاشی ابن ربیع به حضرت زهرا و ... صحیح نیست و مغایر روایات معتبر است

شاعر: علی اکبر لطیفیان

قالب شعر: چهار پاره

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فعِلن

آن امامی که حضرت جبریل
 کوچه‌ها را همین که طی می‌کرد
 با ارادت تمامی ارکان
 بر قد و قامت کهن سالش
 نفس قدسی پُر اعجازش
 جانماز «فرشته بارانش»
 حرف هایش برادر قرآن
 از همان مال فاطمی خودش
 در و دیوار خانه آقا
 به خدا خانه نیست این خانه
 این حسینیه‌ای ست که مردم
 هر شب جمعه بین این خانه
 از سر بی‌کسی و بی‌یاری
 بهر غم‌های مادرش آن قدر
 آی مردم! دویدن آقا
 آی مردم! شکستگی دلش
 خوب شد شب شد و تو را بردند
 خوب شد در شلوغی این شهر
 گریه کردی و زیر لب گفتی
 آه... پیراهنم شده خاکی

زائر غربت نگاهش بود
 صد فرشته کنار راهش بود
 پیش پایش خشوع می‌کردند
 آسمان‌ها رکوع می‌کردند
 مایه اعتبار عیسی بود
 افتخار تبار عیسی بود
 سخنش بوی «آئما» می‌داد
 خرجی راه کربلا می‌داد
 وقف مرثیه‌های عاشورا است
 این حسینیه بنی الزّهر است
 از حضورش ستاره می‌گیرند
 روضه شیر خواره می‌گیرند
 در و دیوار خانه یارش شد
 گریه کرد، عاقبت دچارش شد
 از نفس‌های خسته‌اش پیداست
 از صدای شکسته‌اش پیداست
 دور تا دور شهر گردانند
 کوچه کوچه تو را نچرخانند
 این تو و ریسمان و این سر من
 آه... افتاده است پیکر من

شاعر: سید محسن علوی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

شش دانگ دل از روز ازل خورده به نامت
تاریخ شده از نفست پُر که به این شکل
تو معدن علمی و عجب نیست بگویم
کهنه نشده رنگ سخن‌های تو هرگز
از فایده عمق کلام تو همین بس
شمشیر تو آن روز قلم بود ازین رو
قربان غلامت که اگر رفت به آتش
شیرینی عمر تو در آتش به گمان سوخت
مانند حسین بن علی داخل گودال

شش جرعه خدا ریخته می داخل جامت
امروز رسیده است به ما عطر امامت
علامه دهرند غلامان غلامت
شخصی نرسیده ست به فحوای کلامت
صد شیخ مفید است سر درس هشامت
آمیخته با جوهر علم اصل قیامت
از بین تنور آمده بیرون به سلامت
دنیا شده اینطور اگر تلخ به کامت
لب تشنگی و درد شده حُسن ختامت

شاعر: محمد حسن بیات لو

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

بُردند برای همه دنیا خبرش را
حتی رمقی نیست به دستان ضعیفش
هم سن زیادش سبب خستگی‌اش شد
اطفال و عیالش همگی دل نگرانند
آنشب که پی مرکب دشمن به زمین خورد
بی‌حرمتی و بی‌ادبی شد به مقامش
آنقدر تنش آب شده گوشه بستر
عمریست برای دل خود روضه گرفته
سخت است برایش که فراموش نماید

غمنامه‌ای از سرخی چشمان ترش را
آتش زده زهری همه بال و پرش را
هم شعله زده زهر تمام جگرش را
سوزانده ز آتش همه دور و برش را
آنشب که شکستند گمانم کمرش را
بدجور شکستند دل شعله ورش را
دیدند همه حال بد محتضرش را
پُرکرده غم کوچه فضای سحرش را
آن مادر و آن ناله در پشت درش را

شاعر: سیدپوریا هاشمی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

از حدیث لوح می‌آید مقامات اینچنین که ندارد هیچ کس جز تو کرامات اینچنین
مانده در توصیف یک شأن تو ابیات اینچنین سالها محکوم عشق توست، نیات اینچنین

تا ابد مرئوس مائیم و ریاست با شما
ناز شصت هرکسی ما را رسانده تا شما

انقلاب علم، با کرسی درست پا گرفت بحث و استدلال از عصر شما بالا گرفت
فقه ما از نور فقه جعفری معنا گرفت میشود جزء مفاخر هرکس اینجا جا گرفت

راه گم کرده کنارت راه پیدا می‌کند
از دمت پیر زنی کار مسیحا می‌کند

آبروی پرچم در اهتزاز ما تویی از بقیه بی‌نیازیم و نیاز ما تویی
ما همه اهل نمازیم و نماز ما تویی پس شفاعت کن که تنها چاره‌ساز ما تویی

بانی ترویج عاشورا تویی! پس بی‌گمان
خانه‌ات یعنی حسینیه شما هم روضه خوان

مجلس درست شلوغ و خانه‌ات خلوت شده سهم تو در این دیار آشنا غربت شده
باز هم پشت دری لب‌ریز جمعیت شده خانه امن الهی سلب امنیت شده

آتشی از خانه زهرا به این در هم رسید
ارث دست بسته حیدر به جعفر هم رسید

پیرمرد شهر از دارالعباده رفتنیست نور حق با عده‌ای ابلیس زاده رفتنیست
دستهایش بسته شد پس بی‌اراده رفتنیست بی‌عمامه بی‌عبا پای پیاده رفتنیست

کوچه در کوچه به پشت اسب حالا میدوی
پیش چشم مردمی بی‌عار تنها میدوی

گرچه کوچه گردی و دست تو بند سلسله ست راستی آقا بگو دور شما هم هلهله ست؟
 راستی بر پای تو از خار صحرا آبله ست؟ راستی آقا دلت دلواپس یک قافله ست؟
 نیزه داری هم اگر باشد سری بر نیزه نیست
 قلب هجده پاره پیغمبری بر نیزه نیست

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: غزل وزن شعر: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن

بر جان آفرینش منصور زد شراره	قلب امام را کرد، با زهر پاره پاره
شوال شد محرم بالله قسم از این غم	باید که ناله خیزد از قلب سنگ خاره
بر آن عزیز حیدر این بود ارث مادر	کز خانه اش به گردون بالا رود شراره
در بین راه آن شب جانش رسید بر لب	از بس که دید آزار از خصم دون هماره
او روی زین نشسته حضرت به حال خسته ^۱	این پشت سر پیاده او پیش رو سواره
یا مصطفی! نگاهی از دل بر آر آهی	بر پاره تن خود یک لحظه کن نظاره
با قتل صادق تو قرآن ناطق تو	داغ تو در مدینه تکرار شد دوباره
دشمن شراره اش ریخت در سینه لحظه لحظه	منصور بارها کرد بر قتل او اشاره
هر چند دخترانش دیدند داغ بابا	دیگر نبردشان خصم از گوش گوشواره
گردید ماه رویش در ابر خاک، پنهان	دیگر نداشت بر تن از زخمها ستاره
میثم امام صادق مظلوم از این جهان رفت	با رنج بی حساب و با درد بی شماره

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و انتقال بهتر معنای شعر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

او روی زین نشسته این با دو دست بسته این پشت سر پیاده او پیش رو سواره

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فعلن

همان امام که احیا نمود مکتب را
 به علم و حکمت و ایمان خویش روشن کرد
 ز انقلاب کلامش، کمال حاصل شد
 به نور علم و عمل پرورید در عالم
 بنای حوزه اگر باقرالعلوم گذاشت
 حیات مکتب شیعه حدیث و قرآن است
 ز بعد کرب و بلا، بعد باقر و سجاد
 میان محفل علمی ز ظلم دشمن گفت
 رواج داد که راه عروج ما روضه است
 گناه شیخ الائمه چه بود ای مردم
 شبیه حیدر کرار دست او بستند
 دوباره وقت نماز و هجوم نامردان
 چرا کسی نگران امام پیرش نیست
 میان آن همه شاگرد یک نفر نشنید
 امام مفترض الطاعه را پیاده کشاند
 به روی صادق دین ناسزا! زبانم لال
 هنوز تهمت بی دین به اهل دین رسم است
 به یاد تاول پای سه ساله که افتاد

بنا گذاشت به عالم ستون مذهب را
 در آسمان امامت هزار کوکب را
 نجات داد ز بیداد، هر معذب را
 هزارها خلف صالح و مهدب را
 به فقه جعفری آراست صادقش لب را
 که هر دو علت بالندگیست مذهب را
 شکست صادق دین پشت ظلمت شب را
 به اهل بیت، هدایت نمود اغلب را
 ادا نمود حقوق حسین و زینب را
 شکست دشمن او آن دل مقرب را
 شبیه فاطمه در شعله گفت یارب را
 دوباره بی ادبی سیدی مؤدب را
 کجاست دادرسی، غربت لبالب را
 صدای بغض گلوی رئیس مذهب را
 برای خویش مهیا نمود مرکب را
 خدا عذاب کند دشمن مکذب را
 هنوز فتنه برَد مردم مذبذب را
 مرور کرد همه روضه های آن شب را

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسین رحیمیان

دست زهرا وسط عرش به روی سر خورد
 چه قدر خون دل از کینه این لشکر خورد
 غصه‌هایی که در این شهر بلا، حیدر خورد
 داغ آن ضربه آنروز که بر مادر خورد
 کشته‌ای بود که بر حنجره اش خنجر خورد

آتشی باز فراهم شده و بر در خورد
 به همه اهل جهان موی سفیدش می‌گفت:
 داشت با آن همه اندوه، تجسم می‌کرد
 بی‌قرار است چرا او؛ نکند تازه شده
 خانه سوخته‌اش ارثیه از خیمه گه

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: پوریا باقری

السلام ای زاده خیرالنسا
 السلام ای دستگیر هر گدا
 ای شکوه آیه‌های هل اتی
 بهترین مشکل گشای کار ما
 سخت شد کار تو با منصورها
 روضه دار دائم خون خدا
 سوختی با خیمه‌های کربلا
 گریه می‌کردی به حال مرتضی
 اهل بیت تو ندید این قصه را
 آه از شمر و سنان بی‌حیا
 اُف بر این کوفیان بی‌وفا
 آن سری که قطع کردند از قفا

السلام ای صادق آل عبا
 السلام ای عالم علم نبی
 عالم از نور وجودت روشن است
 این احادیثی که از تو می‌رسد
 خون دل خوردی تو در دوران خود
 خانه‌ات بیت الحسین شهر بود
 خانه‌ات آتش گرفت و سوختی
 بارها با دست بسته بردنت
 کشتنت اما خدا را شکر که...
 آه از داغ حسین و خواهرش
 خواهرش می‌گفت با سوز دلش
 مادرش بر سر زنان بالای سر

شاعر: سید پوریا هاشمی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

منبر شرف گرفت ز نام مطهرت صدها ابوبصیر گدایند بر درت

هرکس نشست چند دقیقه بر ابرت عیسی شدست از نفس ذره پرورت

بالم شکسته حال مرا روبراه کن

یا سیدی به خاک رهت هم نگاه کن

ای منشاء نزول عطای خدای ما با تو گرفت رنگ اجابت دعای ما

خالیست در بقیع غریب تو جای ما هستند زیر دین شما حوزه‌های ما

خورشید علم حضرتتان را افول نیست

جز تو کسی معلم فقه و اصول نیست

اذنی بده که شیعه محزونتان شوم عقلی بده که عاشق مجنونتان شوم

چشمی بده که زمزم و جیحونتان شوم یا ایها العزیز که هارونتان ^۱ شوم

من را ز لطف وارد هُرم تنور کن

این روسیاه را ز کرم غرق نور کن

خالی نرفت دست گدا از مقابلت بسته نشد بروی کسی درب منزلت

ایوب دست بوس شکیبایی دلت هستند شیعیان تو از فاضل گلت

ما زیر دین جعفر آل محمدیم

شاهیم چون که نوکر آل محمدیم

گنبد طلا و صحن تو در قلب شیعه‌هاست در قلب ما حریم شما عین کربلاست

هر لحظه اشک و سینه‌زنی روضه‌ای بیاست گلدسته و ضریح تو چون مشهد الرضاست

زائر که نیست دور و بر قبر خلوتت

جز مادرت که آمده امشب زیارتت

دشمن حریم خانه‌ات آخر شکست آه^۱ پیش نگاه خلق تو را دست بست آه

یاد مدینه بر دل زارت نشست آه، در بین کوچه بند دلت را گسست آه

یاد دمی که مادر سادات را زدند..

یاس شکسته را وسط کوچه‌ها زدند

دنبال مرکبی و توانی نمانده است پای پیاده قوت جانی نمانده است

راهی برای اینکه بمانی نمانده است تاب و توان که روضه بخوانی نمانده است

لبریز درد بودی و حالت خراب بود

قلبت به یاد زینب و بزم شراب بود

یاد دمی که دور حرم ازدحام شد آل رسول وارد بازار شام شد

اخت الحسین وارد بزم حرام شد بالش شکسته از اثر سنگ بام شد

داغی عجیب را به دل آسمان زدند

پیش نگاه او به لبی خیزران زدند

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مستند نبودن و یا تحریفی بودن مطالب و مغایرت با روایات معتبر؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید؛ موضوع احضار امام توسط منصور ملعون و ابن ربیع که سید بن طاوس در صفحه ۱۹۲ مهج الدعوات علامه مجلسی در بحارالأنوار ج ۴۷ ص ۱۹۵ شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ج ۲ ص ۱۳۹۳ و دیگر علما و مورخین آن را روایت کرده مدتها قبل از شهادت امام و در شهر بغداد اتفاق افتاده است نه در مدینه؛ و مطالبی همچون سجاده کشیدن از زیر پای امام، شکسته شدن نماز، تازیانه زدن؛ به زمین افتادن؛ پیچیدن امامه به دور گردن امام علیه السلام و دشنام ابن ربیع به حضرت زهرا نادرست است و مغایر این روایت معتبر است؛

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: مهدی مقیمی

ای صحن خاکی حرمت دلرباترین	گرد و غبار مرقد تو کیمیاترین
در ذهن ما حریم شما فوق جنت است	ای گنبد نداشته تو طلا ترین
با احترام به نجف و مشهدالرضا	صحن بقیع خلوتتان با صفاترین
با استناد اینکه همه نور واحدید	صادق ترین، عزیز ترین، با خداترین
دو مادر و چهار امامید در بقیع	با غصه ها و درد علی آشناترین
هستید در مدینه پس از این هزار سال	ام البنین و فاطمه را مبتلاترین
ما هر چه خواستیم ز دستت گرفته ایم	بوده همیشه لطف تو بی انتهاترین

خاکش شفاست مدفن تو یابن فاطمه

دست همه به دامن تو یابن فاطمه

پیداست در جمال تو تصویر اهل بیت	ز هرا جوانترین و تویی پیر اهل بیت
درس کلام و فقه و اصولت زبانزد است	ای ناشر علوم فراگیر اهل بیت
عالم ز دانش تو مسلمان شناس شد	بی انتهاست جاده تأثیر اهل بیت
اسلام با تو و پدر تو رواج یافت	در تو ظهور یافته تدبیر اهل بیت
گاهی شده است علم تو روشنگر علوم	گاهی شده است علم تو شمشیر اهل بیت
در دستتان سپرده خدا هر چه هست و نیست	فی الجمله عالم است به تسخیر اهل بیت
شیخ الإِئِمّه را ز چه بُردند نیمه شب	با غم، رقم زده شده تقدیر اهل بیت

مانند ابر، چشم خلائق گریسته

عالم برای حضرت صادق گریسته

شیطان و باز کوچه اجداد فاطمه	ابن ربیع و خانه اولاد فاطمه
بی حرمتی به ساحت فرزند بوتراب	صبر است بس که حُسن خداداد فاطمه

نیمه شب است و روضه مادر به پا شده
 بیخود نبود پشت در و بین شعله ها
 هنگام رفتنش چو علی بین کوچه ها
 بیش از علی و فضا و اسماء و زینبش
 از کوچه ها به آل علی ظلم، باب شد
 پشت در است نقطه میعاد فاطمه
 افتاد ناگهان پسرش یاد فاطمه
 آقا نیاز داشت به امداد فاطمه
 میخ در است شاهد فریاد فاطمه
 یا رب ز دشمنان، بستان داد فاطمه
 ما را برای گریه بر تو محک زدند
 با نام مادر تو به روضه نمک زدند

وزن شعر: مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسن بیات لو

کسی که حکم ولا از خود پیمبر داشت
 کسی که نور نگاهش زلال باران بود
 کسی که نیمه شب حرمتش شکسته شد و
 سه بار دشمن او قصد جان او را کرد
 زمان سوختن خانه اش گمان دارم^۱
 دلی شبیه بهشت خدا معطر داشت
 میان قاب دوچشمش همیشه کوثر داشت
 دلی شکسته و چشمی ز غصه ها تر داشت
 ولی ز ترس پیمبر از او نظر بر داشت
 دل خودش به کنار حرم سرایش سوخت
 در آن کشاکش و در بین آن همه آتش
 به یاد ساعت آخر میان قربان گاه
 و باز پیش دو چشمان او مجسم شد
 دلی ز داغ اینکه در آن خانه چند دختر داشت
 دلی به یاد غم کربلا چه مضطر داشت
 که شمر آمد و قصد بریدن سر داشت
 کسی که نیت حمله به سمت معبر داشت

^۱ . بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما به دلیل مستند نبودن مطالب و مغایرت با روایات معتبر؛ پیشنهاد می کنیم به منظور اجتناب از گناه تدلیس یا تحریف سخنان ائمه؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

زمان سوختن درب خانه اش تنها نفس نفس روی لبها نوای مادر داشت

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: مربع ترکیب

شاعر: امیر عظیمی

امروز، روز ناله و اندوه و ماتم است روز عزای اشرف اولاد آدم است
چیزی شبیه روز حسین و محرم است باز این چه شورش است که در خلق عالم است

ای دل که در حریم تو اندوه کربلاست

اندوهبار حضرت صادق، دل خداست

هفت آسمان برای غمش گریه می‌کنند دور مزار بی حرمش گریه می‌کنند
در زیر پرچم و علمش گریه می‌کنند سینه زنان ز سوز دمش گریه می‌کنند

زانو بغل نموده، ملالی گرفته‌اند

کروبیان چه اشک زلالی گرفته‌اند

در این عزا برای تأمل مجال نیست این رزق گریه بی غم آقا حلال نیست
اشکت بدون حضرت صادق زلال نیست در بارگاه قدس که جای ملال نیست

سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است

ای شیعه این عزا، چو عزای محرم است

شد سرنگون ز باد مخالف چراغشان آفت رسیده از در و دیوار باغشان
آن آتشی که سر زده آمد سراغشان داغی نهاده بار دگر روی داغشان

نقاش سرنوشت قلم را چه بد کشید

آتش دوباره از در و دیوار قد کشید

شیخ‌الائمه غم ایام دیده را مرد مدینه مانده ماتم چشیده را
این زاده حسین شه سر بریده را این پیرمرد خسته قامت خمیده را

ابن ربیع از چه به آزار می‌برد

در کوچه، بی عمامه و دستار می‌برد

هر چند روضه شمع تنش را مذاب کرد او را به بر گرفت چنان شعله، آب کرد
چشم امام را که سراسر شراب کرد زهری رسید آخر و او را کباب کرد
انگور زهر بار به داد دلش رسید
منصور عاقبت به مراد دلش رسید
هرچند بستری است، غمش سر نمی‌رسد هنگام مرگ هم کرمش سر نمی‌رسد
اندوه شعله ور ز دمش سر نمی‌رسد این روضه بی‌حسین به آخر نمی‌رسد
جدم حسین با لب تشنه شهید شد
با ضربه‌های نیزه و دشنه شهید شد
در قتلگاه ولوله شد، وای عمه‌ام دور تنش چه غلغله شد، وای عمه‌ام
وقت سرور حرم‌له شد، وای عمه‌ام لشگر به سمت قافله شد، وای عمه‌ام
این‌ها ز مردهای حرم سر گرفته‌اند
از بانوان قافله زیور گرفته‌اند

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمود ژولیده

بارها سینه سوزان مرا سوزاندند وقت و بی‌وقت دل و جان مرا سوزاندند
هر شب و نیمه شب آزار دلم میدادند در خفا قلب پریشان مرا سوزاندند
پا برهنه برده بودند مرا از حرمم حرمت پیری و عنوان مرا سوزاندند
من به دنبال سر آسترشان ذکر به لب سوز ذکر لب عطشان مرا سوزاندند
گرچه دیدند که بر کرب و بلا می‌گیریم باز هم دیده گریان مرا سوزاندند
به خدا بر جگرم زهر جفا مرهم بود گرچه از کینه دل و جان مرا سوزاندند

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

چون نور ذوالجلال به دل جلوه‌گر شود
 وقتی فیما سیوف خذینی نگفته است
 وقتی خدا نخواست تو را کشته بنگرد
 امر خدا نبود سرت را جدا کنند
 هر چه امیر کفر غضب بیشتر کند
 ای واجب الاطاعه به مظلومی تمام
 هر بار قصد جان تو را کرد دشمنت
 جدّت نمی‌گذاشت تو را لطمه‌ای رسد
 این‌جاست که مسیر شهادت شود عوض
 شکر خدا اسیر نشد اهل بیت تو
 می‌خواست فکر داغ دل فاطمه کند
 این زخم‌ها به سینه زهرا قدیمی است
 (آتش به آشیانه مرغی نمی‌زنند)
 این رهنان به خانه چرا در نمی‌زنند
 این مردم مدینه مگر باز مرده‌اند؟!
 غافل اگر ز راه ولی خدا شویم

تیغ ستم به نور، کجا کارگر شود؟
 شمشیرها به جسم امامی مگر شود؟
 حتی عبا و پیرهنش هم سپر شود
 می‌خواست تیغ دشمن تو بی‌خطر شود
 أبهت ولی خدا بیشتر شود
 می‌رفت جان تو که به تیغ شرر شود
 می‌دید مصطفی غضبش بیشتر شود
 می‌خواست سوز کربلا بیشتر شود
 مسموم زهر کینه امامی دگر شود
 ورنه دوباره روضه غارت خبر شود^۱

زهری فقط بیاید و زخم جگر شود
 این‌جاست وقت روضه دیوار و در شود
 باز این چه فتنه‌ای است حرم شعله‌ور شود؟
 جبرئیل هم اجازه‌اش از راه در شود
 دست امام خسته چرا بسته‌تر شود؟
 سلطان جور، قافله را راهبر شود

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما با توجه به وجود ضعف محتوایی در عدم رعایت شأن اهل بیت؛ پیشنهاد می‌کنیم به منظور حفظ بیشتر حرمت و شأن اهل بیت که مهمترین وظیفه هر مداح است؛ بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

فتنه اگر ز حد گذرد در دسر شود
 شاید که شام تیره شیعه سحر شود
 پس لرزه‌های فتنه گران بی‌اثر شود
 باید هنوز مهدی ما خون جگر شود

در فتنه‌ها سلاح محبین بصیرت است
 باید شجاع بود و ز ارزش دفاع کرد
 دست دعا به سوی خدا چون برد ولی
 وقتی که عاشقانه ز دین دم نمی‌زنیم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

جان وجود در گرو یک اشارات
 قدوسیان مدیحه سرای همارهات
 هر لحظه از گذشت زمان یک هزارهات
 دانش‌سرای دهر بُود یادوارهات
 مشتاق حُسن و شیفته یک نظارهات
 قرآنی و بُود سُور بی‌شمارهات
 انوار علم می‌دمد از هر ستارهات
 نور کمال موج زد از گاهوارهات
 دل‌های عارفان همه دارالزیّارهات
 رحمی نکرد بر جگر پاره پارهات
 منصور گشت باعث قتل دوبارهات
 جز صبر در برابر منصور چارهات
 از شعله‌های خانه زهرا شرارهات
 می‌برد ای سلاله زهرا سوارهات
 ای سوخته ز سوز جگر سنگ خارهات

ای چشم علم خاک قدوم زُرهات
 سبّوحیان فریفته ذکر دایمت
 هر کشف تازه جلوه‌ای از نور دانشت
 دانش هر آنچه پیش رود در قفای توست
 این چار مام و هفت آب و هشت جَنّتند
 شیخ الاِئمه صادق آل محمّدی
 تو آن سپهر معرفت استی که تا ابد
 تنها نه در کهولت سن یا که در شباب
 باب حوائج همه باب البقیع توست
 منصور داد زهر، تو را ای امید دل
 یک بار گشت ابن ربیعت میان راه
 بودی تو چاره ساز همه عالم و نبود
 تنها نسوخت بیت تو کافتاد بر جگر
 جانّت به لب رسید چه می‌شد اگر عدو
 میثم اگر ز سوز تو افروخت نی عجب

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مسمط

شاعر: غلامرضا سازگار

ای اساتید دو گیتی طفل ابجد خوان تو نور دلها تا ابد از مشعل عرفان تو
علم هستی گوهری از بحر بی پایان تو عقل و عشق و روح محو و مات و سرگردان تو
آفرینش در کنار سفره احسان تو
جان جان عالم استی جان ما قربان تو
ای تمام علم حرفی ناتمام از مکتبت ای مسیحای سخن را روح از یاد لب
بوده درسی بر بشر هر لحظه روز و شب یک جهان توحید پنهان در نوای یا رب
نور دانش می فشانند تا قیامت کوکبت
صد فلک انوار پیدا در لب خندان تو
ای که در مخلوق سر تا پا جمال خالق خود زبان حق و قرآن را زبان ناطقی
درد بی درمان جانها را طبیب حاذقی تا ابد استاد انسانها کما فی السابقی
صدق را مصداق و مولانا امام صادقی
راستی مانند گل می روید از بستان تو
کرسی تدریس تو در سینه ایمان پرورد همچنان هارون مگی ها مسلمان پرورد
مؤمن طاق و هشام و ابن نعمان پرورد چون ابو حمزه چراغی بس فروزان پرورد
هم مفضل هم ابان هم ابن حیان پرورد
می دمد انوار دانش از لب عمران تو
رازهای ناشفته در مکنون تواند اهل دانش تا قیامت حشر و مدیون تواند
هر کجا علمی فرا گیرند ممنون تواند علم و تفسیر و اصول و فقه، مرهون تواند
چار اصل محکم از منشور قانون تواند
بوده این هر چار را سر در خط فرمان تو

بی‌خزان مانده است و می‌ماند بهار علم تو مجلسی‌ها لاله‌ای از لاله‌زار علم تو
 شیخ طوسی شهروندی از دیار علم تو صاحب کافی است مرغ شاخسار علم تو
 هر فقیهی قطره‌ای از جویبار علم تو
 دستشان از دور و از نزدیک بر دامان تو
 تو ولی‌اللهی و آئینه پیغمبری در شجاعت در فصاحت در بلاغت حیدری
 فاطمه یا مجتبائی یا حسین دیگری نور چشم سید سجاد و نجل باقری
 هم ابو عبداللهی هم صادقی هم جعفری
 صدق، شاهینی بود بر کفه میزان تو
 ای به روز بی‌کسی یار همه بی‌یارها دیده از منصور دون بیدادها؛ آزارها
 حمله‌ور بر خانه‌ات خصم ستمگر بارها شعله‌ور از خانه‌ات چون بیت زهرا نارها
 اشک افشانند بهر غربت دیوارها
 بلکه آتش بود در بیت الولا گریان تو
 برد با پای پیاده دشمن کین گسرت نه ردا بر دوش بود و نه عمامه بر سرت
 ضعف بر تن، ذکر بر لب، اشک در چشم ترت بارها می‌خواست جان گردد جدا از پیکرت
 بود خالی آن دل شب جای زهرا مادرت
 تا ببیند بر تو چون بگذشت از عدوان تو
 تا کند با قتل؛ منصور روز خلق شام بارها شمشیر خود آورد بیرون از نیام
 کرد بهر کشتنت با خشم و قهر از جا قیام دید ناگه پیش رویش حضرت خیرالانام
 زد نهیبش کی ستمگر دست بردار از امام
 ورنه گیرم جان و سوزم مسند و ایوان تو

عاقبت شد از اشرار زهر اعضای تو آب ریخت در قلب تو آتش رفت از جسم تو تاب
گشت با مرگت مدینه صحنهٔ یوم الحساب آسمان فضل بودی سر نهادی بر تراب
عالمی در سایه اما تربتت در آفتاب
چشم میثم نه؛ جهان گردیده اشک افشان تو

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد جواد شیرازی

چشمم به دست رحمت شیخ الائمه
از خاک پای حضرت شیخ الائمه
جانم فدای نهضت شیخ الائمه
از بحث و علم و حکمت شیخ الائمه
بی‌بهره است از رحمت شیخ الائمه
یک عمر گشتم زحمت شیخ الائمه
آقا شدم با عزت شیخ الائمه
خادم شدن با دعوت شیخ الائمه
تحت لوای «هیئت شیخ الائمه»
از دردها و غربت شیخ الائمه
امروز آمد نوبت شیخ الائمه
... بُرده توان و طاقت شیخ الائمه
کردند هتک حرمت شیخ الائمه
در روضه خم شد قامت شیخ الائمه
در بین مقتل غارت شیخ الائمه
بازی نشد با غیرت شیخ الائمه

دارم هوای تربت شیخ الائمه
منت خدایی را که ما را خلق کرده
اسلام ناب جعفری سرمایه ماست
شاگردهای مکتبش روزی گرفتند
هرکس نمازش را سبک دارد بداند
کنونا لنا زینا... ولی ای وای بر من
با اینکه سربارش شدم دیدم کریم است
می‌چسبد آخر یک جهادی در مدینه
یک روز «دسته» می‌برم در کوچه‌هایش
وقتش رسیده باز هم روضه بخوانم
دیروز حیدر دست بسته، بی‌عمامه،
پای برهنه پشت مرکب‌ها دویدن...
بر مو سفیدان ناسزا گفتن روا نیست
صاحب عزای روضه‌های کربلا بود
شکر خدا که دخترش اینجا ندیده
شکر خدا که اهل بیتش را نبردند

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مسدس ترکیب وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

ای خوشه‌ای ز خرمن فیضت تمام علم با منطق تو اوج گرفته مقام علم
پرواز کرده دور سرت مرغ بام علم برپا به پای کرسی درست قیام علم
با صد زبان به علم کلامت سلام علم هر جا که علم بود تو بودی امام علم

تو وارث کمال و جلال محمدی

مصدق صدق و صادق آل محمدی

میلاذ دانش از نفس مشک بوی توست آئینه تمام کمالات روی توست
یادآور رسول خدا خلق و خوی توست دارالشفای هر دل بیمار کوی توست
پیوسته علم تشنه لب آب جوی توست گلاژه‌های وحی پر از رنگ و بوی توست

علم و کمال بر سختت بوسه می‌زند

آیات وحی بر دهنت بوسه می‌زند

دانشوران چو مرغ اسیرند رام تو آب حیات خورده فضیلت ز جام تو
بگرفته هوش از سر دشمن هشام تو دل نیست آن دلی که نیفتد به دام تو
علم و کمال و فضل و ادب فیض عام تو جوشد همواره علم کلام از کلام تو

ملک وجود محفلی از یادواره‌ات

هر لحظه از گذشت زمان یک هزاره‌ات

بی منطق رسای تو قرآن زبان نداشت بی معجز کلام تو، توحید جان نداشت
بی طاعت تو پیکر تقوی روان نداشت بی مکتب تو طایر وحی آشیان نداشت
بی همت تو دین، شرف جاودان نداشت بی سینه وسیع تو دانش مکان نداشت

گفتار علمی تو فزون از شماره بود

درس تو انقلاب حسینی دوباره بود

ملک خداست معركة اقتدار تو خوبان دهر جدّ تو‌آند و تبار تو
توحید معتبر شده از اعتبار تو گلخانه وسیع امامت بهار تو
بحرالعلوم قطره‌ای از جویبار تو شیخ مفید لاله‌ای از لاله‌زار تو
طوسی و مجلسی و صدوقت سه آیتند

با نور دانش تو چراغ ولایتند
آن‌انکه راه عترت و قرآن گرفته‌اند تو نیستی و از نفست جان گرفته‌اند
فضل و کمال و دانش و عرفان گرفته‌اند قدر و جلال و عزّت و ایمان گرفته‌اند
نور از زُرارهِ فیض ز حمران گرفته‌اند بینش ز بوبصیر؛ فراوان گرفته‌اند

ای وارث علوم امامان راستین
داری هزار جابر حیّان در آستین
بی نطق تو ریاض نیایش ثمر نداشت دریای موج خیز ولایت گهر نداشت
در سینه آسمان امامت قمر نداشت آیات روحبخش الهی اثر نداشت
قرآن زبان و دین سند معتبر نداشت نخل امید خون خداوند بر نداشت

ای در تو هیبت حسن و غیرت حسین
فرقی نداشت نطق تو و نهضت حسین
با آنکه خاک پاک مدینه دیار توست ویرانه بقیع دلّ ما مزار توست
تا روز حشر سینه ما داغدار توست هر شیعه شکسته دلی اشکبار توست
قلبش ز دور مشعل شب‌های تار توست هر شب امام منتظران بی‌قرار توست

صورت نهاده یوسف زهرا به خاک تو
گرید هماره بر جگر چاک چاک تو
ای آفتاب زائر صحن و سرای تو عمری مدینه دلّ ما کربلای تو

گردون پر از ستاره اشک عزای تو خاموش شد چگونه صدای دعای تو
 چون شمع آب گشت ز سر تا به پای تو چشمی بده که گریه کنم از برای تو
 جرمت چه بود ای پسر فاطمه، چرا
 منصور کشت از ره کین بارها تو را
 شرح غم تو خون به دل سنگ خاره کرد منصور دون به تو ستم بی شماره کرد
 مانند شمع، آب تننت را هماره کرد قلب تو را ز زهر جفا پاره پاره کرد
 با کشتن تو بغض دل خویش چاره کرد در نای سوخته نفست را شراره کرد
 تنهانه در غم تو روان اشک "میثم" است
 گریان به یاد غربت تو چشم عالم است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد قاسمی

دومین بار است در شهر نبی، در سوخته
 کمتر از خون گریه کردن حقّ این مرثیه نیست
 ارثِ زهرایی این آقاست که کاشانه‌اش
 او نمی‌سوزد میان شعله‌ها و مانده‌ام
 آتشی که از در و دیوار بالا رفته است
 هم بلاهایی که مادر دیده پیرش کرده است
 شک ندارم هر زمانی آب دیده، ساعتی
 بسکه می‌پیچد به خود از سوزش زهر جفا
 چشمهای اهلبیتش کاسه اشک ست و خون
 سالیانی پیش‌تر از قومشان در کربلا
 خانه اُمنی به دست یک ستمگر سوخته
 آستان صادق آل پیمبر سوخته
 بین شهر مادری چون بیت مادر سوخته
 با جسارت، عده‌ای گفتند کوثر سوخته
 بی‌گمان بر غربت اولاد حیدر سوخته
 هم دلش بهر بنی الزّهر را مکرّر سوخته
 گوشه‌ای رفته به یاد حلق اصغر سوخته
 پیکر شیخ الائمه، پای تا سر سوخته
 بیشتر از هر کسی موسی بن جعفر سوخته
 خیمه و پیراهن و دامان و معجر سوخته

شاعر: غلامرضا سازگار قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

ای به صدقت تا صف محشر سلام از صادقان وی درخشیده کلامت در کلام صادقان
نام زیباییت عیان در صدر نام صادقان هم امام صادق استی هم امام صادقان
مکتب علم تو با طی زمان پُر نورتر
در صداقت از تمام صادقان مشهورتر
بوسه‌های علم، گل کردند بر لعل لب‌ت آسمان پیچد به خود در لحظه تاب و تثبیت
می‌برد دل از دعا آوای یا رب یا رب‌ت بحر نامحدود رحمت حاصل اشک شبت
کرسی درس تو را جبریل، در بانی کند
حضرت باقر تو را باید ثناخوانی کند
آسمان با وسعتش زیر پر و بال شماس‌ت ذوالجلالید و جهان مبهوت اجلال شماس‌ت
روزها روز شما و سال‌ها سال شماس‌ت علم هرچه پیشرو گردد به دنبال شماس‌ت
طلعت زیبایی‌تان مرآت حُسن ابتداست
هرکلام از حرفتان یک جلوه از نور خداست
ای مسیحا جاری از لعل لب خندان تو عالمان دهر، خاک راه شاگردان تو
آفتاب فضل و دانش چهره حمران تو علم شیمی یادگار جابر حیان تو
مؤمن طاقت به عالم حسن سیرت می‌دهد
بوصیرت خلق را نور بصیرت می‌دهد
دانش از روز ازل پای کلامت رام شد تیرگی با نور علم و دانش اعدام شد
وحی ساعد از دمت بر آسمان اعلام شد صبح اهل ظلمت از نطق هشامت شام شد
بر رخ بوحمزات گردید روشن چشم نور
بهر هارون تو آتش باغ گل شد در تنور

نام تو جعفر، تو خود سر تا قدم پیغمبری یادگار فاطمه چشم و چراغ حیدری
 نهضت علمیت را نازم، حسین دیگری هم «مفضل» آوری و هم «زراره» پروری
 مجلسی، استاد کلّ، فردی زشاگردان توست
 شیخ حر عاملی؛ یک لاله از بستان توست
 آفتاب معرفت در سایه تندیس توست وسعت کل جهان دانشگاه تدریس توست
 بر زبان آفرینش روز و شب تقدیس توست مکتب توحید، بنیاد تو و تأسیس توست
 سرکشان مکتب اضلال، سرکوب تو آند
 تا ابد منصورها مقهور و مغلوب تو آند
 ای دو عالم در کنار صحن بی‌زوار تو آفرینش در پناه سایه دیوار تو
 ای پیام خون ثارالله در آثار تو شب پرستان هرچه کوشیدند در آزار تو
 هر چه در حق شما کردند طغیان بیشتر
 عزت و قدر و جلالت یافت عنوان بیشتر
 ای تو خود شمع و دل عالم همه پروانه‌ات سال‌ها کوه غم عالم به روی شانه‌ات
 روز روشن ریخت دشمن در میان خانه‌ات مثل مادر دود بالا رفت از کاشانه‌ات
 باچه جرم دست بسته دردل شام سیاه
 خصم با پای پیاده برد سوی قتلگاه؟
 سن پیری، ضعف تن، پای پیاده از جفا قصر حمرا، سر برهنه، ضعف تن، حال دعا
 باچنین حالت سه ساعت ایستادی روی پا نه حیا از تو، نه از ختم رسل، نه از خدا
 گر چه جانت دیگر از این زندگانی سیر بود
 کی سزاوار تو ای جان جهان! شمشیر بود؟
 با چه جرمی ظلم برآل پیمبر باب شد؟ باچه جرمی پیکرت از زهر قاتل آب شد؟

باچه جرمی ماه رویت زردچون مهتاب شد؟ باچه جرمی ازتنت بیرون توان و تاب شد؟
 باچه جرمی کرددشمن بارگاهت را خراب؟
 با چه جرمی مانده قبرت درمیان آفتاب؟
 کاش روزی می‌شدم زوآر صحرای بقیع سجده می‌کردم به خاک روح افزای بقیع
 تا بگیرم انس با شام غم افزای بقیع کاش یک شب باز می‌گردید درهای بقیع
 تا شود همسایه با قبر امامان بقیع
 کاش «میثم» دفن می‌شد در بیابان بقیع

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید رضا مؤید

ویرانه بقیع بؤد مدّعی او
 اندر جوار صادق و نالد برای او
 سوزد چو شمع و گریه کند در هوای او
 پروانه وار گردد و جوید رضای او
 آید برون ز چشم ترم در عزای او
 زهر جفا بسوخت ز سر تا به پای او
 خون کرد از ستم دل غم مبتلای او
 دشمن ز بام خانه شد اندر سرای او
 رحمی نکرد بر تن درد آشنای او
 آگاه نیست از غم او جز خدای او
 کوتاه مکن ز دامن مهر و ولای او
 بخشد خدا به حضرت صادق خطای او

مرغ دلم که شاخه طوباست جای او
 خواهد در آن دیار مقدّس کند مقام
 خواهد تریبتش که خراب است و بی چراغ
 خواهد به گرد مرقد بی زائرش مُدام
 خواهد ز داغ خون شده با قطره های اشک
 آن کس که بود لطف و وفا پای تا به سر
 یارب چه کرده بود که منصور کینه جوی
 در نیمه شب که دیده مردم به خواب بود
 بیرون کشید با سر و پای برهنه اش
 شرح مصائبش نتوانم که هیچ کس
 یارب به حق فاطمه دست امید ما
 هر کو گریست همچو «مؤید» از این عزا

شاعر: محسن حنیفی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن فعلن

به غمزه‌ای نظرت صدمه و ستاره کشید
 غریب هستی و چون مادرت نشد آقا
 به زخم‌های دلت مرهمی نشد پیدا
 تو را میان دعا، بی‌نمازها بردند
 سریع خانه برو دختر تو ترسیده است
 گرفته خانه تو رنگ خیمه‌های حسین
 دوباره آتش و خیمه غروب عاشورا
 تمام اهل و عیالش فرار می‌کردند
 به چند زخم پدر مرحمی ز گریه گذاشت

نظاره تو ابوحمزه و زراره کشید
 سر مزار شما گنبد و مناره کشید
 که زهر از جگرت طرح پاره پاره کشید
 تو را پیاده به کوچه یکی سواره کشید
 که ارث مادريت را کسی شراره کشید
 دوباره گریه چشمت به سوگواره کشید
 دوباره کربلا را به استعاره کشید
 و دختری که خودش را به یک کناره کشید
 دوباره در بر خود جسم پاره پاره کشید

شاعر: غلامرضا سازگار

قالب شعر: غزل

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلن

سال‌ها آب شدم سوخت ز پا تا به سرم
 کشت منصور ستم پیشه ز بیداد مرا
 دل شب بود که دشمن به سرایم آمد
 سال‌ها داغ بنی‌فاطمه را می‌دیدم
 من جگرپاره زهرایم و باید به چه جرم
 بارها تیغ کشیدند پی کشتن من
 دشمن آن لحظه که بر خانه من آتش زد
 دل شب خصم مرا برد به قصر منصور
 میثم از تربت بی‌شمع و چراغم پیدا است

آخر ای زهر جفا شعله زدی بر جگرم
 کاش می‌کرد می‌شرم ز جد و پدرم
 بُرد از خانه برون وقت نماز سحرم
 کس ندانست که یک عمر چه آمد به سرم
 عوض گل جگر پاره برایش ببرم
 بارها سیل بلا برد به موج خنجرم
 یاد آمد ز غم مادر نیکو سیرم
 یاد از بزم یزید آمد و از طشت زرم
 که چو جد و پدرم از همه مظلوم‌ترم

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: ترکیب بند

شاعر: غلامرضا سازگار

ای کل علم از دم پاکت روایتی	هر نکته از کتاب کمال تو آیتی
با آن که بی حد است عنایات کبریا	مثل ولایت تو نباشد عنایتی
علمت به علم ذات الهیست متصل	دریای دانش تو ندارد نہایتی
در آفتاب فضل تو عالم تمام غرق	در سایه ولایت تو هر ولایتی
هر جمله از کلام تو شمع ست دل فروز	هر نکته از لب تو چراغ هدایتی
جبریل، فرش گسترد از بال خویشتن	گویند در ثنای تو هر جا روایتی
صدها فرشته بر دهنش بوسه می زند	شیرین لبی که از تو بگوید حکایتی

تو کیستی؟ وصی نبی، آیت ششم

هشتم فروغ حسن خدا، حجت ششم

تفسیر سوره های خداوند اکبری ^۱	داری به آیه قرآن تو داوری
شیخ الائمّه ای و امامان ما همه	دارند در ثنات، دم مدح گستری
گر ذوالفقار، جای قلم در کفت نهند	دستت کند به بازوی حیدر برابری
بر حضرتت زسوی خدا دم به دم درود	بر خلق و خُلق و خوت سلام پیمبری
در سایه تو ای ششمین حجت خدا	شکر خدا که مذهب من هست جعفری
از جن و انس و حور و ملک، روز ابتدا	ما را به دوستی تو دادند برتری

^۱. بیت (وحی خدای عز و جل) در تمامی سایت ها حتی در سایت نخل میثم به عنوان اولین بیت بند دوم این ترکیب بند آمده است در حالی که در قالب شعری ترکیب بند لازم است همچون غزل بیت اول آن مصرع باشد در حالی که این بیت با ابیات بعدی از نظر قافیه همخواند ندارند؛ لذا با حذف این بیت و تغییر بیت دوم سعی کردیم نقص موجود بر طرف شده و قافیه رعایت شود

وحی خدای عزوجل در صدای توست

داری به آیه قرآن تو داوری

قرآن نیازمند بیان رسای توست

تفسیر سوره هاشم به ما می دهد نشان

نه مالکی، نه شافعی استم نه حنبلی

من با هدایت تو شدم شیعه علی

قرآن جدا ز خط تو یک آن نمی‌شود^۱ ایمان بدون مهر تو ایمان نمی‌شود

طاعات جن و انس و ملک بی‌ولای تو هرگز قبول قادر منان نمی‌شود

تا دیده‌اش به سوی بهشت جمال توست مؤمن اسیر روضه رضوان نمی‌شود

گیرم که خلق طاعت سلمان بیاورند کس بی‌هدایت تو مسلمان نمی‌شود

اکمال دین تلاقی قرآن و عترت است ایمان بدون عترت و قرآن نمی‌شود

بی‌تو چراغ علم شود دود حاصلش دود سیاه، شمع فروزان نمی‌شود

دل بی‌تو همچو مرده صد ساله‌ای بود جان هم بدون مهر شما جان نمی‌شود

اسلام بی‌ولای تو کفر مسلم است

سر تا قدم وجود تو دین مجسم است

من غربت حریم تو را دیده‌ام ز دور یک عمر دور قبر تو گردیده‌ام ز دور

نگذاشتند دسته گل آرم برای تو از اشک بر مزار تو گل چیده‌ام ز دور

بوسیدن مزار تو ممنوع بود و من قبر تو را ستادم و بوسیده‌ام ز دور

میخواستم مزار تو را شست و شو کنم کردم نثار، خون دل از دیده‌ام ز دور

سازد خموش روز قیامت جحیم را اشکی که بر مزار تو پاشیده‌ام ز دور

تا کسب آبرو کنم از روضه البقیع صورت ز خاک قبر تو پوشیده‌ام ز دور

هر روز بهر غربت تو گریه کرده‌ام هر شب به ماه روی تو خندیده‌ام ز دور

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

بر پاره پاره جگرم مانده داغ تو

باشد بهشت من حرم بی چراغ تو

افتاده بود بر دل و بر جان شراره‌ات	از ما سلام بر جگر پاره پاره‌ات
ای ماه آسمان ولایت چرا مدام	می‌ریخت از دو دیده به دامن ستاره‌ات؟
هر کس نگاه خویش به روی تومی‌گشود	می‌دید درد و داغ تو را در نظاره‌ات
پای جنازه‌ات به سر و سینه می‌زدند	حمران، ابوبصیر، مفضل، زراره‌ات
بیش از هزار سال ز داغت گذشت و باز	هر روز بوده روز بزرگ هزاره‌ات
بر شانه مقدس تو کوه درد ماست	در سینه شکسته ما یادواره‌ات
بر قبر بی چراغ تو هر کس نظر کند	یاد آورد ز درد و غم بی شماره‌ات

با آن که دور از تو و صحن رفیع توست

"میثم" همیشه زائر باب‌البقیع توست

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فعلان فعلن

قالب شعر: مثنوی

شاعر: علی اکبر لطیفیان

آفتاب است و قمر خاك درش می‌گردد	آسمان است و زمین دور سرش می‌گردد
این محاسن بخدا آبروی دین خداست	این قد و قامت افتاده درخت طوباست
این حسینیۀ دنیا است نسوزانیدش	این حرمخانه زهر است نسوزانیدش
پسر فاطمه را پای پیاده نبرید	شعله پشت حرم فاطمه زاده نبرید
پیرمرد است و خمیده‌ست عصا بردارد	آی مردم بگذارید عبا بردارد
چشمی از این در و همسایه به او وانشود	از مسیری ببریدش که تماشا نشود
پیرمردی که خمیده‌ست کشیدن دارد؟	اصلاً این مرد مگر پای دویدن دارد؟
در حسینیۀ خود روضۀ مادر دارند	این قبیلۀ همگی بوی پیمبر دارند

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد ناصری

گوئی به پای لحظه مرگش نشسته بود^۱

از شوق وصل، بند دل از هم گسسته بود
از آن همه دروغ از آن شهر خسته بود
روشن ترین دلیل همان دست بسته بود
انگار روی اسب مغیره نشسته بود

آئینه بود و سنگ دلش را شکسته بود
آن شب دلش برای زیارت گرفته بود
صادق ترین سروده دیوان کردگار
تکرار قصه علی و بند و کوچه هاست
پای پیاده در پی مرکب امام عشق

وزن شعر: مفعول فاعلن مفعول فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد سهرابی

خورشید دیگری جای پدر نشست
او یک رسول بود جبریل شاهد است
او جعفر خداست، پیری که بود و هست
این یک نماز نیست تیغی است روی دست
قومی عبا به دوش جمعی قلم به دست
کاذب چه می برد از صادق الست
ای دهر نابکار ای روزگار پست
فامیل بی نماز یا با نماز مست
تشییع شاه را بودند پای بست
منبر سنان شد و واعظ بر آن نشست

مردی غروب کرد وقتی افق شکست
او یک امام بود هر چند بی قیام
در آخرین کلام حرفش نماز بود
از ترس بشکند دشمن نماز او
از پای منبرش بستند دست او
آتش چه می کند با خانه خلیل
حرف از ثواب شد تشییع آمدند
زیر جنازه اش جمعند عده ای
کاش از ره ثواب جمعی به کربلا
وقتی افق شکست رأسی طلوع کرد

^۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و انتقال بهتر

معنای شعر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید ضمناً یک بیت حذف گردید

عمری به پای لحظه مرگش نشسته بود

آئینه بود و سنگ دلش را شکسته بود

شاعر: قاسم نعمتی

قالب شعر: مثنوی

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

السلام ای حجت حق بر زمین	حضرت صادق امام المؤمنین
یا ولی الله یا کشف الوراق	فانیالله ای مرد خدا
ما خدا را با تو پیدا می‌کنیم	دیده با یاد تو دریا می‌کنیم
با تو احیا شد قیام اهل بیت	با تو رونق یافت نام اهل بیت
ای فقیه بی بدیل روزگار	تیغ گفتارت شبیه ذو الفقار
هر که در راه شما پایبند شد	خوش بر احوالش سعادت‌مند شد
ای گل زهرا؛ امام غم نصیب	ای غریب بن غریب بن غریب
ای فدای تربت ویران تو	خاک قبر با زمین یکسان تو
زائر تو روزها شد آفتاب	نیمه شب روضه خوانت ماهتاب
هر که از خاک مزارت بوسه چید	طعم داغی بیابان را چشید
آفتابی به رنگ مغربی	آخرین مرد غریب یثربی
من شنیدم خانه‌ات آتش زدند	وای من کاشانه‌ات آتش زدند ^۱

^۱. بیت زیر به دلیل مغایرت با روایات معتبر تغییر داده شد؛ موضوع آتش زدن خانه امام که مرحوم کلینی در صفحه ۴۷۳ جلد اول اصول کافی و دیگر مورخین نیز از ایشان آن را نقل می‌کند در مدینه اتفاق افتاده است و در روز بوشن بوده است که حضرت آن را با پا خاموش کرده و میفرمایند من فرزند ابراهیم خلیل الرحمان هستم.. و هیچ ارتباطی نیز با داستان احضار حضرت در نیمه شب که در بغداد اتفاق افتاده ندارد لذا حواشی نقل شده برای این روایت در هیچ کتاب معتبری نیامده است

می‌زدی ناله منم پور خلیل	کم ببند آتش به پای من دخیل
کس نداند با چه وضعی آن پلید	جسم تو از خانه بیرون می‌کشید
آدم تا عقده دل وا کنم	با تو آقا لحظه‌ای نجوا کنم
درد دل با اهل دل باید نمود	سفره دل پیش صاحب دل گشود
خون جگر با ادعایت کرده‌اند	در نماز شب دعایت کرده‌اند!
ضربه بر دین با لباس دین زدند	بر امامت تهمت ننگین زدند
ریزه خوار سفره بیگانه‌اند	فکر تسبیح هزاران دانه‌اند
وقت فتنه رنگ خود را باختند	فرقه‌ها در این طریقت ساختند
زیر دندانهای هر دنیا پرست	درهم و دینار مزه کرده است
مصلحت اندیشی آخر تا کجا	دشمنی با خط رهبر تا کجا
بشنود هر کس که باشد اهل خیر	آن تباهی‌های فرزند زبیر
ای که بر حفظ ولایت عاشقید	جمله شاگرد امام صادقید
حوزه‌های علمیه چون سنگر است	شاخص دین گفته‌های رهبر است
بر حذر باشید فرزندان دین	جان مولایم امیر المومنین
وای اگر دستان دشمن واشود	خواب باشیم و علی تنها شود
صبح پیچد این خبر در شهرمان	بسته شد دست ولی شیعیان
این ردای دلبری زیبنده است	بر کسی که بر ولایت بنده است

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

قالب شعر: مسمط

شاعر: غلامرضا سازگار

ای صداقت تا قیامت بنده‌ای از بندگان
ای کرامت سائلی از سائلان آستان
ای علوم انبیا و اولیا زیر زبانت
ای اساتید جهان پیوسته مرهون بیانت
ای سلام حق به اجداد تو و بر خاندانت^۱

جان جان عالمی، جان‌ها فدای جسم و جان

نور داور، روح قرآن، رکن ایمان، عین دینی
چشم حق درکل عالم؛ دست حق در آستینی
صادق آل نبی فرزند ختم المرسلینی
هم زعیم راستانی؛ هم امام راستینی
کیستی تو کیستی تو، وجه رب العالمینی
راستی خیزد فروغ راستی از داستان

کیستی تو ای هزاران حاتم طایی فقیر
دست هر شیخ کبیری در بر طفل صغیر
مرغ روح روهروان علم تا محشر اسیر
سربلندان خاکسار و سرفرازان سربه زیر
اهل دل را می‌دهد چشم بصیرت، بو بصیرت
ابن حیّان‌ها مفضّل‌ها گلی از بوستان

علم و دانش با بیان جان‌فزایت جان گرفته
صدق از نام امام صادق عنوان گرفته
جن و انس در توسل دست بر دامن گرفته
هر که گیرد دامن را دامن قرآن گرفته

^۱ . ابیات زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انتقال بهتر معنای شعر بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

ای سلام حق به آباء تو و بر خاندانت
جان جان عالمی، جان‌ها فدای جسم و جان
نور داور، روی قرآن، رکن ایمان، عین دینی
چشم حق درکل عالم؛ دست حق در آستینی
کیستی تو ای هزاران حاتم طایی فقیر
روی هر شیخ کبیری جانب طفل صغیر

پیش‌تر از بودن تو حق ز ما پیمان گرفته

تا بگیرم از تو فرمان، ای به فرمان انس و جان

ای کمال دین که دین کامل شده در مکتب تو با خدا هر روز تو، هر لحظه تو، هر شب تو

مهر، زانوی ادب بنهاده نزد کوکب تو عیسی مریم زند گل بوسه بر لعل لب تو

موسی عمران اسیر ذکر یارب یارب تو

انبیاء و اولیا دل داده ی نطق و بیانت

داشتی در سایه کرسی درست بی‌شماره هم مفضل، هم آبان، هم ابن نعمان، هم ژراره

نام تو پاینده‌تر گردیده بعد از یک هزاره کلّ دانش از چراغ تابناکت یک شراره

آسمانی‌ها مطیع حضرتت با یک اشاره

چون زمینی‌ها گدای صبح و شام آستان

آسمانی‌ها زمین بوسان ایوان جلالت لاله‌ای چون شیخ طوسی غنچه کرده از نهالت

مجلسی‌ها پای بند مجلس قال و مقاتل ابن شهر آشوب ها گمگشته شهر کمال

سرکشان با ادعای علم و دانش پایمال

عالمان دهر محکوم کلاس امتحان

نخل سرسبز کهنسال امامت کیست جز تو خالق بخشنده را دست کرامت کیست جز تو

پیش سیل فتنه کوه راست قامت کیست جز تو اسوه ایمان و صبر و استقامت کیست جز تو

صادق آل محمد تا قیامت کیست جز تو

ای صداقت پای بند و دست بوس خاندان

ای نهان در سینه نورانیت دریای غم‌ها زخم‌ها بر سینه مجروحیت از تیر اَلَم‌ها

دیده از منصور دون در کثرت پیری ستم‌ها عاجزند از وصف غم‌هایت زبان‌ها و قلم‌ها

با وجود آنکه دیدند از تو اعجاز و کرم‌ها

شعله افکندند از زهر ستم بر جسم و جانیت

ای عزیز جان که شد پامال عمری عزت تو نسل آدم تا ابد مرهون علم و حکمت تو

اشک مهدی ریخته هرشب به روی تربت تو ای بقیع بی چراغ تو کتاب غربت تو

ای عیان تا صبح محشر درد و رنج و محنت تو

هم ز قبر بی چراغت هم ز قدر بی‌نشانت

کاش بودم خاک زیر پای زوآر بقیعت کاش بودم زائری در پشت دیوار بقیعت

کاش سوزم چون چراغی در شب تار بقیعت کاش می‌گشتم چو مرغی دور گلزار بقیعت

کاش می‌شد قسمتم هر سال دیدار بقیعت

کاش قلبم بود چاه درد و غم‌های نهانت

سالها درسینه بودی حبس، درد و سوز و آهت سالها میریخت چون باران خون اشگ از نگاهت

بارها بردند جسم خسته سوی قتلگاهت گرد ره بنشست بر رخسار زیباتر ز ماهت

نیمه شب آزارها آمد به جان، در بین راهت

رفت از کف بارها و بارها تاب و توانت

بس که دیدی ظلم و بیداد و ستم از خصم غافل لحظه لحظه آب گشتی سوختی چون شمع محفل

نیمه‌های شب تو را بردند سوی قصر قاتل سربرهنه، دست بسته، پای خسته، راه مشکل

بس که با یاد غمت دریای آتش داشت در دل

شعر «میثم» شعله شد سر زد ز قلب شیعیان

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: ژولیده نیشابوری

بیرون ز مرز فکر و خیال و فسانه‌ام
فیض مدام فلسفه عارفانه‌ام
الگوی صبر و صلح حسن را نشانه‌ام
چون عابدین به نخل عبادت جوانه‌ام
یک قطره‌ای بُود ز یم بی‌کرانه‌ام
پرچم فراز علم به قاف زمانه‌ام
محصور کرده خصم ستم پیشه خانه‌ام
آید به ناله سنگ ز سوز شبانه‌ام
پای پیاده جانب مسلخ روانه‌ام
من صادقم حقیقت حق را خزانه‌ام

من کیستم حقیقت حق را نشانه‌ام
بنیانگذار مذهب و مسند نشین علم
سبط نبی و پور علی نجل فاطمه
آئینه‌دار نهضت سرخ حسینی‌ام
بحر العلوم باب من است و سخا و جود
استاد فقه و فلسفه منطق و اصول
با این همه جلال در این جوّ قیرگون
از یورش شبانه ابن الربیع پست
آن بی‌حیا سواره و من باتن ضعیف
ژولیده را بگو که بگوید به سوز دل

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: میثم میرزایی

چقدر خون به دلت قوم بی‌حیا کردند
شبیه فاطمه حق تو را ادا کردند
درست با تو شبیه سقیفه تا کردند
میان راه ندانم چه با شما کردند
مگر رعایت قدّ خم تو را کردند؟
چگونه درد غریبی تو دوا کردند
تو را گریز غزل سمت مجتبی کردند

تو غیر جود نکردی، ولی جفا کردند
تو مثل فاطمه در حقشان دعا کردی
کشند آتش و انگار کارشان این است
تو را بدون عبا دست بسته می‌بردند
چه بی‌ملاحظه بودند آن سیه دلها
نصیب تو شده جامی ز زهر، آقا جان
قرار بود تو هم شاه بی حرم باشی

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم نعمتی

خاکسترش نشسته به روی سرم خدا
 بنما اجابتی به دل مضطرم خدا
 این درد غربت است به جان میخرم خدا
 اما کسی نبود شود یاورم خدا
 در فکر کوچه گردی آن خواهرم خدا
 دیدی که داغ غربتش آمد سرم خدا

آتش کشد زبانه ز دور و برم خدا
 پور خلیلم و وسط شعله‌ها اسیر
 ای وای از تغافل اصحاب سینه چاک
 دشمن غرور موی سپید مرا شکست
 گرچه کسی نبود تماشا کند مرا
 غم‌های عمه عاقبت انداختم ز پا

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: سید هاشم وفایی

در کهکشان علم هزاران ستاره داشت
 فضل و مقام و منزلتی بی‌شماره داشت
 او «بوصیر» و «مؤمن طاق» و «زراره» داشت
 دریای فضل او مگر آخر کناره داشت
 زیرا که این بهشت بهاری هماره داشت
 بر جود و بر سجدت او استعاره داشت
 وقتی تنور شعله کشید و شراره داشت
 هرگه به سوی کرب وبلا او نظاره داشت
 وقتی به داغ و ماتم زهرا اشاره داشت
 زیرا دلی چنان جگرش پاره‌پاره داشت
 در سینه‌های ما همه دارالزیاره داشت

خورشید بود و ماه به نورش نظاره داشت
 عطر کلام وحی ز لعل لبش چکید
 در مکتب فضیلت و جاوید دانشش
 کس پی نبرده است براین نور لایزال
 هرگز خزان ندید گلستان علم او
 سوگند بر ترنم قرآن که هل اتی
 آتش برای خادم او چون خلیل بود
 پوشانده است ابر غمی آفتاب را
 لرزید بند بند تنش در عزای او
 حاجت به زهر دادن این مقتدا نبود
 تنها نه در بقیع «وفائی» که این امام

وزن شعر: مستفععلن مستفععلن مستفععلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد فردوسی

دریای علمش هدیه پیغمبرش بود
 خلد برین هم جلوهای از مظهرش بود
 این چشمه‌ها جاری ز چشم کوثرش بود
 تازه زمان رزم و فتح خیبرش بود
 تیغ کلامش ذوالفقار دیگرش بود
 «نعمان ثابت» پای درس منبرش بود
 روزی که دست شعله سدّ معبرش بود
 این معجزه از معجزات محشرش بود
 دائم میان قاب چشمان ترش بود
 شکر خدا که در مدینه همسرش بود^۱
 هر چند که بغضی درون حنجرش بود
 این‌ها همه ارثیه‌های مادرش بود

مردی که جبریل امین در محضرش بود
 نام شریفش اسم نهری در بهشت است
 فقه و کلام و منطق و عرفان و حکمت
 وقتی که در میدان دین آماده می‌شد
 هر احتجاجش چشم‌ها را خیره می‌کرد
 حتّی به همراه هزاران طالب علم
 هارون مگی‌ها کجا بودند آن روز
 فرزند ابراهیم را آتش نسوزاند
 یاد مدینه بود و عکس آتش و دود
 شکر خدا چشمی به ناموسش نیفتاد
 مویی نشد کم از سر اهل و عیالش
 آتش، هجوم ناگهانی، درد پهلوی

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و انتقال بهتر معنای شعر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

شکر خدا چشمی به ناموسش نیفتاد شکر خدا که بین حجره همسرش بود

ابیات زیر به دلیل مستند نبودن و مغایرت با روایتهای معتبر حذف شد، در شهادت امام صادق علیه السلام چند نکته را باید توجه کرد
 ۱- واقعه احضار امام توسط منصور و به واسطه ابن ربیع در بغداد اتفاق افتاده است نه مدینه ۲- این موضوع مدتها قبل از مسمومیت و شهادت امام بوده و هیچ ارتباطی به موضوع شهادت امام علیه السلام ندارد ۳- موضوع سجاده از زیر پای امام علیه السلام کشیدن؛ به دیوار خوردن؛ تازیانه زدن؛ به زمین افتادن؛ پیچیدن امامه به دور گردن امام علیه السلام؛ فحاشی ابن ربیع به حضرت زهرا و ... صحیح نیست و مغایر روایات معتبر است ۴- موضوع آتش زدن امام صادق علیه السلام به دستور منصور و توسط حاکم مدینه نیز مدتها قبل از شهادت حضرت بوده و ارتباطی به شهادت امام علیه السلام ندارد.

شاعر: محمود ژولیده

قالب شعر: قصیده

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

گفتیم با خجالت دل بعد بوتراب
دیدیم دست هر چه امام است بسته شد
گفتیم زهر کین به امامی نمی‌دهند
گفتیم شب، دگر مه نو سر برهنه نیست
گفتیم بر سه‌ساله دگر زجر و غصّه نیست
گفتیم خانه را دگر آتش نمی‌زنند
آن سیل آتشین که از آن کوچه شد شروع
تنها رسول اعظم اسلام، با غضب
گفتیم شیعه حقّ ولی را ادا کن
گفتیم دوره دوره غربت‌زدایی است
سرداب و سامرا و بقیع تلّ خاک شد
دیدیم و هیچ دم نزدیم این چه شیعه‌گی‌ست
و هابیت کمر به صف شیعه بسته است
ما شیعیان صادق آل محمدیم
تا کی نشسته‌ایم و بگوییم: ای دریغ
رهبر، سران امتّ دین را پیام داد
سستی به خویش راه نباید دهیم، هیچ
از نهضت عدالت و از معنویّت است

معصوم دیگری نشود بسته در طناب
شیعه چرا نمیرد از این شرم بی‌حساب
دیدیم هر زمان جگر دیگری کباب
دیدیم ماه، پای برهنه زند رکاب
دیدیم پیر مرد شد از زجر و غصّه آب
دیدیم خانه سوخت دوباره در آن مذاب
تا کعبه تا نرفته بگیریش از شتاب
نگذاشت تا دوباره سر از خون شود خضاب
قرن‌ها که دعوتان مانده بی‌جواب
ماندیم و ماند غربت هر تربت خراب
انگار رفته امتّ قالو بلی به خواب
دشمن هر آنچه خواست روا داشت در نقاب
تا در صفوف شیعه کند طرح انشعاب
سر خط گرفته ایم از آن مالک الرقاب
قرآن ناطق است پس پرده حجاب
شد در میان عالم اسلام، انقلاب
باید کنیم قافله را باز انتخاب
ای شیعیان، دعای فرج هست مستجاب

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

یا مگر ریحانه صدیقه اطهر نبود
اجر نشر دانش او شعله آذر نبود
در دل شب حمله بر باب الله اکبر نبود
بر روی دوشش عبا؛ عمامه اش بر سر نبود
سنگدل تر، بی حیاتر، بلکه ظالم تر نبود
گوئیا در سینه تنگش نفس دیگر نبود
خوب شد همراه بابا موسی جعفر نبود
غیر تصویری به جا زان نازنین پیکر نبود
از بنی العباس جز این شیعه را باور نبود
این ستم بالله روا بر آل پیغمبر نبود
محشر شهر مدینه کمتر از محشر نبود

حضرت صادق مگر فرزند پیغمبر نبود
با چه تقصیر و گنه بر خانه اش آتش زدند
اجر و پاداش رسول و عترت مظلوم او
نیمه شب کز خانه می بردند صاحب خانه را
از برای بردن مولا کس از ابن ربیع
او پیاده می دوید و این به اسب خود سوار
دیدن بابا در آن حالت پسر را می کشد
از شرار زهر مثل شمع سوزان آب شد
پاره پاره قلبش از انگور زهر آلوده شد
بعد عمری سوختن بر قلب او آتش زدن
میثم آن روزی که شد آن پیکر پاکیزه دفن

وزن شعر: مفاعلاتن مفاعلاتن مفاعلاتن

قالب شعر: غزل

شاعر: علی اکبر لطیفیان

به روی شانه پیرش غم دو عالم بود
همیشه خاطره ظهر یک محرم بود
شبیه مادر مظلومه اش پر از غم بود
به پای خانه آتش گرفته اش کم بود
اگر چه آبروی خاندان آدم بود
زمینه های زمین خوردنش فراهم بود
همان امام غریبی که شانه اش خم بود

همان امام غریبی که قامتش خم بود
میان صحن حسینیّه دو چشمانش
دل شکسته او را شکسته تر کردند
اگر تمام ملائک ز گریه می مردند
حدیث حرمت او را به زیر پا بردند
شتاب مرکب و بند و تعلل پایش
امان نداشت که عمامه ای به سر گیرد

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

قالب شعر: مسدس

شاعر: احسان محسنی فرد

دل گرفته یاد ایوان بقیع دیده‌ای داریم گریان بقیع
 حیف بر خاکش بتابد آفتاب سایه عرش است بر جان بقیع
 غربتش چون شمع آبم می‌کند
 صحن ویرانش خرابم می‌کند
 نسل در نسل عشق دارم، عاشقم چون گرفتارت کما فی السّابقم
 شیعه فقه و اصول مذهبم زنده از انوار قال الصادقم
 کرسی درست جهاد اکبر است
 ابن حیان و مفضل پرور است
 فاطمیّه سفره جانانه‌ات بود هر شب روضه ماهانه‌ات
 درس اول روضه‌خوانی بود و بس تا حسینیّه است مکتب خانه‌ات
 روزی یک عمر ما دست شماس
 خرج راه کربلا دست شماس
 باز بر بیت ولا آتش زدند نیمه شب وقت دعا، آتش زدند
 باز هم دست ولایت بسته و پشت در صدیقه را آتش زدند
 نه ردایی نه عمامه بر سرت
 بود خالی جای زهرا مادرت
 خوب شد خواهر گرفتارت نشد نیزه‌ای در فکر آزارت نشد
 اهل بیتت را کسی سیلی نزد زیور آلات کسی غارت نشد
 خواهری می‌کرد با حسرت نگاه
 دست و پا می‌زد حسین در قتلگاه

شاعر: یوسف رحیمی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلن

پُر از شمیم بهشت است منبرت آقا
هنوز عطر و شمیم محمدی دارد
شبیه حضرت خاتم مدینه علمی
چهار هزار حکیم و فقیه و دانشمند
اشاره های نگاهت زُراره می سازد
و دیده ایم به وقت جهاد اندیشه
ببین که شیعه صبح نگاه تو هستیم
هنوز شیعه و «قال الامام صادق» هست
سبد سبد گل لاله به باغ دل دارم
نبود غیر گل آه و غنچه شیون
مگر نه شیعه تو در تنور آتش رفت
در آن شبی که تو را پا برهنه می بردند
من از حضور شریف اجازه می خواهم
اگر چه حرمتان را شکسته اند آن شب
چه خوب شد که نشد در مقابل چشمت
گل گلوی تو را دشنه ای نبوسیده
به حرمت لب تو، چوب پا نزد آنجا

به برکت نفحات معطرت آقا
گل دمیده ز لبهای اطهرت آقا
علوم می چکد از خاک معبرت آقا
رهین مکتب اندیشه گسرت آقا
شنیدنی است کرامات محضرت آقا
هزار مرتبه ما فتح خیبرت آقا
در آسمان همیشه منورت آقا
کنار چشمه جاری کوثر آقا
به احترام دل داغ پرورت آقا
به باغ بغض گلوگیر حنجرت آقا
چگونه سوخت بهشت معطرت آقا
بهشت عاطفه ها بود پرپرت آقا
که روضه خوان شوم امشب برابرت آقا
نبسته اند ولی دست خواهرت آقا
کبود، چهره معصوم دخترت آقا
و ماه نیزه نشینان نشد سرت آقا
و داغ نعل ندیده است پیکرت آقا

وزن شعر: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

سینه لبریز شد آخر ز شرار جگرم
می‌زنم آب بر این شعله زاشگ بصرم
شب و تنهایی و سجاده و اشگ و من و یار
به چه تقصیر شکستند نماز سحرم
وقتی از خانه کشیدند بُروم دل شب
نه عبا بود به دوش و نه عمامه به سرم
کوه‌های غم عالم به سر دوش من است
با وجودی که خمیده است ز پیری کمرم
من پیاده به روی اسب و سوار ابن ربیع
ضعف بر پا و عرق بر رخ همچون قمرم
تا نهم جای عصا دست روی شانه او
کاش می‌بود به همراه در آن شب پسرم
شکر الله که دادی تو نجاتم ای زهر
می‌برم شکوه زمنصور به جدّ و پدرم
آب گردید تنم چون جگر پاک حسن
پاره شد چون بدن جدّ غریبم جگرم
حبس در خانه خویش از ستم منصورم^۱
قبر بی‌شمع و چراغ به همه می‌گویند
میثم از سوز دل و نظم جگر سوز بگو
من در این دورو زمان از همه مظلوم‌ترم
که چه آمد به سر از فرقه بیدادگرم

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و انتقال بهتر معنای شعر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

در میان غل و زنجیر بنی اعمامم
برد در مقتلشان خصم ز پیش نظرم

در شهادت امام صادق علیه السلام چند نکته را باید توجه کرد ۱- واقعه احضار امام توسط منصور و به واسطه ابن ربیع در بغداد اتفاق افتاده است نه مدینه ۲- این موضوع مدتها قبل از مسمومیت و شهادت امام بوده و هیچ ارتباطی به موضوع شهادت امام علیه السلام ندارد ۳- موضوع سجاده از زیر پای امام علیه السلام کشیدن؛ به دیوار خوردن؛ تازیانه زدن؛ به زمین افتادن؛ پیچیدن امام به دور گردن امام علیه السلام؛ فحاشی ابن ربیع به حضرت زهرا و ... صحیح نیست و مغایر روایات معتبر است ۴- موضوع آتش زدن امام صادق علیه السلام به دستور منصور و توسط حاکم مدینه نیز مدتها قبل از شهادت حضرت بوده و ارتباطی به شهادت امام علیه السلام ندارد

وزن شعر: مستفعِلن مستفعِلن مستفعِلن فع

قالب شعر: غزل

شاعر: محمد حسین رحیمیان

آتش نشد شرمنده از موی سر تو
 آن شب نبود عمامه‌ای روی سر تو
 نگذاشت نایی در میان پیکر تو
 شام غریبان شد به پا در محضر تو
 تنها غریبی بود یار و یاور تو
 خنجر نیامد بر ضریح حنجر تو

می‌سوخت بین شعله‌ها بال و پر تو
 با رفتن تو آسمان هم گریه می‌کرد
 پای برهنه پشت یک مرکب دویدن
 دیدند خیلی داغدار کربلایی
 در کوچه‌های خلوت شهر مدینه
 جای هزاران سجده شکرانه دارد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

یک عمر ریخت آتش اندوه بر سرت
 هر لحظه ریخت خون دل از دیده ترت
 بردند سوی مقتلشان از برابرت
 یاد آمد از شکستن پهلوی مادرت
 سیلی نخورد پشت در خانه همسرت
 دیگر نبود بسته دو بازوی خواهرت
 دیگر نخورد چوب به لب‌های اطهرت
 دیگر اسیر خصم نگردید دخترت
 جز بوسه نسیم به قبر مطهرت
 صورت نهد به دامن دیوار، زائرت
 چیزی نمانده بود از اندام لاغرت
 ای مهر و مه، دو خاک نشین سائل درت

تنها نشد ز زهر ستم آب، پیکرت
 هر روز بود روز تو از دود آه شب
 چشمت ز دور بود به ذریه رسول
 آن شب که شعله گشت ز کاشانه‌ات بلند
 بردند دست بسته تو را چون علی، ولی
 خصمت نگاه داشت سه ساعت به روی پا
 تیغ ستم سه بار به قتل کشیده شد
 بودند اهل بیت تو بعد از تو بس عزیز
 این غم مرا کشد که به شهر مدینه نیست
 غربت نگر که پشت در بسته بقیع
 در حیرتم چگونه کفن شد جنازه‌ات
 میثم گدای توست مرانش ز کوی خویش

وزن شعر: فاعلاتن مفاعیلن فععلن

قالب شعر: چهار پاره

شاعر: احسان محسنی فرد

اشک غربت به چشم‌های فلک رخت ماتم به قامت دنیا
بوی شهر مدینه پیچیده بین هر کوچه از بهشت خدا

بوی غربت همیشه می‌آید از سر قبر بی چراغ کسی
دل تنگ مدینه می‌سوزد از تب شعله‌های داغ کسی

جان عالم فدای قبری که غیر خورشید سایه‌بانش نیست
نه ضریحی نه سقف آینه‌ای بر سرش غیر آسمانش نیست

دل من باز روضه می‌خواند روضه غربت شقایق را
روضه حرمت و شکستن آن روضه گریه‌های صادق را

روضه‌ای را که باز می‌خواهند پر پروانه را بسوزانند
اصلاً انگار عادت آنهاست نیمه شب خانه را بسوزانند

نه عبایی به روی دوش بود پا برهنه ز خانه‌ات بُردند
ای محاسن سفید شهر رسول خون دل اهل خانه‌ات خوردند

ارث آن مادری که در کوچه صورتش در هجوم سیلی بود
بعد از آن ضربه سخت وا میشد پلک‌هایی که شد سیاه و کبود

ولی آقا خیالتان راحت
معجز مادر زمین خورده

بین آن کوچه ظلم باطل شد
بین صورت و دست حائل شد

* * * * *

گرچه بردند وحشیانه تو را
تازیانه خورد همسر تو

خانه‌ات را اگر چه سوزاندند
زخم خاری ندید دختر تو

شاعر: محمد ناصری قالب شعر: مثنوی وزن شعر: مفاعیلن فعلاطن مفاعیلن فعلاطن

اگرچه اصل و نسب از تبار اُلفت داشت
 دوباره سینهٔ دریائی‌اش پُر از غوغاست
 شب و سکوت و مناجات دل‌نوازش بود
 ز سوز اشک، تن پیرمرد می‌لرزید
 نشانه‌ها همه آیات شام آخر بود
 سر نماز و دعا بود دوره‌اش کردند
 چقدر ساده شکستند خلوت او را
 دوباره داغ مدینه خدا به خیر کند
 برو فرشته بی‌اور عبای آقا را
 کسی نمی‌دهد اینجا بها به موی سپید
 شبانه رفت و غریبانه تا خدا پر زد
 دوباره باز عزا بین عرش برپا شد
 به بی‌وفائی این روزگار عادت داشت
 که بین آن همه شاگرد باز هم تنه‌است
 فضای شهر پر از عطر جانمازش بود
 و پا به پای تنش خاک سرد می‌لرزید
 که این همه به لبش ذکر وای مادر بود
 چقدر مردم این قوم پست و نامردند
 و زیر پای نهادند حرمت او را
 امام و دشمن و کینه خدا به خیر کند
 دوباره جفت نما کفش‌های آقا را
 که باز کار امامی به قتلگاه کشید
 از این قفس و از این شهر بی‌صفا پر زد
 امام پیر هم از بی‌حرم‌ترین‌ها شد

شاعر: محمد فردوسی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن

ما گدائیم گدای پسر فاطمه‌ایم بوسه زن‌های عبای پسر فاطمه‌ایم
 بنویسید فدای پسر فاطمه‌ایم گریه کن‌های عزای پسر فاطمه‌ایم
 چشم ما چشمه‌ای اندازه دریا دارد
 هرچه ما گریه کنیم از غم او جا دارد
 پیرمردی که خدا در سخنش پیدا بود زردی برگ گل یاسمنش پیدا بود
 سنّ بالایش از آن خم شدنش پیدا بود با وجودی که خزان در بدنش پیدا بود
 نیمه شب بر سر سجّاده عبادت می‌کرد
 مثل یک عاشق دل‌داده عبادت می‌کرد
 ماجرای که نباید بشود، اما شد باز هم واژه «حرمت شکنی» معنا شد
 پای آتش به در خانه آقا وا شد در آتش زده مثل جگر زهرا شد
 ولی این بار در خانه دگر میخ نداشت
 کار بر سینه پروانه دگر میخ نداشت
 تا شکست آینه‌اش اشک زلالش افتاد با تماشای چنین منظره بالش افتاد
 تا که وحشت به دل اهل و عیالش افتاد باز هم خاطره‌ای بد به خیالش افتاد
 ناگهان سنگ دلی آمد و آقا را بُرد
 بی‌عمامه پسر فاطمه را تنها برد
 می‌دوید آه چه با تب نفسش بند آمد پا برهنه پی مرکب نفسش بند آمد
 وسط کوچه دل شب نفسش بند آمد نه که یک بار مرتّب نفسش بند آمد
 با چنین سرعتی افتادن آقا قطعی است
 با زمین خوردن او گریه زهرا قطعی است

آه بی فاصله‌اش مرثیه خوانی می‌کرد
اشک پر از گله‌اش مرثیه خوانی می‌کرد
اثر سلسله‌اش مرثیه خوانی می‌کرد
پای پر آبله‌اش مرثیه خوانی می‌کرد
دختری را که یتیم است پیاپی نزنید
زخم‌هایش چه وخیم است! پیاپی نزنید

وزن شعر: مفاعن فعلاتن مفاعن فعلا

قالب شعر: غزل

شاعر: قاسم نعمتی

منی که بر همه عالم گره گشا بودم	میان موج مصیبات مبتلا بودم
همیشه غفلت اصحاب درِ سر ساز است	به وقت فتنه چه بی‌یار و آشنا بودم
کنار منبر من مکتب جدید زدند	در آن غبار زمان چشمه هدی بودم
حقیقت همه قرآن میان قلب من است	منم که بر همه خلق رهنما بودم
شبی که از همه سو ریختند در خانه	فقط به یاد غریبی مرتضی بودم
همین که شعله آتش به خانه‌ام افتاد^۱	نفس نفس زدم و یاد خیمه‌ها بودم
اگرچه شکر خدا دختری نسوخت ولی	به یاد شام غریبان کربلا بودم
کمی ز روضه گودال بر سرم آمد	به گیسوان پریشان چو در نوا بودم
نخورد یک نوک نیزه به پیکرم اما	به یاد قاری بالای نیزه‌ها بودم

۱. بیت زیر سروده اصلی شاعر محترم است اما پیشنهاد می‌کنیم به منظور انطباق مطالب با روایات مستند و معتبر و انتقال بهتر معنای شعر، بیت اصلاح شده که در متن شعر آمده را جایگزین بیت زیر کنید.

همین که شعله آتش به دامنم افتاد

نفس نفس زدم و یاد خیمه‌ها بودم

ضمناً بعضی از ابیات به دلیل مغایرت با روایات معتبر حذف شد؛ موضوع احضار امام توسط منصور ملعون و ابن ربیع که سید بن طاووس در صفحه ۱۹۲ مهج الدعوات علامه مجلسی در بحارالأنوار ج ۴۷ ص ۱۹۵ شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ج ۲ ص ۱۳۹۳ و دیگر علما و مورخین آن را روایت کرده مدتها قبل از شهادت امام و در شهر بغداد اتفاق افتاده است نه در مدینه؛ و مطالبی همچون سجاده کشیدن از زیر پای امام، شکسته شدن نماز، تازیانه زدن؛ به زمین افتادن؛ پیچیدن امامه به دور گردن امام علیه السلام و دشنام ابن ربیع به حضرت زهرا نادرست است و مغایر این روایت معتبر است؛

شاعر: مجتبی صمدی

قالب شعر: غزل

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

مثل همیشه شهر مدینه عزا گرفت
هفت آسمان برای غمش گریه می‌کنند
از زهر آه سینه او پُر حرارت است
از آن شبی که شعله در خانه‌اش زدند
درد قدیمی دل او داغ مادر است
وقتی که تار موی سفیدش به خاک خورد
شکر خدا که دیده او میخ در ندید
این ضربه‌ها کشید به گودال قتلگاه
آمد دوازده صدا پشت یکدگر
سر از بدن جدا شد و بر نیزه شد بلند
سنگش زدند و وای که غلطید بر زمین
بوی تنور و شعله و خاک و زمین چه باک
این سر که چیزی از سر و رویش نمانده بود
از دود آه حضرت صادق فضا گرفت
از داغ او عرش خدا هم عزا گرفت^۱
این زهر از او مجال نیاز و دعا گرفت
درد قدیمی دل او باز پا گرفت
دردی که جان ز پیکر آل عبا گرفت
شهر مدینه هاله محنت سرا گرفت
میخی که وحشیانه به یک سینه جا گرفت
وقتی که شمر گیسوی شه از قفا گرفت
دریای خون تمام تن کربلا گرفت
این منظره توان ز زمین و سما گرفت
بوی سر حسین همه کوچه‌ها گرفت
بوی شراب از لب طشت طلا گرفت
جان از وجود دخترک بی‌نوا گرفت

^۱. دو بیت زیر به دلیل نا مفهوم بودن و انتقال بهتر معنی و مفهوم شعر و حفظ حرمت ها تغییر داده شد

هفت آسمان برای غمش گریه می‌کنند
شکر خدا که دیده ی او میخ در ندید
از غصه اش دل پره درد خدا گرفت
میخی که در ظرافت یک سینه جا گرفت

در شهادت امام صادق علیه السلام چند نکته را باید توجه کرد ۱- واقعه احضار امام توسط منصور و به واسطه ابن ربیع در بغداد اتفاق افتاده است نه مدینه ۲- این موضوع مدتها قبل از مسمومیت و شهادت امام بوده و هیچ ارتباطی به موضوع شهادت امام علیه السلام ندارد ۳- موضوع سجاده از زیر پای امام علیه السلام کشیدن؛ به دیوار خوردن؛ تازیانه زدن ؛ به زمین افتادن؛ پیچیدن امامه به دور گردن امام علیه السلام؛ فحاشی ابن ربیع به حضرت زهرا و ... صحیح نیست و مغایر روایات معتبر است ۴- موضوع آتش زدن امام صادق علیه السلام به دستور منصور و توسط حاکم مدینه نیز مدتها قبل از شهادت حضرت بوده و ارتباطی به شهادت امام علیه السلام ندارد

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: وحید محمدی

امشب بساط روضه به پا شد برای ما
 همراه چشم‌های زمین پا به پای ما
 بوی مدینه می‌دهد این گریه‌های ما
 خون کرده‌اند بر جگر مقتدای ما
 خاکی به سر کنیم از این ماجرای ما
 این‌ها شده است غصّه بی‌انتهای ما

باز از دعای مادر نام آشنای ما
 خون گریه می‌کنند تمام ستاره‌ها
 از بوی دود و آتش کوچه مشخص است
 یک عده از سقیفه شبیه مغیره باز
 یک پیرمرد پای پیاده! چه روضه‌ای!
 شیخ‌الائمه و سر عریان عجیب نیست؟

وزن شعر: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

خون جگر به دیده‌آل پیمبر است
 رخت سیاه بر تن زهرا و حیدر است
 امشب شب یتیمی موسی ابن جعفر است
 در نه فلک قیامت عظمای دیگر است
 در قلب آب و خاک از این داغ آذر است
 قبرش کنار تربت زهرای اطهر است
 این اجر خوبی پدر و ارث مادر است
 الحق که ننگ آل سعود ستمگر است
 این شاهد جنایت منصور کافر است
 با گریه بر حسین ثوابش برابر است
 میثم هماره چشم امیدش به این در است

عالم ز آه، تیره‌تر از صبح محشر است
 شهر مدینه گشته عزا خانه وجود
 گفتم چه روی داده که از خاطرم گذشت
 گریند بر امام ششم هفت آسمان
 جسمی که آب شد ز جفا زیر خاک رفت
 خواهی اگر که بوسه زنی بر مزار او
 آتش زدند خانه او را حرامیان
 جز تلّ خاک نیست نشانی از آن مزار
 قامت خمیده؛ تن شده مانند شمع آب
 بر او بریز اشک که این گریه نزد حق
 با آنکه بسته است به رویش در بقیع

وزن شعر: مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: غلامرضا سازگار

یثرب شده بیت‌ال‌حزن حضرت صادق
شد آب تمام بدن حضرت صادق
جز حرف خدا از دهن حضرت صادق
بر برگ گل یاسمن حضرت صادق
در آرزوی یک سخن حضرت صادق
خون گریه کند پیرهن حضرت صادق
پامال نگردید تن حضرت صادق
شد بسته چو بند کفن حضرت صادق
در شهر و دیار و وطن حضرت صادق
گریند به یاد محن حضرت صادق

افتاده خزان در چمن حضرت صادق
افسوس که از آتش زهر ستم خصم
بالله قسم اهل مدینه نشنیدند
افسوس که دیگر عرق مرگ نشسته
سر تا به قدم گوش شده شهر مدینه
جا دارد اگر در غم آن پیکر رنجور
مسموم شد از زهر، ولی زیر سم اسب
گردید در غصه به روی همگان باز
قبر و حرم و زائر او هر سه غریبند
(میثم) همه گریان حسینند اگر چه

وزن شعر: مفاعیلن فعلاتن مفاعیلن فعولن

قالب شعر: غزل

شاعر: یوسف رحیمی

غریب شهر خودش نه، غریب عالم بود
به روی سر در خانه همیشه پرچم بود
برای داغ دلش روضه مثل مرهم بود
پر از تلاطم اشک مصیبت و غم بود
شکسته قامت و آشفته حال و درهم بود
چقدر در نظرش کربلا مجسم بود
بساط غسل و بساط کفن فراهم بود

غروب سرخ نگاهش به رنگ ماتم بود
چقدر روضه کرب و بلا بپا می‌داشت
اگر چه زخم جگر تازه می‌شد اما باز
همیشه در وسط کوچه بنی هاشم
شبی که در تب آتش بهشت او میسوخت
کبود زخم طناب و اسارت و غربت
خلاصه لحظه آخر، زمان تدفینش

در آن زمان به خدا هر دلی پریشان
شهید بی کفن وادی محرم بود
به زخم پیکر گل، بوریا نمی‌پیچید
اگر که پیرهن پاره پاره‌ای هم بود

شاعر: حسن کردی قالب شعر: مربع ترکیب وزن شعر: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فععلن

کوچه‌ها نیمه شب سوختنت را دیدند ریسمان‌ها به سراپای تنت پیچیدند
در و دیوار به آشفتگی‌ات لرزیدند یادگاران سقیفه به غمت خندیدند
اثر زهر گشوده بدنت راحت شد

روضه‌ات موی سفیدی‌ست که بی‌حرمت شد

پابرهنه عقب اسب چه بد درد سر است اسب‌ها سر عتشان از قدمت بیشتر است
جانت از جانب منصور لعین در خطر است^۱ صورت ملتهبت از عرق سرد، تر است

بر سر شانه غم تلخ علی می‌بردی

خون دل‌ها ز غم مادر خود می‌خوردی

پیکرت آب شد از زهر ولی بی‌سر؛ نه خانه‌ات سوخت ولی کودک تو معجز؛ نه
خواهرت بعد تو در هجمه یک لشکر؛ نه عقب قافله جا مانده ز تو دختر؟ نه

خانه سوخته‌ات پنجره کربلاست

روضه‌ات جلوه‌ای از خاطره کربلاست

۱. ابیات زیر به جهت انطباق بیشتر با روایات معتبر تغییر داده شد. موضوع احضار امام توسط منصور ملعون و ابن ربیع که سید بن طاوس در صفحه ۱۹۲ مهج الدعوات علامه مجلسی در بحارالانوار ج ۴۷ ص ۱۹۵ شیخ عباس قمی در منتهی الآمال ص ج ۲ ص ۱۳۹۳ و دیگر علما و مورخین آن را روایت کرده مدتها قبل از شهادت امام و در شهر بغداد اتفاق افتاده است نه در مدینه؛ و مطالبی همچون سجاده کشیدن از زیر پای امام، شکسته شدن نماز، تازیانه زدن؛ به زمین افتادن؛ پیچیدن امامه به دور گردن امام علیه السلام و دشنام ابن ربیع به حضرت زهرا نادرست است و مغایر این روایت معتبر است؛

بسکه خوردی به زمین جان شما در خطر است صورت ملتهبت از عرق سرد، تر است

بر سر شانه غم تلخ علی می‌بردی بی‌امامه وسط کوچه زمین می‌خوردی

معرفی اجمالی بخش های سایت جامع آستان وصال

سایت جامع آستان وصال به عنوان تخصصی ترین و جامع ترین سایت علوم مداحی کشور از سال ۱۳۹۳ شروع به فعالیت کرده است و روزانه بین ۳ تا ۱۰ هزار نفر از این سایت بازدید می کنند که طی چند سال گذشته بیش از شش میلیون نفر از سایت بازدید داشته اند؛ این سایت در ۱۶ بخش شامل: اشعار؛ مقتل و زندگانی اهل بیت، آموزش مداحی؛ آموزش قرآن، آموزش احکام، آموزش شعر و آرایه های شعری، آموزش دستگاه های موسیقی، احایث، منویات بزرگان و بصیرت مداحی، پاسخ به شبهات دینی، گالری عکس، نرم افزارهای مذهبی، شهید و شهادت، کتاب و ماهنامه تخصصی مداحی به ارائه خدمت می پردازد که در هر کدام از این بخش های ۱۶ گانه موارد کاملاً بصورت تخصصی و کارشناسی مورد توجه قرار گرفته اند که شرح آن در زیر می آید.

۱- اشعار: هم اکنون بیش از هشت هزار شعر گلچین در خصوص ولادت، مدح و شهادت ائمه و دیگر موضوعات مرتبط با مداحی و زندگانی ائمه در قالب های مختلف شعری و موضوعات و سبک های مختلف « مدح، مرثیه، روضه، سرود، زمزمه، سینه زنی، ذکرهای سقائی و ... » بر روی سایت بارگذاری شده است؛ این سایت اولین و تنها سایتی در کشور است که « تا جائیکه ما بررسی کردیم » اشعار بارگذاری شده را مورد بررسی و نقد کارشناسانه قرار داده است؛ متأسفانه تمام سایت های موجود « تا جائیکه ما بررسی کردیم » تنها به گپی اشعار از روی یکدیگر بسنده کرده اند و همین امر باعث شده اشعار آنها با اغلاط املائی، شعری، روائی، محتوایی و ... همراه باشد اما در این سایت کلیه اشعار بر اساس **(الف)** تطابق با روایت های معتبر زندگی اهل بیت و مقاتل معتبر **(ب)** رعایت اصول و فنون شعر و صنایع شعری **(ج)** رفع ایرادات محتوایی و ابهامات اعتقادی **(د)** تطابق با موازین شرعی، نظرات علما و مراجع و آموزه های معارفی اهل بیت، بررسی شده و مهم تر از آن اصلاحات ضروری صورت گرفته و با توضیحات لازم در معرض دید بازدید کنندگان قرار گرفته است.

از دیگر ویژگی های منحصر بفرد بخش شعر این سایت که آن را از سایر سایت ها متمایز می کند پرداختن به اذکار سقائی است، ذکر سقائی به عنوان شیوه عزرداری همدان در سال ۱۳۹۲ به عنوان اثر

معنوی ملی ثبت شد اما متأسفانه تنها به ثبت کلی آن اکتفا شده و تا کنون به غیر از این سایت هیچ اقدامی برای معرفی و ارتقاء آن در عرصه کشوری صورت نگرفته است، بحمدالله این سایت با بررسی و شناسائی ۱۳۰ سبک زیبا از سبک‌های سقائی اقدامی بزرگ و ماندگار در تثبیت و معرفی ذکرهای سقائی نموده است که هم اکنون ۵۰ سبک از این سبک‌ها همراه با صوت و اشعار پر محتوا و اصلاح شده بر روی سایت در اختیار علاقه مندان قرار داده شده است.

۲- روایت تاریخی: از دیگر ویژگی‌های منحصر به فرد سایت جامع آستان وصال پرداختن به روایت‌های معتبر زندگانی اهل بیت آن هم بر اساس منابع دست اول تاریخی و معتبر است و تا جائیکه ما سراغ داریم هیچ سایتی تا بحال به این امر مهم و ضروری به صورت تخصصی و گسترده پرداخته است. تا اکنون برای تمام اهل بیت روایات متعددی در مورد ولادت، شهادت، مصائب، کرامات و معجزات آنها «متن عربی روایت، ترجمه روایت همراه با اسناد آن» بر روی سایت بارگذاری شده است؛ به عنوان مثال در خصوص سیدالشهدا و واقعه عاشورا هم اکنون بیش از پنجاه روایت معتبر بار گذاری شده است، در مواردی نیز خدمات ارائه شده گسترده‌تر هم می‌باشد، مثلاً در خصوص شهادت جوانان اهل بیت علاوه بر ارائه روایت معتبر، روایات نامعتبر، و تحریفات موجود هم مستند به کتب مقاتل معرفی شده است و در گام بعدی روایت‌های مختلف آنان از کتب مختلف ذکر شده است به عنوان مثال اصل و ترجمه روایت شهادت حضرت علی اصغر، علی اکبر، حضرت عباس، حضرت قاسم و از کتب ارشاد شیخ مفید، لهوف سید ابن طاوس، اعلام الوری طبرسی، تاریخ الأمم طبری، جلاء العیون و بحار الأنوار مجلسی، منتهی الآمال و نفس المهوم شیخ عباس قمی و در کنار یکدیگر قرار داده شده است و مراجعه کننده می‌توانند با مقایسه روایت شهادت هر یک از این بزرگواران در کتب مختلف پی به تحریفی بودن و مستند نبودن بعضی از روضه‌ها ببرند.

۳- آموزش مداحی: در این بخش به ارائه مباحث تخصصی آموزش تئوری و عملی مداحی؛ همچون؛ مباحث صدا سازی، تمرینات صوتی و تمرینات الحان؛ اقسام مجلس، شیوه‌های مداحی، راه- های حفظ صوت و دیگر مباحث مورد نیاز مداحان پرداخته شده است.

۴- آموزش قرآن: با توجه به ضرورت تسلط کامل مداحان به قرائت قرآن کریم در این بخش مباحث روخوانی، روان خوانی؛ تجوید و اطلاعات قرآنی بصورت کتبی و صوتی در اختیار کابران سایت قرار داده شده است.

۵- آموزش احکام: در بخش آموزش احکام به بحث بایدها و نبایدها و احکام واجب در مداحی ها و مجالس عزاری همچون: نظرات و فتاوی مراجع در منع قمه زنی، استفاده از آلات موسیقی در عزاداری ها، احکام برهنه شدن و سینه زنی، مداحی خانم ها و پرداخته شده است.

۶- آموزش شعر: با توجه به اینکه شناخت اشعار صحیح و نادرست مستلزم آشنایی با قواعد شعری و آرایه های آن است، بخش آموزش شعر نیز به سایت اضافه شد که در این بخش مباحثی چون قواعد ردیف و قافیه، انواع قالب های شعری، انواع اوزان شعری و ذکر شده است.

۷- آموزش دستگاه های موسیقی: شناخت نعمات مورد استفاده در مداحی ها یکی دیگر از مهم ترین نیازهای مداحان است که در این بخش گوشه های مختلف دستگاه های موسیقی توسط اساتید رده یک کشوری در اختیار مداحان قرار داده شده است.

۸- احایث: در این بخش متن عربی و ترجمه بیش از هزار حدیث در موضوعات مختلف به خصوص مباحث مرتبط با مداحی و عزاداری ها همچون ثواب عزداری؛ ثواب مرثیه سرائی، ثواب زیارت؛ جایگاه و شأن هریک از اهل بیت، احادیث مرتبط با مناسبت های مذهبی و دیگر مباحث اجتماعی و اخلاقی از ائمه با ذکر اسناد آن آورده شده است تا مداحان بتوانند با استفاده از این احادیث مجالس عزاداری را بیشتر مزین به سخنان اهل بیت کنند.

۹- بصیرت مداحی: در این بخش با بهره گیری از سخنان و منویات بزرگان دین همچون، شیخ عباس قمی، شیخ جعفر شوشتی، مقام معظم رهبری و که در خصوص نحوه مداحی ها و عزاداری ها بیان فرموده اند؛ سعی شده است توصیه ها و رهنمودهای لازم در رعایت آنچه مورد نظر علما و مراجع است ارائه شود تا مجلسی مورد نظر و رضایت سیدالشهدا و حضرت ولی عصر (عج) داشته باشند.

۱۰- پاسخ به شبهات دینی: متأسفانه مدتی است دشمنان اهل بیت با طرح شبه‌های تاریخی از زندگانی و سخنان اهل بیت سعی دارند مردم را از اهل بیت دور کنند که وظیفه مداحان در خنثی سازی این توطئه‌ها بسیار بالاست؛ لذا لازم است ابتدا خود با جواب این شبهات آشنا باشند تا بتوانند در مجالس رفع شبهه نمایند، در این بخش مستند با کتب تاریخی و مقاتل معتبر پاسخ این شبهات داده شده است.

۱۱- کالری: این بخش شامل سه زیر گروه (الف) عکس (ب) صوت (ج) ویدئو می‌باشد، در بخش اول بیش از ۵۰۰ عکس زیبا و فوق‌العاده از حرم ائمه و طرح‌های مذهبی و مناسبت‌ها به تفیک هر یک از ائمه جهت استفاده مراجعین قرار داده شده است؛ بخش صوت خود شامل چندین زیر بخش همچون سبک‌های مداحی، الحان قرآنی؛ اذکار سقائی، مقتل صوتی، اصول و فنون مداحی، دستگاه‌های موسیقی و سخنرانی‌ها است که در هر بخش بصورت تخصصی فایل‌های صوتی بارگذاری شده که قابل اجرا و یا دانلود می‌باشد. کاربردی‌ترین و منحصر بفردترین بخش صوت مقتل صوتی است که مقتل سیدالشهدا مستند به بیش از ۱۰۰ مقتل در این بخش ارائه می‌شود که این خدمت نیز مختص سایت آستان وصال است. در بخش ویدئو هم فیلم‌های مرتبط با حرم ائمه و قرار داده شده است.

۱۲- نرم افزارهای مذهبی: در این بخش تعدادی از نرم‌افزارهای کاربردی در خصوص زندگی اهل بیت و مباحث دینی قرار داده شده است که بصورت رایگان قابل دانلود است.

۱۳- شهید و شهادت: در این بخش زندگی نامه، وصیت نامه و ویژگی‌های رفتاری تعدادی از شهدای مداح جهت آشنایی بیشتر مردم با این بزرگواران قرار داده شده است.

۱۴- کتاب: این بخش خود شامل دو زیرگروه است. الف) معرفی کتب: در این بخش بیش از ۷۰ جلد از کتب تاریخی و مقاتل اهل بیت از قرن سوم تا قرن ۱۴ هجری بصورت کاملاً تخصصی مورد بررسی و معرفی قرار گرفته‌اند که در این معرفی به موارد همچون، جایگاه و شخصیت نویسنده، جایگاه و ویژگی‌های کتاب، شیوه نگار کتاب، منابع و مآخذ کتاب و بصورت مشروح بازگو شده

است. ب) دانلود کتاب: در این بخش نیز بیش از پنجاه جلد کتاب زندگانی اهل بیت و مقاتل معتبر در قرن سوم تا قرن ۱۴ هجری همچون ارشاد شیخ مفید، لهوف سید ابن طاوس، اعلام الوری طبرسی، تاریخ الأمم طبری، روضه الواعظین فتال نیشابوری، تذکره الخواص ابن جوزی، کامل بهائی، جلاء العیون و بحار الأنوار علامه مجلسی، منتهی آمال و نفس المہوم شیخ عباس قمی و و دیوان اشعار مذهبی بصورت کاملاً تخصصی و مختص هر یک از ائمه علیهم السلام بارگذاری شده است که بصورت رایگان قابل دانلود است.

۱۵- ماهنامه تخصصی مداحی: در این بخش نیز ماهنامه تخصصی جرعه‌های معرفت که برای مداحان گرانقدر بر اساس ماه‌های قمری و مناسبت‌های مذهبی تدوین و چاپ شده است قابل دانلود و استفاده می‌باشد.

۱۶- مناسب‌های تاریخی و اعمال هر ماه: در این بخش نیز سعی شده مناسبت‌های مذهبی هر روز مستند به کتب معتبر و مرجع همراه با آیات و احادیث مرتبط بطور روزانه یادآوری و در اختیار مراجعه کنندگان سایت قرار گیرد؛ ضمناً اعمال و اذکار هر ماه نیز بطور مستند با متن عربی و ترجمه آن در دسترس و آماده بهره‌برداری مراجعین سایت می‌باشد.



این سایت بطور مستقل توسط تعدادی از شعرا، مداحان و دوستداران اهل بیت در همدان راه اندازی و اداره می‌شود و وابسته یا تحت نظر هیچ نهاد یا ارگانی نمی‌باشد.